MS.-20

یا فتاح

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد واله اجمعین نامه که مصحوب شاه قلی بیگ در طلب قندهار
بپادشاه هندوستان نوشته تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوٰانَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ اللَّطِيفُ
الْخَبِيرُ جواهر زواهر ثنای بیرون از قیاس و لآلی متلألی محمدت لا تتناهی اساس که در مقیاس
نظر خرده بین دقیقه شناس بی لعل و یاقوت آفتاب راجح آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود در
گردان اضداد را از جامه خانه تالیف و ترکیب لباس اتحاد والتیام پوشانیده تا گنجور کنوز اسرار و خازن
رموز استتار گردانیده و اوراق بریشان وجود انسان را که صحایف کتاب حکمت الهی و الواح طلسم صد انشای
الکاهی اند از رشتهٔ التیام شهریاران عدالت شعار بشیرازه امنیت و عافیت رسانیده
سالکان امکان از آن کشتگان حریتند بمیامن ضیاء شموع عقول انبیا و سلاطین اهر اط

لمعه

مستقیم اطمینان و آسایش دلالت نمود و بنا ختن تدابیر فرمان روایان خیر اندیش گرد کلفت
و حیرت از خواطر عموم خلایق گشود بعضی از سلاطین ذی شان را بسعادت امتثال ان الله یامر
بالعدل والاحسان شادان و مسرور برخی را بمضمون واذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها
ویهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد از شمول رحمت بغایت دور گردانید نکهت
ریاحین بستان را که هر یک بلباس امتیاز جداگانه در بردارند از گردش پیمانه نسیم بهاری در رساله گلشن
وحدت اتحاد اموخت و آتش گل لاله را بجهت گرمی هنگامه خوش نشینان چمن از زلال حکمت بالغه
بفحوای الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در صحن بوستان افروخت
قدرتش آورده برون بی تعب ؛ یوسف روز از چه تاریک شب ؛ صنعتش از لطف نیاکان
چار حد باغچه کن فکان ؛ کرده ام این باغ پر از رنگ و بو ؛ نیک گل رعنا ست شب روز او ؛
یک گل خوش دروست زباغ نقش بهار ؛ یک ورق دفتر او روزگار ؛ و درود نامعدود بر حدیقه
طراز گلشن اتحاد شمع شبستان مبدا و معاد واسطه نزول رحمت الهی محک عیار دانش و آگاهی بینی
ثمره دوحه برومند گلستان شهود یکتا گوهر اصداف کون و فساد سپهر کبود و مبلغ کریمه
اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید ثقلین
و پیشوای خافقین بیت محمد کز ازل تا ابد هر چه هست ؛ ز آرایش نام او نقش بست ؛
و بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او مادام اللیل والنهار باد و بعد بر مرآت خاطر و الواح آیینه
ضمیر معالی محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمتهای بی منتهای الهی را شکر خاص است

که بدون اتیان آن از عهده شکرگذاری و سپاس داری آن احسان برآمدن متعسر
بل متعذر است چنانچه شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت به بذل و انفاق و
نوازش ارباب حاجت صورت می‌بندد ادای شکر بیرون از قیاس سلطنت
عظمی و دارائی کبری مقصود بر آنست که با وجود اشتغال اشغال جهانبانی و توفر ادای
ملک‌آرائی نیز رعایت احوال سپاهی و رعیت عموما ساکنین و قاطنین این
ملک ابد پیوند بنیانی تفقد و نوازش ملاحظه فرموده در انتظام حال و انشراح بال
آن گروه که مستحقین نثار عفو و رعایت و مراقبت‌اند بذل جهد به تقدیم
رسانیده ذریعه جهانبانی را از شغل الذمه امین دین الهی سبکبار ساز
و چهره آبروی ارکان بارگاه کبریا قبض و بسط اقلیم ظاهر در قبضه کفایت
و درایت این محتاج عنایت الطاف الهی گذاشته‌اند بنا بر فسحت و
وسعت ممالک محروسه و مشغولی به سایر اشغال ضروریه تنظیم و تنسیق
ملک خراسان بر حسب دلخواه صورت سرانجام نیافته بود درین ایام خجسته آغاز
فرخنده فرجام شوق زیارت آستانه مقدسه منوره مطهره رضیه رضویه علی
ساکنها الف الف سلام و تحیه سلسله جنبان گشته الویه دولت و اعلام
نصرت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال بقصد احراز این سعادت در حرکت
آمده هم دیده شوق را از کحل الجواهر خاک این آستان عرش نشان نور و ضیا

داده‌ایم

فزاید و هم غنچه آمال ساکنان آن دیار از مهب نسیم عنایت شامله
بر وجه دلخواه گشاید و بنابر قرب جوار و تأسیس مبانی ائتلاف و اتحاد آبا و اجداد
عالی تبار والا مقدار بر ذمت همت حق شناس واجب و لازم نمود که
استعلام احوال آن متکی آرایک سلطنت عظمی و جالس سریر آرای کبری نموده
در ترصیص مبانی خلت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنای
گرامی اساس که بمحض اقتضا و تأسی نسبت سینه سلاطین سلف
و رابطه دوستی آبا خلف از مفترضات و متحتمات بود بنابر تجلی ذات
ستوده صفات آن پادشاه والا تبار بزیور صفات حمیده زیاده بر آنچه
مرکوز خاطر بود واجب دید و یکی از جمله صفات خجسته و اطوار پسندیده آن
حامی مراسم صاحبقرانی که محمود همگنان و محبوب خاطر پیر و جوان گشته نوازش
سلطنت پناه ندر محمد خان و تفویض ملک بلخ و سایر محال ترکستان
نسبت بهم با آنکه آن ملک دلگشا بی ارتکاب محنت و مشقت در حیطه تسخیر
و تصرف جنود مسعود درآمده بود بنابر رعایت سلطنت پناه مذکور و اطفاء
فتنه و فساد از سران مطلب عظمی به نیروی همت والا برخاسته آن
ملک وسیع را بر سلطنت پناه مذبور مسلم داشتند لهذا از زبدة الاقران والا

اما پیوسته در عالم معنی ابواب ابنا بوستان بر چهرهٔ قلوب دوستان گشاده
و اسباب مکالمهٔ غایبانه که بشارت‌نامه و زبان دانی خامه حاصل میگردد
آماده است امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد بازو دست حصول مآرب
بر این بوستان بیخزان دوار باز بعد از انطباع نقوش معروضات و دلایل بر
مرآت ضمیر خورشید ضیا که از اشراقات غیبی مستضیء و مستنیر است
بر لوح ابلاغ میگذارد که چون از آغاز عروج معارج دارائی ایران و ارتقاء
مدارج عنایت رحمن پیوسته در خاطر حق‌شناس و ضمیر حقایق
اساس مرکوز بود که دیدهٔ شوق را از خاک آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ
عرش‌نشان روضهٔ رضویه علی ساکنها الف الف سلام و تحیة روشن
سازد بنا بر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی
از احراز این سعادت عظمی و عطیهٔ کبری محروم می‌بود درین ایام سعادت
انجام که امور مهام کلی و جزوی این حدود بالکلیه فراغت حاصل گردید مناسب
چنان نمود که رقبهٔ همت والانهمت را از ربقهٔ این دین واجب الاداء
آزاد ساخته باین تقریب بشرح پریشانی احوال ساکنان خراسان
نیز که بسبب بعد مسافت از مستقر خلافت از استفاضهٔ انوار
عنایات شامله چنانچه شاید بهره‌ور نگردیده بودند بنوعی که مقتضی عدالت

حالیا

کامله باشد گردنا شود در حین ورود این دیار بجهت رعایت قرب جوار

و ارتباط و التیام ابا و الاتبار لازم دانسته‌ام با رسال صحیفه که مذکور شود

ستوده رسم قدیم باشد محرک سلسلهٔ ارتباط گردد و چون فیمابین و معلی است

هم و الیان ممالک مودت را بعد از تشیید قواعد صداقت و الفت و ارتفاع

صحبت مباینت و منافرت در بود و نبود ویرانه‌ام در گذرگاه سیلاب

حوادث است باهم مضایقه نخواهد بود در آن تذکره یکجهتی و یکتا دلی استعارۀ

بخواهش قند‌ها رشده و مظنون بل متیقن بود که نظر بروابط مزبوره

نموده همت والا آن عم بزرگوار در انجاح مامول بقدم قبول پیش میاید

بنا علی هذا با خاصان و ملتزمان رکاب نصرت انتساب متوجه الحدود

گردید و چون بعد از ورود الویهٔ جلالت باین والاینت منسوبان آن

دولت والا از سریر تربهت ابا داتحاد این جماعت محکم بنا اغماض

نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند سد ابواب اطاعت نموده بتصور

فاسد انیکه جدائی در میان این صدق کیش صداقت اندیش و آن

عم بزرگوار و الاتبار است در حجب نافرمانی مخفی گردیده‌اند و چون معارضه با این

دوست صادق الولاد در آینهٔ اتحاد صورت نافرمانی آن والاجاه عظیم الشان

داشت بر ذمت همت فرض گردید که سپاه نصرت توامان را نباید

ان گروه مشتاق خذلان نامزد فرماید لهذا حکم نافذ صدور یافت که اطراف آن
قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدایره احاطه در آورده بمفاتیح جلادت در گشایش
ابواب مغلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمانند
در اندک فرصتی بمقالید سیف و سنان درهای انقلاع گردون توامان را از
هم گشودند بعد از ظهور استیلا و اقتدار بر انقلاع گردون آثار گروهی از
محصوران راه در چنین محاصره سالک مسالک ادب و آداب بوده از صراط
مستقیم حد خود شناسی عدول ننموده بودند بکشادگی جبهه عفو و اغماض
مشمول عنایات گردانیده رخصت انصراف فرمودیم یقینی حاصل و رجا واثق
است که چون این معنی از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته
غبار انگیز مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد و ولایت مزبور و سایر محال
ممالک محروسه را متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهد داشت چون
غرض انسداد ابواب گفتگوی حاسدان این التیام و ائتلاف ابد توامان بود
رفعت و معالی پناه شاهوردی بیک را روانه خدمت والا فرمودیم که
حقیقت صداقت اندیشی و اخلاص کیشی این مخلص را بیان نماید بزرگوار
خاطر نشان نماید خورشید سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و
لامع باد نامه که بسلطان دارا شکوه در حینی که اراده ایران داشته در جواب نامه او نوشته شد

بناده جرلو

نوبادهٔ حدیقهٔ دوستی و الای ثمر بخش رسم یکتادلی و وداد رحیق خمکدهٔ
ائتلاف و اتفاق و سرجوش میخانهٔ مودت و وفاق اعنی گرامی مکتوب
بدایع اسلوب فلان در ساعتی مسعود و زمان محمود که شاهد کامجوئی را بپیرایهٔ تمامی
در بر و ساقی آمال را بادهٔ وصول در ساغر بود بفیض ورود ارزانی داشته دایهٔ
نشاط و انبساط را انشراح و محفل خلد مثال شگفتگی را رنگینی گرداند
دلکیفیت رسیدن نامه رسیدهٔ آن زینت بخش دلکیفیت بادهٔ رسیده
رسیدن آن زینت بخش و بهیم وگاه بحوالی ممالک سپنگران ایران و دوستان
هواخواه دماغ انتعاشش را دوبالا رسانید **بیت** زان افزاید از مکتوب
شادی دوستداران را که فیض صحبت یاران بود مکتوب یاران را
الحق از تقالیب ادوار دوران و شورش احوال و اوضاع هندوستان و نیز بلکه
چرخ گردان زبان زد خامهٔ فصیح البیان شده بود در مرآت ضمیر والا جلوهٔ
عیان نمود بر خاطر خطیر معلی که مرآت حقایق نمائی اشیاست روشن است
که مهر فروزان را وقوع کسوفات و احتجاب غیوم متراطمات که بعضی اوقات
احتمال آن بمقتضای حرکات ناهنجار چرخ دوّار ناچار است موجب نقصان ضیاء
و بها و منشأ زوال فروغ جهان آرا نمیشود و از اینگونه عوارض بهیچوجه زنگ
بچهرهٔ اقتدارش نمیگردد خاطر والا عنایت خالق ارض و سما و دوستی دوستان

صادق الولا مطمئن داشته مشرب عذب توکل را غبار آلوده کلفت
نکرداشتند که بعون عنایت الهی طلوع صبح پرنور رشتهای دیجور ناچار و پراکندگی ابرهای
تیره یاس اندوز از چهره مهر عالم افروز نا اختیار است شرحی که در باب فرستادن
عساکر و تصرف ملک بیکران بزبان خامه اظهار جاری شده بود بمسامع اطلاع
و آگاهی رسید چون شوق ملاقات فایض الانوار و دیدن دیدار فرخنده
آثار فوق الغایته است مناسب شیمه وداد و ملایم طریق دوستی و اتحاد
چنان مینماید که در بزم افروزی مجلس انس دوستانه تاسیس نسبت سنیه
جد امجد والد است آنخود نمایند که بعد از آن بنای کیفیت ملاقات اجد
سعادت آن و سیر تنزهات ملک بیکران ایران در وقوع محاوره
و مشاوره بعون عنایت خالق انس و جان متمنیات خاطر والا بطریق
احسن بحصول پیوندد و در باب آوردن بعضی از اسباب اتحاد مرکوز که
خاطر متعلق باوردن آنها باشد رقم اشرف باسم ذوالفقار خان صادر شد
که دران باب آنچه لازم داند بعمل آورد ان شاء الله بعد از تاسیس اساس
یکجهتی خاطر همایون بکوشه مختصر بیکران راضی نشده در باب آن واقف
رموز سلطنت و جلالت امور عظیمه منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود
بجهت سر انجام اسباب سلطنت و نگاهداری سررشته رسوم و

ادار خلافت

و آداب خدمت فلان که یکی از طرز دانان بزم جاه و جلال است
تعین شده متعاقب اجرا از این سعادت خواهد نمود ضمیر انور و طبع
فیض گستر آن نواب به وقوع حوادث مکدر نداشته خوش وقت
خواهند بود آفتاب حصول آمال مصئون از اختلال بعجله از افق اقبال
طالع و لامع باد **جواب مکتوب بسلطان مراد بخش** شمیم بهارستان
حدایق دوستی جاودانی شمع انجمن افروز ابد فروغ الفاظ و معانی خلف
صدق آبا و دانش و امهات فرهنگ فروغ بخش دیده هفت
اورنگ اعنی نامه مودت ختامه در وقتی که ابواب فیوضات آلهی
بر چهره امانی و آمال باز و ازهار حدایق کامجوئی طراوت آغاز بود فیض ورود
ارزانی داشته بزم یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یکتا یکی را غالیه نسیم
گردانید الحمد در باب قضیه ناگزیر پادشاه غفران پناه خلد آرامگاه
زبان زد خامه مطلب نگار شده بود موجب ملال ضمیر آسمان اساس
قدر شناس گردید آری بنای کاخ مردم نشین هستی را بر آب
روان عمر گذران نهاده اند و افراد موجودات و آحاد مکونات را صلای
عام ارتحال و انتقال داده هرگاه بنظر تحقیق و دیده تامل ملاحظه کرده
شود این امور مکروه نما در کارخانه حکمت بالغه مصلحت سنج امور علیا

خیر و محض صلاح و صواب است چه گریبان الغمام بدست نسایم بهاری چاک نگردد
و دانه از اوج عزت بمیانجی حارثان در مغاک نرود شکوفه را اکلیل اعتبار بر سر
گذاشته و سبزه را علم سر از خاک برداشته نمیگردد و از آمد و رفت انفاس
گرامی پیداست که گرد وجود نسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته
بی بنا بای دیده البقائی دوخته شده متمزق میگردد درین حال بیدار دلان دانش
اندوز آنست که در حین وقوع این قسم امور منهل عذب تسلیم و رضا را الحبیب
اضطراب و شورش را یکل الود کدورت اندرون خسته فرمان حضرت یزدان را
بدل و جان اذعان نمایند و زبان بحمد سبحانی و سپاس داری جناب کبریا
گشایند اشعاری که در باب مراعات مبانی صداقت و مشید و تعین کومک
و مدد کرده شده بود بعون عنایت الهی بنوعی که همت والا متکفل آن گشته
شاهد مدعا عنقریب کسوت وقوع میپوشد و قبل از ورود والا رقیمه مودت
عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان زنگبر با فدویان جانفشان در ممالک
خراسان جمعیت داشتند و سوای جماعت مذبور نیز قریب بیست و سه
هزار نفر از جنود جان نثار در دار القرار قندهار چنانچه بواجبی مطلع اند توقف
دارند در حین ورود نامه اعجاز طراز لازم الاعزاز از مناشیر و فرامین باطراف
و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که کل عساکر منصوره در الکا خراسان

جمعیت نمایند

جمعیت نمایند که بتوفیق الله در حینی که موکب مسعود متوجه الحدود گردد
حاضر و مهیا بوده باشند بهمه جهت خاطر آسمان پیوند را مطمئن و خورسند خواهند
داشت که بهیچ وجه من الوجوه فتوری در آن راه نخواهد شد و ایلچی زبان دانی بجهت
تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت تعین فرمودیم که علی اسرع الحال احراز سعادت
ملاقات نموده از چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده مراجعت نماید که آنچه لازمه
مراتب یگانگی بوده باشد بعمل آید متعاقب والله بزم حضور سراسر سرور خواهد
گردید مرادات موافق خواهش دوستان حاصل و طلسم نیرنگ حاسدان
بحربه دستی اقبال بی زوال شکسته و باطل باد جواب مکتوب سلطان مراد بخش
ثمر بخش درس نهال پیوندی دوستی جاوید و جام جهان نمای عوالم محبت رسیده چمن
آرای بهارستان اتحاد و التیام طراوت بخش گلبنهای تمام انجام اعنی
نامه فلان که میانجی نبض شناس شخص محبت و سفارت و آیین نقود
بعث پیغام دوستی و صداقت شایسته خدامت سلاطین ذی شان
تقرب خان از رسالت یافته بود در ساعتی مسعود که بمناطکی الطاف حضرت
ذو الجلال و مجلس آرای اقبال بیزوال شاه کامیاب بهر هفت کشور نمود و ابواب
هشت بهشت مطلب روای بموافقت همت احترازش جهت بروی

ملتزمان بساط سلطنت والا گشوده بود فیض ورود ارزانی فرموده کام موالفت و
یگانگی را شیرین و بوستان سرای یکتادیاری رنگین و بزم حضور را نمودار دامن گلچین
گردید و از آن حدیقه سراسر بهار که نسخهٔ منتخب یا منتخب نسخهٔ نوایب سراسر نگارست
بدست دریافت و الحق گلچین ریاحین ریاض مضامین گردید و از گلهای بیگانه
آن ریاض آشنائی بوی بهار یکجهتی و یگانگی شنید شرحی که در باب فرستادن سپاه
ظفر توامان زبان زد خامهٔ اعجاز بیان شده بود در صفحهٔ ضمیر الهام پیوند رخت اقامت
گشود چون قبل از ورود رقیمهٔ مودت عنوان از سایر مفاوضات صداقت
رسوم اینمعنی مفهوم و معلوم شده بود بفتوای مفتی عهد قویم و بینش سنی ذهن
مستقیم عزم درست اندیش مصمم و بنای نیت مظاهرت و معاضدت محکم
گشته ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع باسم بیگلربیگیان و امرای ممالک
بیکران و عساکر نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بابا بیان صادر گردیده بود
که تهیه و تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان و منتظر ورود حکم قدر توامان باشند
که هرگاه بدین امر مامور گردند تهیهٔ سرانجام سفر سنگ راه سرعت امتثال
فرمان و اذعان آن نگردد و درین ایام سعادت فرجام که مجدداً ارمغانی نامهٔ صداقت
انتظام ادراک این مرام باشد بنابر فسحت و وسعت ممالک بیکران ایران

بعد و مسافت آن

که مبدا و منتهای آن از سرحد روم الی ممالک هندوستان است و لازم بودن و
تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور و دراز بسهولت تواند شد
مجدداً ارقام مطاعه شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر و احاد این بحر قیامت
اثر فکر ما یحتاج چهار پنج ساله خود کرده بطریق استعجال روانه سفر خیر اثر گردیده بندر ضبطان
نمایند که در حین حصار حاصل در حدود کابل حاضر باشند که بنابر اثر دوام و کثرت و زیادتی
عدت و امتداد مدت اکراد و قندهوره و قبایع اگر با منتهای تنها بداز رهگذر تنگی معاش
و فقدان اسباب انتعاش تعب نکشند و باوجود دو اسبکی مبارزان عرصه هیجا و شهران
هنگامه وغا چندین هزار راس اسب خانه زاد و تازی نژاد از ایلخیهای سرکار خاصه شریفه مراتع
فراه ولایت و دار القرار قندهار فرستاده شد که اگر بسبب قطع این راه دور و دراز و طی
تلال و دهاد و نشیب و فراز مراکب جنود مسعود را سستی و زبونی عارض شده باشد
بدل آن حاضر بعد احتیاج باحمام مراکب و موجب تاخیر و تراخی در تحصیل مطلب نگردد
سردار عساکر نصرت ماثر بتاریخ بیان بوس رخصت سفر از گشته نصرت
مثال بیش بیش موکب اجلال روانه میگردد و رایات نصرت آیات نیز
طابق النعل بالنعل برا اثر سردار سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب
فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان عراق و آذربایجان و قراباغ و ایروان
و گیلان و مازندران با تمامی لشکر لرستان و کردستان و فارس و کوه گیلویه

عربستان و شوشتر و دزفول و دورق و نهاوند و کرمان و خراسان و سیستان
و سایر ممالک بیکران نزد سردار فیروزی شعار جمعیت نموده از راه دار القرار قندهار
هنگام نشستن فرمان فرمای فلک چهارم بر کرسی جوزا اشتمال سنه قابل در برخاستن
حاصل در حدود کابل بعون عنایت الهی حاضر خواهند بود و فوجی از تفنگچیان آتشباز
شکار انداز مهرهٔ تفنگ نشان را در رجم شیاطین اعادی خاصیت نجوم ثابت بقدر
برتافتن طرف بروج آبی افلاک فلک دریا مسیر از راه بندر سورت روانه خدمت
گردیده‌اند بعون عنایت الهی و اقبال مصئون از اختلال نامتناهی اسباب حصول
مطالب آن طراز ندهٔ تخت و نگین و منظور انظار عنایت خالق آسمان و زمین
مهیا و آماده و ابواب دخول امدکار از اطراف و جوانب کشاده است و اگر اندک تأخیری
در ورود سپاه ظفر نمود بدان حدود واقع شود چنانچه بر آیینه نگارش پوشیده از راه
دوری آن فسحت عمیق و زیادتی تأکید و توفیق دست و تعذر از آنکه تهیه اسباب سفر دور
بعد مسافت و ایام توقف کرده شود دیگر جهتی ندارد چون مدتیست که از کیفیت
حال سعادت اشتمال و چگونگی بعضی امور که بعد از ارسال حکمت و افادت پناه
موسی الله وقوع یافته اطلاع حاصل نشده شایسته اطوار یگانگی آنکه چگونگی سوانح
وقایع را در مقام ابلاغ و اعلان در آورده مکنون دارند که بعد از ورود سپاه کشور
ستان بممالک هندوستان بار دیگر ظفر قرین آن شایسته تاج و نگین

ملحق خواهند گردید
یا بطریق انفراد از خصم بدفرجام انتقام خواهند کشید آنچه را رای جهان آرای دریا باب قرین
صواب داند با سایر مرغوبات خاطر والا علی اسرع الحال جلوه ظهور خواهد نمود که به یمن
تائید برازنده مامول شاهد مدعا به پیرایه حصول بوشد کوکب مراد از افق حصول طالع
و نجوم فیروزی بخشی و کامرانی درخشان و ساطع باد نامه که بعطا مرود دلالخبش
نوشته شد تازه گلبرگ بهارستان دوستی و مواخات ثمر پیشرس بوستان
حسن ملاقات بلبل دستان طراز صداقت و مودت طوطی مرات صفای
طویت و صداقت اعنی مکتوب والا و نامه معلی در وقتی که شاهد مرام
و عرایس کام در خلوت سرای حصول و حجال قرب وصول از هر جهت تمامی
آراسته و پیرایه بخبر مژده صحت ذات شریف درکار داشتند مانند بهار به چمن
و شمع با انجمن فیض ورود ارزانی داشته بنشر روایح خلت و دلنشینی
حلاوت ربط اخوت و التیام یکتا دلی و محبت و داد استحکام دلاویز
صداقت مشام دوستی و ذائقه یکجهتی و سامعه گوش برادری را عنبر
آمود و شکرانه ود و مجمع سرور گردانید انوار اشعار راستی که منتج
اثمار ابدار مطالب است در اهتزاز آمد و غنچه دل محبت منزل که آرایش
نوبهار یکتا یکیست شکفتن آغاز نهاد حامل صحیفه وداد و رقیمه اتحاد بابینی
که شیوه پاسداران کنوز رموز باشد در حریم عزت که از غبار وجود اغیار

معرّا و از غش نامحرمان مخدرات راز مصفا بوده ودایع رموز مکتومه را که در
تبلیغ آن حواله بزبان سخن طرازان قابل امانت داری جواهر اسرار نشده
بود بموقف عرض رسانیده و بدستور حامل سخندان مودت اساس شد
که در بزم ائتلاف و اتحاد گذارش دهد مکتوبی که بوالی بیجاپور نوشته شد سلاطین
بلند اقبال و خسروان همایون فال را در ارض مقدس سُر نوبهاران حال
کواکب درخشان در آسمان میباشد و چنانچه مهر فروزان دوری بقاع
مانع و عایق رسیدن شعاع نیست این معنی بدون اقامت بیّنه و برهان نزد
دیده وران روشن است همچنان شمایل صداقت مخایل سلطنت پناه خلان
با وجود بعد مسافت و وقوع بینونت پیوسته منظور نظر فیض گستر خورشید اثر
دوستی و ائتلاف بوده و لحظه از پیش دیدهٔ دقیقه شناس اکسیر خواص جلوه‌سا نبوده
همگی همت والا نهمت و خاطر خطیر آسمان رفعت با وجود اشتغال باشغال
سپکران گیتی ستانی و جهانبانی بتخصیص در هنگامی که آن سلطنت پناه بپای مردی
تجربت و مظاهرت و معاضدت فتوت رقبهٔ مردی را از ربقهٔ اطاعت خصم
تغالب حدلیت کشیده‌اند بتعلم زبان تیغ زمرد فام جوهر خود را بر اوراق جلود
و دوام لیالی و ایام و شهور و اعوام ثبت و مرقوم کما ینبغی مصروف و
معطوف بانتظام امور سلطنت آن والاتبار و تدمیر و نگون ساری دشمنان

عذار بدکردار مسبوه خاطر حقیقت مناظر بالطاف بیکران و کثرت و عدت
ظلمات طلایک حمات ایران خوشوقت ساخته در اینوقت که اورنگ
سلطنت دارای هندوستان مانند کشتی طوفان رسیده و بنای ملک
داریش از اقطار امطار تعاقب حوادث کل نم دیده بست فرصت
را گوهر سبک گران بها بل تا نیا اثنین کیمیات مغتنم شمرده چنانچه اباء کرام
آن والامقام در تحصیل کام و جنس عزیز شهرت و نام با فرمانروایان دکهن
مانند او تار ساز هم آهنگ و فی الباب شاهین و شهباز رفیق جنگ بوده اند
اکنون یکانگی شعار و دثار ساخته ذمت همت را از دین واجب الادای تلافی
و تدارک سبکبار سازند چون در اینوقت سلطنت پناه مومی الیه محرک
سلسله دوستی قدیم گردیده بود فلان بالقابه از طرف قرین الشرف نواب
کامیاب همایون بجهت ترصیص و تزیین آن بنای مشید بافزایش
نسبتی مجدد روانه الحذود گشته چنان تصور نمایند که از طریق دوستی و یکانگی
سلطنت پناه مومی الیه سالک شاهراه اتحاد و ائتلاف این منظور انظار
عنایات کردگار گردیده اند و حلاوت اثمار والای حدیقه سلطنت و بوستان
خلافت که کام مطلب روای اکثر سلاطین از آن شیرین گردیده بر پیر و جوان
پوشیده و پنهان نیست یقین حاصل است که بزودی عنایات جاعل الارضین

دسمٰوات وبخشنده مقاصد مرادات عساکر بیشمار نیز ازین جانب
در اطفای شرارها دولت اشرار خاکسار کارام مدار و سیلاب بهار خواهند نمود
بوسته ابواب خواهش مدعیات را بمفاتیح السنه اقلام عنبرفام در واقفی رموز
رسالت وپیغام مفتوح داشته مکنونات ضمیر محبت تخمیر ومخزونات خاطر دوستی
ذخایر را بموقف ابلاغ و واعلام رسانند که ابتهاج کان بپایه سر بر گردون نشان
بالنجاح واسعاف المبادرت نمایند وهمواره لباس کامجویی تازه وصیت نیکنامی
بلند آوازه باد مکتوبی که بوالی دکن نوشته شد از بار اظهار موافقت ومخالصت
واداراخلاص یگانگی ومؤالفت اعنی نامه محبت آغاز مودت انجام ومکتوب اتحاد
اسلوب بلاغت ونظام فلان بالقابه که پیرایه عرایس وداد وسابق ومشید
ومبانی معاضدت لاحق است درحینی که باده کامیابی وکامرانی بوساطت
عنایت سبحانی در جام دنیویست همه مطلب مدعای تمام بوجه از نشر روایح مطلب
نمود سلسله جنبان دوستی قدیم واهتزاز نخستین گلبنهای بوستان
خاطر عنایت شمیم گردید چون از گلهای حروف ونقوش آن گلستان دقایق
حقایق روایح استقامت مزاج وهاج استشمام شد موجب انبساط
خاطر معلی وطبع والای آسمان بها گشت از آنجا که زمان حاجتمندی دوستان
محک عیار نقود دوستی میباشد مناسب این معنی چنان نمود که در اوقاتیکه

ابعاد بادیمی

اعادی باد پیما تهییج غبار فتنه و فساد نموده بدست وقاحت برده از رهگذار بر نهج

کین افعال زشت کشیده بودند بزلال استمداد و اعانت منسوبان دودمان

خلافت نشان آن غبار کدورت و بسرداری وقایت و حمایت عساکر

نصرت آثار بر چهرهٔ پرنس رخساران ناخوش منظران کریهة البنیه گرد زدند بلکه به نسبتی

زاید بر مؤالفت و یکجهتی سلاطین سلف که در حقیقت تأسیس اساس برتری

و شرف نسبت انتساب جویند که معاندان را بالکلیه دست جرأت کشیده

و بتجارت نورزیده گرد دیاری چون تلافی مافات میسور و تدارک ناکرده مقدور نیست

بمظاهرت الطاف بیکران صاحب نیرو و قوی بازو باشند در این اوقات که قوائم سریر سلطنت

فرمانفرمای هندوستان متزلزل و لباس دارایی والی آن دیار متغیر و متبدل است

شایسته همت غیرت اندیش و ناموس سلطنت حمیت کیش آن است که به نیروی اعتقاد

راسخ دست در حبل المتین الطاف جاعل آسمان و زمین و خالق ماء و طین و اعجاز والای عقده

کشای حضرت سدره مرتبات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زده به تیغ مکافات دمار

از روزگاران کوردل غدار که بغض شیعیان آل اطهار را نصب العین خاطر عداوت ذخایر

ساخته برآورند و ضمیر مودت تخمیر را بهمه باب از نه غائله این معنی مطمئن و آسوده دارند بعون

عنایت الهی از منتسبان دولت گردون مدار فیروزی شعار در تدمیر و نگونساری

اعادی خدیعت شعار آنچه لازمهٔ امداد و اعانت باشد بعمل آمده تهاون و تساهل واقع نخواهد شد

و یکی از آثار رسیدن خاطر اقدس طبع مقدس باستحکام قوایم سلطنت آن شایسته

صنوف عنایت که علم ثمر پیش رس دارد آنکه در اینوقت نامه همایون که چون

آیت قضا واجب الامتثال است باسم والی بیجاپور شرف صدور یافت

که آن سلطنت پناه بعنوان پادشاهان سلف طریقه دوستی و مودت مسلوک

داشته در دفع اعادی خدیعت نهاده و ترصیص مبانی ائتلاف و اتحاد نمانند

زبان قلم و خطوات قدم متحد القول و موافق الفعل باشند که بمعاضدت این

اتحاد در روز نامچه تسلط اعادی بانجام و دور تلافی بزودی بانجام رسد و ان الله تعالی

از ثمرات گوناگون این بوستان علی مر الزمان شیرین کام خواهند گردید

چون خاطر همایون و ضمیر عنایت مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت حال

سعادت اشتمال کماهی مطلع بوده اساس آسمان کریاس دوستی سلاطین

سلف به پیوند اتحاد مجدد مشید گردد بساط گسترده آن مسافران خطابه قدسیه

باسلوبیا خاص ممهد شود لهذا افلانی را روانه حضور بزم سراسر سرور فرمودیم که

بر کیفیت سلامتی ذات و مزاج اطلاع یافته برسانیدن مژده دوستکامی خاطر والا

را فزاینده مسرت گردانند و چون طبع آسمان پیوند و ضمیر ارجمند خواهشمند سرعت ورود

مژده خوشوقتی آن عالیجاه میباشند علی الاسراع الحال رخصت انصراف خواهد یافت

همواره مرغوبات ضمیر والا را اعلام نمایند که کارگذاران دولت ابد قرین بانجام

آن مامور گردند

ان مامور کردند پیوسته سایه نشین عنایات حضرت سبحانی و حاوی موهبات
سعادت دو جهانی باشند **نامه که در جواب مکتوب بادشاه والاجاه دکن نوشته شد**
اغصان شجرهٔ ریاض الفت و وداد و ثمر فرخنده اثر یکتا دلی و اتحاد اعنی صحیفهٔ
مودت طراز و مفاوضهٔ صداقت انجام مکاتبت آغاز حضرت سلطنت و جلالت
پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه
نقاوهٔ دودمان سلاطین کامکار خلاصهٔ خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت
و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المخصوص بعنایة الملک الاله نظاما
للسلطنة والجلالة والعدالة والشوکة والابهة والنصفة والعز والامتنان سلطان
محمد قطب شاه که مظهر آثار قدیم و مصدر اطوار قویم است در نیکوترین زمانی که ساغر
صهبای کامرانی در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز بود و شاهد کامیابی و
مطالب والای در خوشترین بزم دولت روز افزون بدلکش ترین صورتی جلوه نما
بود نشر شمیم الفت و یکجهتی نموده انبساط بخش خاطر مهر گزین و موجب انتعاش
طبع سپهر قرین گردید و از شهد ثمرات عبارات دوستی آیات کام جان خواهش
را لذت امور روابط والتیام گردانیده و الخبر از صادرات احوال فرخنده مآل و به عهده
و ناستودگی اعمال والی ولایت هندوستان و اتباع روبه الاطباع ادبار آیه
ابلاغ و اعلام پوشیده نبوده در جلوتگاه ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب بر آمده

جلوه ظهور نمود مقتضی اطوار خیرخواهان دولت و اخلاص کیشان خالص العقیدت
آن بود که در هنگامی که آن گروه بدعهد و سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی
و طغیان در آمده بدبستی پاشری برآورده از خسار قول و قرار بیدار خود بر سیده آشتند
تمهید این امر لازم الاعلام را ضمیمه مراتب دولتخواهی و محرک موالد ربط قدیم شاهنشاهی
ساخته به نیروی استمداد و معاونت اولیاء دولت فیروزی آیت نوایر فساد
عناد آن گروه مخذول العاقبه را بغض و عداوت شیعیان آل اطهار پیوسته
پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند تسکین بخشید تا اثر معاضدت و موافقت
منسوبان دودمان والا بر عالمیان ظهور یافته دست جرات و پای جسارت
معاندان کشیده‌ها و بریده‌ها گردد باری چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب
معاونت و معاضدت بمیامن الطاف سبحانی بر حسب مرام آماده و افتیت
باید که بواطن قدسیه مواطن حضرات عالیات سدره مرتبات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین قوی دل و مطمئن خاطر باشند که عنقریب با نصرت و فیروزی
قرین و باشاهد کامیابی و مطلب دهمنشین خواهد بود و درین ایام که اساس دولت
دودمان گورکانی در اختلال و قوایم سریر سلطنت آن متزلزل البنیان
از سیلاب حوادث در انقلاب زوال است مناسب غیرت دینداری یا
و مقتضی ناموس سلطنت و عدالت شاهی که در هر باب سفارشات اشفاق

آمیز بآن محمود ولد

امیربان ممهد قواعد آداب دانی نگارش یافته بر رسم و آیینی که آبای عظام و الا مقام
عمل نموده اند شیوه مرضیه وفاق و حسن یکجهتی و اتفاق یکجدی و وضعی مسلوک دارند
که بمبانی برکات آن مخالفان را کمال رعب و هراس حاصل و رای خیال
تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموافقت تام در تحصیل
نام و تدبیر اعادی بادی فرجام کوشیده بشعلهٔ تیغ بیدریغ تدارک و تلافی عرصه امانی و مساحت آمال را
ضیا و صفا بخشند و از آنجا که شمایل اخلاص و اوضاع آن زبدهٔ محبان عقیدت کیش با وجود
بعد ظاهری پیوسته منظور نظر عاطفت اثر میباشد خاطر مهر گزین اشرف را بانتظام اسباب
کامرانی و دوام سلطنت و جهانبانی باعلی مراتب تصور نموده در طی تحصیل مطالب انجح شایسته
اعلام دانند بسراچه اظهار در آورند که هر باب بشر الطبع و ادنیت بمنصه ظهور رسد
درینوقت بجهة تشیید مبانی الفت و وداد بنده زادهٔ قدیم مقرب الحضرة العلیة العالیة الخاقانیه
مرزا مقیم کتابه از خاصه شریفه را روانه الصوب صواب انجام فرموده ایم که در خلوتسرای حضور
نشر رواج کار از محبت و وداد نموده بعد از ادراک چگونگی حالات و مکنونات خاطر ضمایر با اعتقاد
درست گفتاری او دست مراجعت منعطف به مقر عز دوستکاری آن عالیمنزلت خاطر مهر
آگین اشرف را قرین انبساط گرداند ما شاء الله را ابنا بر توجه ضمیر انور بدریافت
استقامت احوال گرامی بزودی رخصت انصراف داده مرغوبات
و محزونات خاطر شریف را بلباس شایسته اظهار و اعلام خواهند پوشید

که بعون عنایت الهی کامکاران دولت ابد مقرون شرف حصول بخشند گلهای امال
از نسیم تائیدات شکفته وخندان در ریاض کامرانی همیشه سرسبز و ریان باد نامه که مصحوب میرزا مقیم
کتابه از نفد پادشاه دکن نوشته شد تا گلهای عنبر شمیم حدایق ودلاد و ریاحین مودت نسیم
بساطین الفت واتحاد در بهارستان یکجهتی والتیام رایحه بخش مشام دوستان است
شاخسار تخت بلند و نهال گلبن دولت ارجمند حضرت سلطنت وجلالت پناه
ابهت ونصفت دستگاه شهامت وبسالت انتساب عالیجاه نقاوه دودمان
سلاطین کامکار خلاصه خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت وجهانبانی جالس
اورنگ ابهت وکامرانی المختص بعواطف الملک الاله مالک السلطنة والجلالة والعدالة والا
شوکة والابهة والحشمة والنصفة والعز والامتنان ادام اقباله وفیها را مایتمناه
در گلشن سلطنت وفرماندهی از شکفتن گلهای کامرانی واقبال خرم وخندان واز
رشحات زلال تائیدات وعنایات الهی طراوت پذیر جاودان باد وبعد از طی طریق
اظهار محبت بی پایان بر لوح ابلاغ جلوه نگارش مییابد که بر اوراق شهور واعوام لیالی وایام
مثبت ومرقوم است که اباء عالیمقام ان نقاوه دودمان عزو علا وسلاطین سابقه ممالک
دکن غفر الله لهم از طریق انیق دینداری وکمال حسن عقیدت واخلاص مندی بشرف
والای عقیدت خاندان ولایت وامامت همواره دست توسل واعتصام بازیال
فیروزی اشتمال دولت واقبال ابدی الاتصال این دودمان والا که در حقیقت موجب

برزبانشان

برتری و علوّ شان و ملجا و امیدگاه اعاظم سلاطین والا مکانت استوار ساخته بر ذیل حمایت
و رعایت اولیاء دولت ابد قرین در گلشن سلطنت و فرمان دهی گلچین مراد بسعادت
همت عالی نهمت منوبان این آستان خلافت نشان مطالب و کامیاب ابواب اساسی
مصادقت و موافقت هر یک از آن ساقوان عالم قدس بدوام خلوص عقیدت
و اخلاصمندی محکم و بنیان مودت نشان بانتظام اسباب امنیت و التیام دائمی مشید و
مستحکم می بود بهم چنین فیما بین آن حضرت سلسله رفیعه نیز خجسته شایسته وفاق و طریقه
یکجهتی و حسن اتفاق بجهت سلوک و مرعی میشد که یاجوج فتنه را در عرصه مملکت هر یک از آن
خیال عبور و مرور و رجحان و خصم بد اندیش را بدان نسبت مستطاب اندیشه تسلط و اقتدار
در ضمیر بی اصل چون نقش بر آب می نمود با وجود ظهور و شیوع این معنی حقیقت طراز
چون یکجهتان محبت کیش عقیدت اندیش از شاهراه الفت و ارتباط قدیم تقاعد ورزیده
سالک مسالک بیگانگی و تارک مراسم اتحاد و یگانگی می بودند ابواب رسل و رسایل از هر
جانب بموانع نامرغوب مسدود گشته مرایای حسن عقیدت و یکتادلی قدیم غبارآلود
مغایرت و بیگانه منشی در نظر عالمیان جلوه ظهور می نمود لهذا اعادی کم فرصت را مهابت
مدبر بنیروی موافقت و معاضدت این دودمان معلّی دست جرات از دامان
احوال خیرمآل ایشان بر بیم و پای جسارت از تاختن آن ملک کشیده بودند محال تسلط
و استیلا اتفاق افتاده نهب و غارت اموال مسلمانان و شیعیان سر انجام یافته به علیه

دلپذیر ریاست آگین فرمانفرمای ممالک دکن بر ده کشای سوانح الحدود گشته و بوسایل
رسایل مرغوبه تجدید اساس روابط قدیم که فیمابین اند از انجا که خاطر مهر اساس حقیقت
گزین متوجه انتظام احوال خیرمال و افزونی اسباب کامروایی و اقبال ایشان بمساعی
تشییه تجهت تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال عاقبت محمود آن
زبدهٔ اخلاص کیشان بندهٔ قدیم مقرب الحضرة العلیة العالیة الخاقانیه میرزا
معصوم کتابدار از خاصه شریفه روانه انصوب صواب اساس فرموده‌ایم که در خلوت سرای
ازحضور شگفتگی گلهای راز در رسانیدن توجهات باطن فیاض ببرایه تحسین یکجهتی
ورداد گشته بعد از ادراک مطالب مکنونات ضمایر علیه اسرع الحال مراجعت نموده
بمرتبهٔ رسانی استقامت احوال فیروزی اشتمال آن عالیجاه خاطر مهر فروغ
اشرف را قرین انبساط و اطمینان گرداند و چون قضیه ناگزیر سلطان مبرور
مغفور بسمع اشرف همیون رسیده ادای مراسم تعزیت و تهنیت بر ذمت همت دولت
نواز لازم مینمود لهذا امشاء الله را بدین امر لازم الادا مامور فرموده‌ایم که زنگ کدورت
مرآت ضمیر اقدس را که از وقوع این قصهٔ ملال امیز دری داده بصیقل ادای تهنیت مسندآرایی
آن شمایلهٔ اورنگ فرماندهی و سلطنت مصفا سازد از انجا که جنس عزیز گران بهای
حیات در منزل بی بقای جهان فانی گذاشتنی و شربت مرارت اموال زوال
و فنا چشیدنی است بهتر آنست که آن آگاه دل خداشناس در حدوث

این واقعهٔ

این واقعه عام که فردی از افراد را از آن گزیر نیست خود را بغم و اندوه نشناخته
طریق رضا و تسلیم مسلوک خواهند داشت ترا بیوقت که بنای دودمان گورکانی
از سیلاب مکافات اعمال قرین اضمحلال و قوام سر رشته جهانداری و فرمانروایی
انطایفه بدعهد سست بنیاد و همنشین بی ثباتی و زوال است مقتضی ناموس
سلطنت و دینداری و شایسته حمیت و سلطنت شعاری چنان می نماید که
بر رسم آیین آبای عظام ما سلطنت پناه ماشاء الله هم بازو و برکات موافقت
و یکجهتی بنیر و بعضی چندی ایام تلافی و انتقام با قوی اسباب مظاهرت این دودمان
والا بعنایت قادر یزدان حسب المرام اما و واقعیت از غایله این معنی مطمئن
خاطر باشند و در تحصیل نام و ننگ و مسیر و مکنون ساری خصم بر فرجام زنگ کدورت از آیینه
اقبال زدوده نوعی نمایند که آهنگ قانون موافقت و دینداری سامعه افروز جهانیان
گشته بمصداق حسن یکجهتی و اتفاق بعد الیوم فی الفین را طمان بدعجب و هراس
حاصل و راه خیال تسلط و احتیال چنین ابواب اقتدار مسدود و باطل گردد و
استحکام روابط و اتفاق طرفین را علاوه مواد محبت و اعتقاد این نیازمند
درگاه احدیت تصور نموده در طی طریق کامجویی و مطالب روای مطالب لازم الاظهار
را با مرغوبات و مکنونات ضمیر فیالصفت تحمیر مراتب اتحاد اعلام بنوشتند که کارکنان
درگاه سلطنت همایون بعز الانجاح مقرون گردانند در بین مولد بوالا جاه ماشاء الله

نیز سفارشات مشفقانه رقم پذیر خامهٔ التفات گشته ظاهر است که لالی مضامین
حقیقت آئین را زیور حسن قبول خواهند داشت همواره مقام جلالت و مسند سلطنت
بحلیهٔ کامرانی و زیور نصرت و شادمانی آراسته و محلی باد جواب کتابت حاکم ملتان که ذوالفقارخان
نوشته بود زلال عذب الفت و اتحاد و ماء معین مودت و وداد اعنی نامهٔ مودت
ختامهٔ فلان که از سرچشمهٔ یکتا دلی و ینبوع دوستی و یگانگی تراوش نموده بود مانند
سحاب بهار و ابر پربار که در حدیقهٔ مشکوی سنبر یا جبین و از ها ربار گشاید فیض
ورود ارزانی داشته هم گلبن شان طریق یگانگی و کلفت و هم نخل طراز ریاض
التیام و الفت گردید و گوهر آبدار مراعات قرب جوار که اصداف الفاظ آن بحر
مصادقت و در المکنون بود غواص غوص راند ریشه دقت بعینه بدست آمده و بسند
جوهری دریافت گردید بر واقفان دقایق عالم کون پوشیده نیست که مراعات
قرب جوار بعد لیل عقل و نقل بر ذمت همت کافهٔ امم و اصناف بنی آدم عموماً
بر حکام و کارکنان ثغور که این معنی درین گروه خریت بیشتر و تعدی بکافه رعایا و برایا
مینماید خصوصاً واجب و لازم است و بوسیله بازیافتگان این امر خیر انجام سلسلهٔ جنبان
ارتباط و التیام میباشند لهذا با فلان که فاتح ابواب آن شیوا بود و سالک طریق اتحاد
گردید چون شمیم این معنی از بوستان طوران والا جناب بمشام الکاهی
و اطلاع نرسیده بود بنا بر مقتضای ظاهر دران شیوه خود داری مینمود و الحال که آن

دقیقه

دقیقه شناس احراز قصب السبق الفضل للمتقدم نموده بار این امر شریف شده
اند بر این خیرخواه عباد الله نیز لازم است که مراعات این امر وقیع هم منشاء رفاه
حال شریف و وضیع و رفع مفاسد قطع است نماید در باب اجناسی که فلانی با اتمام
آن مامور است اشعاری فرموده بودند تفصیل آن بنظر فلان رسید تعجب فرمودند که
با وجود سبق روابط سلاطین سلف و دارای بروج برتری و شرف تحصیل اجناسی
مسطوره بنحو دیگر در نظر آشنایان دیار بیگانگی بنظر بیگانگی منافی شیمه کریمه
یگانگی آن بود که با ملاطفانه از سرکاران آنجو رمتاع دقیقه شناسی طلب کرده شود مستور
نخواهد بود که تجار خریدار بهر طرفی از اطراف و قطری از اقطار که روانه میکردند چنین آوردن
اجناس شایسته مرات حسن سعی و وقوف آن جماعت است تفصیلی از منسوبان
درگاه والا باز یافت مینمایند هر باین تقریب خدمت شکالی خود را برآستان کان
پایه سریر خلافت مصیر ظاهر سازند تعجب در آنست هم بعد از اطلاع آن در آن سماحة
زوانی بر تفصیل مزبور سوالف روابط سلاطین جنت مکین را منظور نداشته تو فرستادن
اجناس مفصل فاتح ابواب یکتایی نگردیده اند یقین حاصل است که وقوع فلان مقدمه
در نظر والای سلاطین چندان وقعی ندارد الا محض آشناسی و دوستی که بمعاری چندین
بار دشاه دقیقه بین حقیقت آگاه تشئید یافته بآن نخواهد کوشید و نواب فلان را
از اقدام بر این امر بغیر از رفع مظنه توقت اندیشان جز دیگر ملحوظ و منظور نبوده و مظنون

چنان بود که بدستوری که در زمان نواب فلان این خرابه بیقدر باعث کدورت الفت یگانگی منهل
عذب دوستی طرفین نشده بود نخواهد شد ولهذا بعد از مفتوح شدن آن دیار نامه
مودت ختامه مشتمل بر استقرار دوستی قدیم ارسال داشته چنین در نیاید ما فیها در نظر همت
آن ارکان دولت عظمی ابد اعلام فرموده بودند که از استرداد الملک اعراض نمودن مطلبی منظور و چنان
نیست که این حرکت موجب تزلزل ارکان دوستی قدیم شده باشد هر یک از نواحی
بلاد در رقم اختصاص بر آن کشیده شود در عوض تصرف کارکنان آن دولت عظیم
الارکان داده خواهد شد و از آن طرف بغیر از ترک آشنائی و بیگانگی امری ملحوظ نگردید
و باوجود وقوع این مراتب طلب داشتن احباس مفصلا از مقتضای ظاهر در میثاق چنین
در باب رفع کلفت جانبین و اصلاح ذات البین باین خیراندیش عباد الله مصلحت
دیدبان بلندبینی طرز دوستی اندیش چنان میرسد که چون چشم سازنگین دلی نخست
از حرکت آنطرف غبار آلوده گشته اگر در صدد افتتاح ابواب یگانگی و دوستی باشند
بتقریب جواب نامه که قبل از این فرستاده شده ابواب سلسله جنبان مصادقت و موالات گردند

الکه ایالت پناه دوستی نشان

بر الفه چون از روزی که معمار قضا و قدر قلعه ذات بروج اخضر زرنگ هستی ریخته و از لیل و نهار
درج لخت بر بنی حصار استوار ادخیه مفاتیح ابواب مغلقه این حصار را بدست کارکنان
کشور شهود و برگزیدگان ملک و فسیح الفضای وجود یعنی رسول مختار و چهار یار کبار و آل اطهار

او نیز از نیز دانه

او گذاشته اند چنانچه کشایش دریچهٔ ماه بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر وسیدی دران
دوربینی را بر صدق این معنی شاهدیست روشن و بر تافتن قفل زرین افتاب از تاب
وضع مقرر بدست قدرت قاهرهٔ ساقی کوثر برهان مدعا دلیلیست مبرهن والله الحمد والمنة که
این مفتاح جهانگشائی از اباء عظام و اسلاف کرام دست بدست بنواب کامیاب همیون
ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدایق امانی ما بابیاری سحاب لطف الهی دمیده از اغاز
طلوع نیر اقبال و تعین نسیم جاه و جلال ابواب مرام بر چهرهٔ بخت ظفر فرجام ما باز و دست
و تیغ اقلیم گیری و جهانستانی ما بر عالمیان دراز است و با وجود نیرو سرپنجهٔ صاحبقرانی
و قوت بازوی سلیمانی پیوسته همت والا و نیت معلی بمقتضای عدالت کامل و مروت شامل
ان مصروف است که مور ضعیفی بغفلت پای سپر مراکب مواکب مسعود و جنود نامحدود نشده
نخست بر شحات زلال نصایح و مواعظ چشم غنودگان خراب غفلت را سرمایهٔ انتباه
دادگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول دار السلام امان بروی اشنا و بیگانه گشائیم که
هر کس براهنمونی دیدهٔ بیدار خود را باین مامن جهانبان رساند از تصادم خلل و تعرض
خواری و ذل مصئون و محروس مانده اسیر سرپنجهٔ استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه
نگردد در یوم النشور که عدالت پیشگان از زمان عیش و سرور و ظلم اندوزان از ظلمت
شب دیجور بست دامان اعمال غبار الوده پاک و پلید بناشد لهذا در حین که الویهٔ
دولت و نصرت بدینصوب بحرکت می آید تیره روزان شبت را که کوکب اقبال شان

از ظلمات جهل مرکب در مهاوی بعجه محض رضای خالق در نمای خلایق از رو زبا زوی شوکت

و جریه دستی جنود فتح و نصرت الاهی فرمودیم و ان کروه خدلال بتزوط متانت حصار

صیانت دیوار رایبه دیعه الاهی و قفل زبان عجز اندوزی عذر خواهی خود ساخته فرمان واجب

الاذعان را تلقی بقبول ننمودند تا انکه بمقتضای نوامیس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود

مسعود را بهدم ان بنیان و افساد و اعدام ان گم گشتکان تیه غوایت و عصیان نامزد فرمودیم

و چنانکه حامل حکم والا و فرمان معلی که یکی از محصورین و مقهورین نسبت مشروحا تقریر مینماید ابواب

انحصار تو بر تو بمقالید سیوف درخشان سپاه جنکجو بارود ست تسلط لشکر قیامت اثر بران

قوم بی پا و سر فراز کرده بنیان وجود صغیر و کبیر و جوان و پیر از این سیل بی امان ویران و کاخ

جرات و جسارت بد مالان فوج با خاک یکسان شد و چون اخبار را اندازار بنا کشتن کم

این جم گمان والا و سلسله معلی نسبت اقتضا با ثار اسلاف فخام الکرام بر ذمت همت علیه فرض

و قرض علیه میدانیم که ان ایالت پناه را نیز از این کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال

زاهره الاهی فرمایم که اکر کوش هوش باصغاء فرمان واجب الاذعان کشوده قبل از انکه بیورش

منجز کشته عساکر منصور بخوان ان جند نا الهم الغالبون تصرف در بروج و باره قلعه حصار نمانید

از در اطاعت و انقیاد در امده بازای اطاعت پیشکی و خدمت شکالیان ان ایالت پناه را

بافسر انجاح مطالب و اسعاف مآرب سر بلندی بخشیده هرکاه هوای خدمت این آستان

خلافت مکان در سر و دیر واز معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشند متوقع حکومت

فی ذی حجه [illegible]

محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبه آن مجموع امثال خاقان بل امرای ایران و هندوستان
تواند بود ممتاز و سرافراز فرمائیم و اگر از روی وطن مألوف عثمان تاب این عزم صواب باشد
تابعه و لاحقه مشمول عنایات خسروانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم در نظر
کارآگاهان دانش منش درست اندیشان نیکو روش روشن است که قوت کلامش
ظفر نشانش را از کشته شدن جمها باد پروایی نیست و پرچم اعلام را بر طره مقتول شاهدان
چینی و تتار و رایت بقا دشمن را بر نکهت نسیم بهار ترجیح میدهند و معهذا دفع جیوش قاهره
و کثرت جنود باهره بر بستر السیت در حوران برخیال اندیشان متعسر و احاطه تعداد آن
به ستیاری اعداد لایتناهی متعذر است و معدودی چند که بعد خدمت ایشان در
دانستن این چاردیوار حصار استظهار داده در برابر سپاه ایران جهت نسبت قطع
به ریاد در زمان کجور رشید جهان آراست و شرح فتح قلعه مبارکه ایروان در زمان
نواب خاقان رضوان مکان و استخلاص آن ملک دلپذیر از ایادی تصرف رومیان
که بکثرت لشکر و عدت سپاه زبان زد جهانیان اند بسامع پیر و جوان رسیده خواهد
بود و بدیهی است که این توده خاک را که بمیانجی آن چند روزی پای ثبات و قرار افشرده
اند در ریش حملات این جیش منصوره که با صدمات امواج بحار و شورش سیلاب
بهار رزم مشابهت و لاف مساوات میزند پای ثبات و پایداری قرار نیست و عنقریب
بعون عنایت الهی این مشت گل نیروی آتش دستی و خانه برانداز جرات

مسرشار غازیان نصرت شعار که همگی نقد جان بر کف مترصد فرمانند و صدمات توپهای اژدها
صولت اژدر مهابت که زمین را از تصادم ایشان خلل در ارکان و بروج و باره قلعه مانند بروج
چرخ اخضر در دوران است از هم ریخته و بپاشیده و آفتاب آمال از افق سعادت و اقبال طالع
و لامع خواهد گردید یقین که طرفین اطاعت و عصیان و وقوع شور و زیان آن را ملاحظه نموده بر روشنایی
شمع خرد خود را بمیامن عاقبت خواهد رسانید که بعد از فوت موقت بمضمون آیه کریمه فلم یک
ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا لحم نجح و استغناء بی ثمر و تغییر ندامت و حسرت اثر خواهد بود سواد فتحنامه
دارالانوار قندهار که در زمان اعلیحضرت ظل کردگار بعد از استیصال جماعت بممالک نوشته شد اکر
سلطنت پناه فلان بالقابه بشفقت شاهانه و مرحمت بی نهایت خسروانه مستوثق و
امیدوار و مستظهر و مستمال بوده بداند که از روزی که رایض قضا توسن دولت را رام نواب
همایون ما نموده ابواب انجاح مطالب مآرب بر روی آمال کشوده پیوسته شاهد مقصود در آغوش
حصول و وصول مقاصد ثمر بخش ریشه حدیقه مأمول است در آغاز ابتسام صبح دولت
و اهتزاز ریاح روح افزای سلطنت که مشام عالمی از این نسیم عنبرشمیم عنبرآگین و دماغ جهانیان از نسیم
آن مشکین است همواره گلستان همیشه بهار نصرت از رشحات غمایم فیوضات الهی تازه
و صفیر بلند لیب فتوحات جاودیه بانشاد مضمون بلاغت مشحون و ما النصر الا من عند الله بلند
آوازه است و معاندان این دولت والا مانند معارضان مرآت صافی از تبغل انفاس و اعدام
خود گرفتار و از مکابره خود متصل در آزارند در این وقت که مقالید سیوف درخشان غازیان باطنطنه

بعنوانی ان الاراضی

بفحوای اِنّ الارض لله یورثها من یشاء من عباده از کتیبهٔ زابرات معلقهٔ
قلاع دار القرار قندهار و بست و زمین داور و بعد بسیار حصون و قلاع الحدود که هر یک
در متانت و رصانت با قلاع سبع شداد لاف مساهمت و مساوات
میزد فراغت حاصل دار السلطنه هرات مقر رایات جاه و جلال گردیده و والی هندوستان
که با تیره بختی و سیاه روزی توام زاده از اصغای این خبر در خیل بند اندیشه مات و
متحیر گشته بخیال محال و تصور نارسا در آن لازم شنکر خان بی مغز منیب شاه اورنگ
زیب ولد رشید خود را با سعد الله خان و بهادر خان و رستم خان دکنی و قلیچ خان و نجابت
خان و خلیج خان والد قلیچ خان با عدهٔ تمام و کثرتی ما لا کلام بقصد استرداد دار القرار قندهار
مزبور روانه گردانید و چون در حین ورود الویهٔ دولت و اعلام فتح و نصرت بدار السلطنه
مزبور حکم بانتشار سپاه نصرت پناه فرموده هر یک از امرا را با سپاه خود بمقر خود مرخص فرموده
که یکی از ییلاقات که دفع جمعیت عساکر منصوره آن گروه بی شکوه مانند خیل
ذباب گرد شهد هجوم آورده احاطهٔ قلعهٔ دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند و قلیچ خان
را با دوازده هزار نفر روانهٔ بست گردانیدند که بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکور قیام نمایند و در ایام
محاصره من اوله الی آخره چهار ماه امتداد داشت در بر دن حرد و نقب و سیبه و انداختن
توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیری قیام نموده بذل جهد مینمودند و ایالت پناه محراب
خان بیگلربیگی دار القرار قندهار با القابه بپای ثبات و قرار افشردن هر روز

جمعی از غازیان نصرت توامان را بر سر آن گروه خذلان پژوه فرستاد فرق حیات
آن تیره کوکبان را با آتش تیغ زرخشان بباد فنا میدادند و بضرب توپهای صاعقه
بار دوزخ شرار ثعبان آثار چرخ زمین از خروش ایشان در تزلزل و جبال
از صدمات شان در تحول و تبدل بود بمضمون صدق مشحون فاخذتهم
الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین در منازل و مضاجع خود کالفراش المبثوث
مشغول خواب ابد میگردانند تا آنکه سپاه نصرت پناه و لشکر قیامت آثار سر
گردکی قورچی باشی قوللر آقاسی با لقاها بجمعیت و آراستگی که خورشید را
از کثرت و اثر دیدن تابیدن بر کره زمین ممتنع میگردید و خرد خورده بین از ملاحظه
آن سپاه بتکرار این ابیات مشغول بود گرفته باقبال صاحبقران :: زمین
را سپاه آسمان را سنان :: نه لشکر و نیزه و تیر بود :: جهان نیستانی پر از شیر بود ::
بدفع و رفع آن جماعت بیعاقبت در حرکت آمده مقرر فرمودیم که مقرب الخاقانی
امیراخور باشی و تولیت و ایالت پناه نظرعلی خان کیفر صبوه مسعود بطور بر سبیل
ایلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه منصوره جمعی از آن سپاه مستان
صهبای غفلت که پا از گلیم احتیاط بیرون نهاده اند باموال و اسباب رعایا و فقرا
دست درازی نموده باشند در تقصیر ایادی تسلط ایشان تقصیر ننمایند و مقرب الخاقان
منا و الله و تولیت آیالت پناه مزبور با جمعی از غازیان ظفر توامان بموجب

عمل [illegible]

عمل نموده بر سبیل ایلغار روانه شده در حوالی کرنال با فتح خان و الله قلی خان و قباد خان

که با موازی سه هزار نفر بتاخت زمیندار در رفته با غنایم بسیار مراجعت نموده بودند

ملاقات نموده بسیلاب حملات مردانه بنیان ثبات و قرار آن قوم را خراب و ویران

نموده قلیچ خان بعد از وقوع این چنین فتحی مبین مجال توقف در نسبت نه دیده راه

سالک طریق هزیمت گردیده متوجه الی قان موی الله و تولیت و ایالت بتمام مزبور

مانند شعله های پیوسته کهکشان خون ریش عنان از دنبال دخان باد جولان می تازد

قلیچ خان را تا ارجی پکنت اثر اورنگ زیب تعاقب نموده بعد از تلاقی فئتین

چند نفر جمعی از مبارزان دشمن شکار و مردان کارزار علانیه با رمح و حسام

انجماعت ریخته بسیاری از آن قوم بد اختر را سالک طریق عدم گردانیدند و بعد از

ورود امرای عظام و غازیان نصرت فرجام اورنگ زیب بگمان آن که نشاید جبر این نقصان

تواند نمود رستم خان دکنی و قلیچ خان و سایر امرای خود را که بمزید جرات امتیاز

داشتند با فیلان کوه مثال باستقبال محاربه و جدال و مقاتله جنود مسعود مقرر

نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف بهادران

صف شکن و دلیران مرد افکن که روز هیجا را بر وصل شاهدان رعنای تیغ

میدهند دست جرات از آستین جلادت برآورده بر آن قوم بی وجه حمله

آور گردیدند بمضمون صدق انتمای قال عسی ربکم ان یهلک عدو

ویستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون صدای فتح و نصرت از
ملهمان غیبی بگوش نشنیده رستم خان و قلیج خان و سایر خوانین و سپاه
آن گروه مانند خیل زاغ هم تاب صدمه شهبازهای تیز چنگال نیاورده با بال عجز و اضطرار در پرواز
آمده هراسان و لرزان داخل اردوی اورنگ زیب گردیدند اورنگ زیب از ملاحظه آن حال
در غرقاب اندیشه ندامت عاقبت و سوء مآل افتاده تخلصی بجز تشیع و مستوره هندوستان
هم عبارت از گریز باشد ندیده با کل اسباب و عساکر جانب و جا سر برست فراهمش از ذیل
مطلب کوتاه ساخته بمفاد جاء الحق و زهق الباطل بتاریخ پنجشنبه
هشتم رمضان المبارک دوازده لمنامی گردیده جبین بمضمون ارقام اشرف مطلع گردیده سجدات
شکر بتقدیم رسانیده نقاره بشارت بلند آوازه گردانیده با توجهات شاهانه مستظل و امید
وار باشند سواد فتح نامه دارالقرار قندهار که در زمان حضرت ظل بردد کار انکه صاحب سلطان
دار الملک کیاد و تکوین و شهریار عرصه فسیح الفضای شهور و سنین بوده نواب همایون
ما را باین حضرت خیر البشر مبعوث بر اسود و احمر خاتم النبیین و سید المرسلین و خلاصه ماء و طین
که مشکاة چراغ این دولت ابد ضیا و معدن این گوهر عالم آراست بمقتضای کریمه و
ایده بجنود لم تروها سپاه آسمانی و جنود مسعود نهانی مظاهرت و معاضدت میفر
مایند لهذا از بدو جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت والا و خلافت کبری حدیقه
همیشه بهار ایران تا آب تیغ درخشان ما طراوت دارد اکثر اوقات اثمار فتوحات

عظمی قبل از تسلط

عظمی قبل از شکفتن ازاهیر اعلام نصرت فرجام بهار امده را وسی اعادی چون میوه های رسیده
بیش از جلوه کمیت باد رفتار در پای افتاد هر کس از تیره روزان را که ارادهٔ دافتادنی
بر این شمع ابد فروغ بوده پروانه‌وار خرمن هستی با آتش نیستی و نهال زندگی با اخگر از خصومت
شعار مانند چنار از شرارت مکنونات خاطر خود افروخته مبین این حال و مقوی این مقال
که درین آوان از مکمن خفا به منصه ظهور رسیده و باعث حیرت نظارگیان گردیده
آنست که والی خذلان توامان هندوستان از تاریخی که نواب همایون ما ابواب مغلقهٔ قلعه دارالقرار
قندهار را بمقالید سیوف جهانگشا باز نموده‌اند مضطرب‌وار در فکر تلافی و اندیشه تدارک
میبود و قبل ازین نیز اورنگ زیب و سعد الله خان اعتماد الدوله خود را با جمعی کثیر و جمی
غفیر و فیلان کوه بنیان بقصد استرداد قندهار فرستاده بی نیل مقصود در کمال رسوائی و
فضیحت مراجعت نموده بودند دیگرباره نیز این حال محال اورنگ زیب و سعد الله خان را
با گروه انبوه و فیلان کوه شکوه و توپهای اژدر خروش و مبارزان آهن پوش تعین نمود
خود نیز با دارا شکوه ولی عهد خود و سایر اولاد به کابل آمده بجان جنان
در سکالش امید از ساعی میبود چنین بعد از رفتن چنانکه بسوای جهان انگشت
نمای پیر و جوان شده بود مجدد انجمن امید آرزو و تابش تیز مغزی خام و بیهوشی
این کار دشوار رونما تمام می نمود بمحض خبر آمدن ایشان بنابرانکه جنبش بحر ذخار
وسپاه بیشمار لشکر قیامت آثار باعث تخریب بلاد و تنگی معاش و ویرانی

عبادت میشد بموجب حکم ناخدای این بحر بیکران در جوشش و این دریای بی پایان در خروش بی آرام
بود بعد از آنکه متیقن گردیدند که آشفته دماغی سوداپیر مرضی نیست بسقمونیای رسوای علاج
پذیر و والی هندوستان لامحاله بمقتضی جهل مرکب ذاتی خجالت خود را مباین خواهد نمود
حکم بجمعیت عساکر منصوره گردیده مقرر فرمودیم که جمعی پیشتر از سپهسالار با القابه بسرکرده
یکاد قپتان بیگ بالقابه براهنمایی عنایت الهی و پیشوایی اقبال بی زوال بر جناح استعجال
بجهت رفع آن گروه مخذول روانه شده سپهسالار نیز با امرا و عساکر عراق و آذر
بایجان و شیروان و قراباغ و جیجو و سعد دارالمرز و قلمرو علیشکر و فارس و کوه گیلویه و کرمان
و سایر عساکر نصرت توامان متعاقب روانه شود و الویه دولت و اعلام اقبال نیز از مقر دولت
و مستقر خلافت در حرکت آمده آن گروه تیره روز بسبب آنکه طول و عرض ممالک محروسه بیکران
و هریک از عساکر در قطری از اقطار میباشد و جمعیت ایشان علی الفور و در زمان اندک
هرچند دران باب اهتمام کرده شود میسر نیست بتقدیر آنکه عساکر جمعیت نمایند حسب المقدور
در بردن سیبه و جر و انداختن توپ و یورش لشکر بعنوان حتم سعی نموده اوتار خان بالقابه و سایر مستحفظان
جانفشان نیز داد جلادت و مردانگی داد بسیاری از آن قوم کم نام را آواره ظلمت آباد عدم گردانیدند
و بعد از اصغای توجه رایات منصوره مانند شام دیجور که از طلیعه صبح عالم افروز قبل از طلوع نیر ظلمت
سورت هستی بعالم نیستی میکشند بمحض آوازه توجه رایات جاه و جلال بفحوای حدیث نبوی
علیه السلام که نصرت بالرعب مسیرة شهر آوازه دهشت و بال ملال گشته با نهایت برنبا

و طال بال سامان

دلهمان بی سامان سالک طریق فرار گردیده نمیباید چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردند و فدائی وارد

شوند شکرانه این فتح مبین سجدات شکر بتقدیم رسانیده مبلغ فلان در وجه انعام موی الیه رسانند

جواب نامه خوندگار روم که بمصحوب اسمعیل آقا متفرقه آقاسی ایلچی خوندگار نوشته شد گلدسته

بهارستان لیالی و الایام و شمامه جامعه روایح حسن آغاز و انجام منتخب مجموعه دوستی و ولا ثمره

شجره همیشه بهار حدیقه صدق و صفا اعنی نامه الفت عنوان مودت ختام اعلیحضرت آسمان

رفعت قضا قدرت خورشید طلعت مشتری رایت طراز وساده سعادت و جهانبانی

زینت بخش اورنگ والای سلطنت و خاقانی تیغ ظلم زدای غزات جهاد حافظ و ناظر

بلاد و عباد مصقل زنگ زدای آینه حقیقت نمای ملت چمن پیرای حدیقه همیشه بهار دین و دولت بهار

عالم افروز بوستان عدالت هژبر دشمن شکار غابات شهامت و بسالت حارس گوهر مخزون

اوامر حضرت خالق حارث بچشم مطالب و امانی افراد خلایق سلطان البرین و خاقان البحرین ثانیا

سکندر ذی القرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان تا نشر الویه پروا متنان در

لا زال کاشمه محمدا در ساعتی ببشارات ارضی و سماوی مشحون و زمانی بفیوضات الهی مقرون

که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین بالله

اولیاء دولت ابد قرین گشوده و زنگار عوایق و موانع بالکلیه مصقل توفیقات گوناگون از مرآت

جهان شاه مرام زدوده هر گردون بساط هستی از درج ذوالکل روز رامدن طالب رخصت بار و

باره کن آن محفل اطاعت از مدام دوام شنیده یا بارگه ربلانه بوساطت زبان‌دان رموز و دلا

ساقی رحیق یکتادلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل قازنیه قدره نشر روایح
مصادقت و موالفت نموده مشام یکجهتی را عنبرآگین و بزم دوستی و ولا را ارم تزیینی د
گردانیده و بکمه ارش کلمات محبت امیز و اقوال صداقت انگیز باعث تشیید اصداقت
محکم بنیاد و ترصیص اساس دوستی و ولا گردید چنین از روایح ازاهیر آن گلستان خلت منیت
بخشم محبت و مودت چنین استشمام شد که حامل آن صحیفه اعجاز طراز للازم الاعزاز
بعلت کثرت نشیب و فراز طریق و صعوبت دوری آن فج عمیق حد نتیسیت که از خدمت
والا و از حریم خورشید سیما آسمان سماجه انسنه و بسته خاطر دوستی ذخایر آن بوده که از کیفیت
صحت ذات کامل الصفات مرضیة التحیات باتوب ازمنه استخبار کرده شود لهذا
محمد یحیان بیک یساول صحبت را جهة استعلام این مطلب اعلام داراهم تعاین یافت
که مقید برند یا آتی اجمال و اثقال با خفت وجوه کرشاغل و مانع او نگردد بامر مزبور قیام نماید
و چون سررشته قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح نزدیک و دور در قبضه اختیار
و اقتدار مدبر سنین و شهور و کارپرداز مصالح جمهوریت در اثنا روانه شدن مقرب
الحضرة مزبور خبر رحلت مسافر راه دور یوم النشور اعنی والی هندوستان از این
تنگنای پر شر و شور و اختلاف و دواعی اولاد پادشاه مزبور و شیوع فتور در ممالک
بنگران هندوستان بمسامع جاه و جلال رسیده چون اخبار در معرض صدق
و کذب میباشد بعد از آنچه غبار آن وقوع رسد مقرب الحضرة مزبور را توقف فرمودیم

و در این ایام

و درین ایام گونه‌ها اخبار پیرایهٔ صدق شایستگی بزم اعلام هم رسانید که عساکر
نصرت توامان بیاری و مددکاری سلطان بخشی مرادبخش بالقابه که از مریدان
و معتقدان آن خاقان خلافت نشان است و بمقتضای عهد و پیمان سابق
چشم امید در راه امداد و اعانت این نیازمند درگاه بی نیاز دار الله تعالی
نمودیم و از رهگذر اعانت شاهزادهٔ مزبور و ارسال لشکر سیلاب بسرعت
دریا شور اطمینان حاصل شد مقرب الحضره مزبور متوجه حرم والا گشته همواره
کوکب سعادت و اقبال از افق عنایت ملک متعال مستضیء و مستنیر باد

نامهٔ عبدالعزیز خان والی ترکستان در پرسش تعزیهٔ نذر محمد خان والد او نوشته مشهدرا

تا اسامی سامی آبای عظام از وجود اخلاف کرام پایدار و جلادت آثار موجب استشهار و
اشتهار منابر سلسلهٔ چنگیزخانی و خاندان عظیم الشأن قاآنی از وجود سلطنت پناه عبد
العزیزخان بالقابه استوار و اساس این دولت والا به عالم دعایم ظاهرا جمع اهم باشند
و دعایم ستون بنیاد عمارت و بلند گردان عمارت اقبال الخ و والا تبار پایدار
باد بعد از طی طریق اظهار محبت بیکران و مودت بی پایان که مکاتبت دوستان
را عنوان دیوان آراستگی فی داله و برلوح ابلاغ و اعلام منبجلا که از آنجا که
بنیان ابدان انسان را معمار وجود انس و جان بر آب روان عمر گذران گذاشته
و ضمیمهٔ هستی ابدان را فراشش صنع بطناب شریان و ستون استخوان برافراشته

پیوسته این بنای رفیع اساس از تردد انفاس در زلزال و این خیمه گردون اساس از هبوب
نسیم حرارت در اختلال میباشد اگر با فلکندی ننگر اندیشه اطبای حذاقت پیشه گشتی
حیات آن نی از صدمه جار موج این بحر طوفانی ایمن توانستی شد متاع هستی
انبیاء مرسلین و ائمه راشدین و سلاطین ماضیین غریق بحر زخار نیستی نمیگردید و
فردی از افراد این کاسه ناگوار را بر سر نمیکشید چه این منزل دل نشین جای توقف و
شایسته تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن تواند بود که از نظر الفای دکان بر زینت
و منزل مردم فریب دل خوش داشته بهای تحفه آن متاع بی پا و پایان دان منزل جنت نشان
سپاس بر داشته بقدر معاینی هستی که از دریا احسان واهب ارزاق انس و جان بدان
مواظفت قناعت نموده بر فوت مطلوبی و تلف گشتن مرغوبی ملتهف و متاسف نگردید
شربت مرارت اموات نیستی را چشیده باد بساط تیمی حیات را بچیدنی در برچیدنی دانند
~ زر رشته نفس پاره پاره معلوم است ⁂ که دل به هستی پایدار نتوان بست ⁂ گروهی که
بمعلمی لطف یزدانی شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال و اندیشه های باطل از دامن
ضمیر فرزانه افشانده اند از گران خرابی دایه دنیا بر دل باری و بیمهری آبای علوی بر خاطر غباری ندارند
یقین حاصل است که آن سر گروه ارباب دریافت نیز از وقوع قضیه ناگزیر سلطنت
مغفرت پناه نذر محمد خان که در حقیقت این داهیه الدهای حیات را بر دل محصلان
لیالی و ایام شمرده و که خورشید فروغ نفس شریف آن از رهن ترکیب عنصری برآورده اند آیینه

خاطر را غبار آلود

خاطر را غبار آلوده کلفت نخواهند گردانید و عمر عزیز را که قدر آن شناختنی است
از روی آگاهی در تحصیل مرضیات الهی صرف نموده ایام حیات را بخوشدلی و کامرانی
خواهند گذرانید و دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب خود تصور خواهند نمود
چون در حینی که آن سفر گزین ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان از دار غرور به سرای
سرور رهنمونی نمودند خواهش آن داشتند که نعش مطهر آن را نقل به مدینه مطهره مشرفه علی
ساکنها الف سلام و تحیه کرده شود و قیام به تقدیم وصایا به مقتضای شریعت غرا موقوف
برضای اولیای او حیا دامنگیر شد بر ذمت همت لازم نموده که سعی را که بصفت
زبان دانیا موصوف باشد برفاقت متعلقان و منسوبان سلطنت پناه
مزبور نموده نزد آن زیبنده اورنگ سلطنت فرستند که تحقیق و تفتیش مسیلان حکم
والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا نماید لهذا از بندهٔ الاشباه خلد نژاد را دانش
خدمت ساقی نموده بی بدالجه رای آفتاب ضیا اقتضا نماید مقرر فرمائیم که بیشکاران
دولت والا بعمل آورند کواکب آمال از آفاق اقبال و اجلال طالع و لامع باد
نامه که در جواب مکتوب عبدالعزیز خان والی ترکستان نوشته گردیده مرآت بی
غبار چهره حسن مصافات و عینک دو نمای شاهد ملاقات گلبرگ دسته دوستی
و صداقت سحاب نیسان یکتا دریا و مودت اعنی نامه عنبرین شمامه
سلطنت پناه عبدالعزیز خان بالقابه در وقتی که دو تشنگان حصول

ایام بهار انتسابش هر هفت در حال اقبال و گلزار فراغ بال انجمن افروز و مجلس طراز بوده

فروغ ورود بخشیده رایحهٔ یگانگی و اتحاد در مشام صداقت وداد عنبر امواج گردید

شرحیکه در باب سلطنت پناه ابوالغازی خان والی اورگنج که منشأ تحریک

و جسارت گروه فجره قلماق میگردد زبان نفع خامه مطلب نگار رشته در طی تحریر

مرقوم گردانیده بودند که اگر یکی از سلالات خاندان چنگیزخانیان در زمرهٔ

منتسبان این عهدیمان ولایت نشان انتظام دارند بحکومت جماعت

ترکمان ساکن استراباد و جرجان معین نکرده منشأ وهن احوال و تشتت بال

سلطنت پناه مزبور خواهد شد عرایس مضامین در مرآت اطلاع جلوهٔ ظهور نموده

چون از تاریخی که سلطنت پناه مزبور بمبایعت اعانت این دولت والد بزرگوار

حکومت آنجا استقرار یافته پیوسته سالک طریق انیق اخلاص گزیده و بیکجهتی بوده

رقبهٔ اطاعت و فرمان پذیری در ربقهٔ هواخواهی داده و شایان آئین مروت

نیست که جمعی در زمرهٔ اطاعت سنجان منتظم باشند قبل از آنکه از ایشان

امری که منافی لوازم خلوص عقیدت باشد صادر گردد در صدد کم بال و آزار ایشان

حال آنگروه گردانیده و باوجود تحقیق این معنی جماعت ترکمان را نیز از آن

دفع جمعیت نیست که در این قسم امور رعایت ایشان تشبث باید نمود

بسند بجای خود ثابت اولاد سلطنت پناه مزبور را از ارتکاب امثال امور

نسبت بان

نسبت بان مزین وسادهٔ سلطنت وجلالت که در معرض استعداد آنست
منع فرمائیم که اگر بامتثال آن مبادرت ننماید واز کمه متق عذر گردد بانچه مناسب
حال ومقتضای افعال او باشد بعمل آید بپیوسته نهال اقبال واغصان اجلال
از رشحات سحاب الطاف حضرة لایزال سرسبز وریان باد در جواب نامه
عبد العزیز نوشته شده نسیم گلشن خلت وموالفت وشمیم بهارستان ود
صداقت وولا زلال چشمه سار بخشش صدق وصفا شیرازه قلوب قدر شناسان
مراتب اتحاد عنیکه نثار شاهان یکتا دلی ووداد اعنی نامهٔ والا و
مکتوب معلی خان والا شان عبد العزیز خان بالقابه که مصحوب زبان
دان کشور فصاحت وشیوه کلامی حاجی جابی مشتمل بر تشیید مبانی دوستی
ارسال یافته بود در ساعتی مسعود که انتساب حصول مرام اخاء وابواب
اطمینان بر روی دل صداقت منزل گشاده بود دماغ الفت را بنشر
روایح مودت عنبرآگین ومشک آمیز گردانید وباعث ایراق نخل خوشی
نحو سیتی جاوید شد شرحی که در باب القای عهد وارسال جیش منصور بصوب
کابل وموانع که عرفت الله بفسخ العزایم معروض توانند بود رقم زدهٔ
خامهٔ موالات گزاری بود صورت نگار مرآت اطلاع شد بیقین حاصلست
که سلاطین ذیشان که هیچ ثمر دوحهٔ امکان در گشک فرمانی سعی بنمایانند

عموماً دوان والا یافته دقایق توافق گفتار و کردار خصوصاً در سبز کردن حرفی که از سینه دوستی
خیزد و مثمر ثمر نیک باشد بدل جهد مینماید و شاهد این معنی قبل از ورود والا رقیمه
مودت عنوان بمبالغی مترددین صحیح البیان بمبارزه عیان پوشیده بود بمعاضدت
یقین راه بیت المعمور قلب محبت اساس بر فصیل شکوک و شبهات مسدود گشته چون
ظاهر است که نخل مثمر را از اینکه سالی بر نهد و تقصیری در خاصیت برومندی هم
نرسد ان شاء الله تعالی هر وقت که این تخم محبت بآبیاری سحاب لطف الهی بیابد زاید
حلاوت بخش مذاق صداقت خواهد بود آنچه در باب آشنائی با دشمنان که
بیگانه رسم آشنائی است نگاشته صحیفه ابلاغ و اعلام شده بود بر آن همتا ز اقلیم دقیقه
شناسی پوشیده نخواهد بود که در آغاز حال که سلطنت پناه مومی الیه وارد ممالک
محروسه گردیدند بنا بر رعایت خاطر مهمانان که بر ذمت همت میزبانان فرض عین
و عین فرض میباشد آنچه شایان رسوم و آداب مهمان پروری باشد بتقدیم
رسید و باجرای آرزوئی که در خاطر داشتند بنا بر رعایت خاطر آن والا جاه
که محرک سلسله دوستی شده بودند عطف عنان عزیمت از آن وادی
نموده سالک طریق استعفا از آن نگردیده بعد از آنکه نوشته والا که از روی خواهش
تمام سلطنت پناه مزبور مشتمل بر توضیه الحدود در رسالک تحریر آمده بود منظور
نظر صداقت اثر گشت مظاهرت والا جاه مومی الیه را مهتم مراتب دوستی آن

دالامکان سنزد

والا مکان مي شمرده روانه الحدود گردانيده و با آنکه خدام معلّي مکان موي اليه بعد از نهضت کمر ايلچي فرستاده

طالب مطالب گرديده بنا بر استشمام روايح عدم رضاي آن والا جاه فرستادن جواب نامه

سلطنت پناه مذکور در عقدۀ تراخي و تعويق مانده مرخص ساختن ايل و اويماقات که سامعه افروز

شده اين جهت دارد که بعد از ورود ايل و اويماقات در رسيدن اعيان و سرخيلان آن جماعت

به تقبيل سدۀ والا بنا بر مراعات شيوۀ مهمان نوازي که سرشتۀ طينت کريمانۀ شيم فرموديم که

هيچ فردي از افراد متعرض حال آن جماعت نشوند که بمقتضاي نيرنگي اوضاع سپهر بوقلمون

ترک وطن مألوف خصوص بمنزل نشده گذرانند که مرفه الحال در ظل الويه دولت و اعلام

عدالت باشند و اگر اراده توطن الحدود داشته باشند بهر محل که خواهش خاطر

عنان تاب عزيمت ايشان شود روانه گردند [illegible] اگر جمعي از آن گروه

روانه الحدود شده باشند جز الخير نبوده به صدق گفتار نوشيده و جهي نبود الا

و حمايت خصم دوستان در کيش ائتلاف و التيام چنانچه در طي نامه گرامي تحرير

يافته بود محض کذب و کذب محض نسبت پيوسته با اعلام صحت ذات ستوده صفات

مسرت افزاي خاطر دوستان گرايند فاتح ابواب يگانگي که تا انقراض از زمان

بنيان مشيدة الارکان آن از تطرق اختلال مصون خواهد بود باشند

آفتاب دولت از کسوف نقصان ساده راه آن کوکب مرام از افق حصول

درخشان باد

نامه که در جواب نامه عبد العزيز خان والي ترکستان نوشته اند

زبان حمدسرا اگر یک برگ از صد توضیع نخل طراز گلشن اتحاد است شایست چگونه عوض
بهارستان شکرگذاری نماید و یکدام ظرف دامان بیان باندازه گلچینی این روضه جنت
عنوان گشاید زهی علیم که مقدم نوبهار و تابستان را منتج اثمار آلاء مفصل
و از موضوع و محمول شاخ و ثمر ثمرات اشیای باغ قدرت را کام معرفت شیرین فرموده
چنداحکیم که در کاغذ خطائی اوراق لاله از داغ سرمه بینائی نظارگیان پیچیده و از حسن
ترکیب به قدرتش فصول چهارگانه تریاق اربعه مزاج خوش نشینان دیار هستی
کرده به شتا و ربیع و تموز و خریف باراستن و پیراستن روضه حکمتش مانند باغبانان
از بهار روشناسش و با وجود تباین ظاهری در نظر تحقیق مثال جوارح و اعضا در
نظام امکان که ارکان کبری عبارت از آنست باهم در مقام استیناس
اند عندلیبان خوش الحان اینک این گلستان را در مقام مدیح سکالی صفیرسا ترانه
قام بیانی و طوطیان شیرین کلام این شکرستان را چاشنی سخن خاموشی
و بی زبانی است گلهای عجیب رنگ حواس ظاهر باش از فیض لطف بی نشانی باثمار صنایع
باطن بارور و نهالهای وداد و ائتلاف از فیض رشحات سحاب ارادتش زیور باغی
قلوب عریق و سایه گستر است از اثمار این باغ غرائب الازهار یکی میوه پیوندی
دوستی است که در ریاض مکتوب صداقت اسلوب دوستان میرسد و از گلهای
رنگارنگ این ارم سیراب دیگری از ریاض اظهار مطلب است که از نهال خامه وسطی می بالد

امید مدد

دمیده منتخب این اشجار حلاوت آثار و گلدستهٔ این گلهای بدیع
شعار یعنی نامهٔ صنعت نگار سلطنت پناه عبدالعزیز خان
بالغابه در وقتیکه بعون عنایت الهی چمن آرای حدائق عز و
علا بوستان افروز فرادیس مجد و اجتبا تخم گلهای حصول مرام
بربار و هم اشجار عیش مدام رسیده و ابدا بود مذاق با شناسایی این شیرین
و بزم یکتادلی را رنگین ساخته سخنیکه در باب سلوک ابوالغازیخان
پیرایهٔ اظهار و اعلان پوشیده بود که چمن بدم سردی صرصر فریب
هم موجب پژمردگی گلشن مواخات آن برگزیدهٔ قرون و ادوار
و برادر والا تبار آن بلند قدر رفیع مقدار گردیده و هم در تخریب
بعضی از اقطاع و ارباع و نهب و تضییع عقار و ضیاع سکان آن الکا
کوشیده جمعی از منتسبان دودمان والا نژادان به بیداد
او مامور گردند در نظر ایقان جلوه عیان نموده بر آیینهٔ ضمیر منیر که از مصقلهٔ
عنایات الهی مصفاست منطبع خواهد بود که سلطنت پناه
مزبور مدتی در سلک رابطه خواران این دودمان آید تو امان انتظام
داشت و بنیروی استظهار ناظمان این دولت دیر بنیاد به نیل
حکومت موروثی آبا و اجداد استعداد یافته و از تاریخی که به ترقات

عنایت کارکنان این دولت بر اوج حکومت ارتقی ترقی نموده الی یومنا
هذا در احکام سررشته نیکو خدمتی ساعی و سلوک طریق رضاجویی را مراقب و
مراعی است و در کیش مروت از آزار و اضرار شخصی که همواره سر بر خط فرمان
و چشم تیقظ و بیداری بر پایداری عهود و پیمان داشته باشد بدون
صدور جریمه محظور و از قاعده مرحمت ذاتی و مروت جبلی دور است لیکن
بنا بر مراعات مبانی دوستی آن ناظم مناظم سلطنت و بانی مبانی ار
صداقت که نصفت پیوسته که بی موجبی مکرر اگر در صدد نهب و بعماد اضرار ور
جفای ساکنین آن دیار در آمده یکی از بندگان درگاه خلایق پناه را تعیین
فرمودیم که سلطنت پناه موی الیه را از ارتکاب این قسم امور ممنوع و متقاعد
سازد و یقین حاصل است که بعد از ورود منهی نهی دیگر پای از دایره خود
داری بیرون نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان ضبط عنان لمیت
ارادهای چنان خواهد نمود و احتیاج به تعیین دلاوران دیار کردان ترکمان
نخواهد بود ریاض همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک خلجان
این امور مصفی خواهند داشت که بعد این قسم حرکات از مشار الیه
نخواهد شد شرحی که در ذیل این مدعا در باب تردد تجار آن ملک باین
دیار فصیح الفصحا بزبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بوضوح پیوسته است

که در صدد نقض

که در صدد نقصان و منع جلب و نفع این گروه که در حقیقت انفتاح طریق
آمد و شد مفتاح ابواب روزی ایشان است در آمدن چندان سودی
که در دیدهٔ والا در جمعی که انظار ایشان بملاحظهٔ کلیات امور مقصور است نمودی
نداشته الحال در باب عدم تعیین جمعی بجهت تحصیل این مطلب بملاحظهٔ آنکه
موجب تضییع مواشی و مرعی و اغنام سکان ممالک محروسه خواهند
شد گذارش یافته بود هرگاه مأمورین سرا در تقوا طاعت بجیبه برخلاف
فرموده آن قاعده را آن امور سلطنت از دقهٔ ارتکاب این امور نموده تحمل مضمون
آیهٔ کریمهٔ و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه نمایند بدار ز دست عنایات جناب
کبریا و معاضدت دولت والا منسوبان این دولت محکم بنا در تقصیر ایاری
ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت و جلالت پناه در طی نامهٔ مودت
عنوان اشعار بآمدن فرستادهٔ والی هندوستان نموده بودند که طالب
وفاق و اتفاق از آن یگانهٔ آفاق شده و بنا بر پاس داری عهود
دوستی دوستان به نیل مأمول راجع گردید مشاهدهٔ دیدهٔ دریافت
نموده خواهد بود که جز از اخیر علت نامهٔ استرداد ملک دار القرار قندهار سلوک آن
تیره روزگار بدکردار با مستغرق بحار رحمت حضرت آفریدگار اعنی
حسین نعیم مجدد برتری آن منظور انظار الطاف کردگار بوده که بعد از وقوع

ودوستی فیمابین خان عظیم الشان والامکان واین نیازمند درگاه بی نیاز
که ریاض ممالک بلاد ایران را از فیض قدوم رشک گلشن جنان ساختند
جبر نقصان آن خان والاشان مینو مکان بر این امر سلسله جنبان
گردید و بعد از انتزاع آن ملک منتزهة الارجاء سررشته امداد شد و مواد
چنانچه فیمابین نور ظلمت در روز و شب قایم است تا عنایت کشید و
حال آنکه آن گم کردگان راه تدابیر اندیشه‌ها را تباه و دست امید را از چاره کار
کوتاه دیده گردهای ناهنجار رخصه را نسبت بآن دودمان والاتبار برکنار گذاشته
و آنچه در اوان سپاه مستی اقتدار و بخیر کرده‌ها بی نشأ منشأ الکاشته
در کنگر آتش باب لعل برآورده دوستی اعادای میکوشید و فروغ افعال
خود را که مانند آتش در شب نمایان است با بیله به برجه تند و تیز میوش شد در
دیدها خرد و خرده‌های بدیع و عجیبه مینماید که منهاهل دوستی با وجود شور بدی چنان
دیگر باره صاف و طبع والای تجربه اندوز بفحوای حدیث لا یلدغ المومن حجر
واحد مرتین و ثقه لاف و گزاف تراند شد اموال بند یا گرشش بلتیکتوش
که زبان خامه با ستر جایح آن گویا شد بابوی مصحوب ملاذ زمان آن سفر گزین
ملک البقاء لا شیئ منه شیئ من الاشیاء ارسال شد چنین یکمی و
از ادای حقوق حضرت یزدان و خدمات بیکران بندگان ایران شمواری

بادلاداران

با ولادان ایشان است یقین که اموال مذکوره کما فرض الله بورثه مرحوم مذبور خواهد
رسید پیوسته مرکب کام سمند حصول مرام خوش عنان و در مضمار بی انتهای
عمر دوام در جولان باد **نامهٔ که بابو الغازی خان والی اورگنج نوشته شد** پیوسته
کوکب مطالب و اختر مآرب اولیای زمان بالقوه از افق حصول طالع و لامع
باد لیبعد از تشیید مبانی اتحاد و وفاق مکشوف ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که بنابر
انکه سلاطین مالک رقاب و خواقین کامیاب را که اسباب حصول مآرب مجموع و علل
تفرقه خاطر والا مرفوع است همواره استعلام چگونگی حال سعادت اشتمال دوستان صداقت
نشان که در حقیقت متمم اسباب شادمانی و نشاط و موجب ازدیاد مواد ابتهاج
وانبساط است منظور نظر والا میباشد و مدتی بود که از کماهی احوال و اوضاع آن
سلطنت پناه اطلاع حاصل نبود لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از
نیروی عنایات حضرت واهب عطیات اسباب جهانبانی منتظم و غنچه های
حدایق کامجویی و کامیابی از تنسم نسیم الطاف الهی متبسم است بجهت استعلام
این مرام و حصول این کام بدین تذکره موالات سلسله جنبان مصادقت و
مصافات شد و چنانچه در کیش ودّ و ائتلاف انتظام امور دنیویه دوستان
منظور است هم چنین معموری سرای اخرویه ایشان نیز در آینه ضمیر منیر جلوه گر است
و چون یکمرتبه مسامع بار یافتگان سرادقات جاه و جلال رسید که آن سلسله

سلسلهٔ جنگیزخانی بکرات در صدد نهب و یغمای سکان دیار ماوراء النهر برآمده که از سکان
و والی و اهالی آن ولایت امری داعی براین حرکت صادر نشده باشد برآمده‌اند
و بدون صدور و خطور احداث شورش و فتور باعث ناخوشنودی حضرت رب عزوجل
بازخواست و مواخذه یوم النشور میگردد و بمقتضای ظلّیّت حضرت رحمن که موقوف و مشترک
در درگاه خداوندگاری آنحضرت یکسان شده رفاه حال او لوناس بر نظر والای
خداشناس بلند شادی داده و معهود آمد فیما شده که دولت والاقدر آنولایت نیز
سالک طریق دوستی و یکجهتی و الفت است لازم نمود که باظهار امری که در حقیقت
خیرخواهی آن عالیجاه و در ضمن آن مندرج در رفاه و فلاح جامعی در تحت آن مند
فج است مبادرت نماید و چون توقف و انکسار بال منتسبین بر آن احوال بغیر از
ناخوشنودی حضرت رب متعال و وبال متم و منتج اثری نمیگیرد یقین حاصل است
که بعد از تعمق و اذعان این مقدمات که در حقیقت باعث بر آن دوستی آن
آن عالیجاه مرضیه السجایا است مرا آلی امر سکه موجب اکثر رضا خالق و ترفیه حال
خلایق است خواهند نمود همواره سمند دولت در زیر زین و بوستان سلطنت
از گلبنهای حصول مآرب رنگین باد رقمی که بامارت پناه بوداق سلطان نوشته شد
انکه امارت پناه بوداق سلطان بالق به بعنایت بی‌نهایت شاهانه و
مرحمت بی‌نهایت خسروانه مفتخر و سرافراز و معزز و ممتاز بوده بداند که خدیفه

لهذا بوفور

که درین وقت مصحوب رفعت و معالی پناه زینا علیقلی بیگ بدرگاه جهان پناه
واستان خلایق امیدگاه مشتمل بر خوشنودی از الطاف پادشاهانه والاجاه گردون
بارگاه ستاره سپاه فرستاده بود درینهنگامیکه گلهای کامجوئی و کامرانی در بوستان
بیخزان صاحبقرانی بریزش سحاب عنایات سبحانی شگفته و گرد غبار
عوایق و موانع عیش و عشرت به نسایم الطاف الهی رفته و ولات اطراف در
درگاه جاه جلال فرش آستان سلاطین با تمکین در محفل بهشت مشاکل مانند
ساغر بخدمت در دوران بودند بنظر کیمیا اثر رسید برگ پان که بدفعات ارسال
یافته بود بتخصص باز خانه لاهور ببوی نوبهار دار الخلد بزم ارشان سرسبز
در پایان واله گردید بنابر عنایت شاهانه درباره آن غلامزاده خلاع فاخره
پوشیده مصحوب رفعت و معالی پناه نظاما سهراب بیگ غلام خاصه شریفه
فرستاده شد معروض داشته بود که اعلیحضرت پادشاه والاجاه کامیاب مالک رقاب
بنابر مراعات یکجهتی و یگانگی مقرر فرموده اند که متعاقب ارسال برگ سبز پان
بوستان یادآوری شگفته و خندان باشد این معنی موجب اهتزاز دوازا
بهر بستان سرای خاطر همایون شد چنانچه طرفین بشگفتگی دیباجه وداد
منافرت و بیگانگی بالکلیه مندرست آنچه از اثمار حلاوت آثار مختصه این دیار
مرغوب خاطر والای آن پادشاه جم اقتدار عدالت شعار رسید بوده

اطوار بوصه موروثی خواهد داشت که بندهگان درگاه گردون بیشگاه بار سال ان مامور کردند

در عریضه علیحده اظهار میلاد ناخاطر خورشید مآثر اعلیحضرت پادشاه گردون بارگاه

بار سال عمدة الاماثل والاشباه برهان الدین خوش ایالت وشوکت پناه حشمت

وجلالت دستگاه عالیجاه فاضلی ان شده بود بران غلام زاده بواجبی ظاهر است که

در حینی جان نثار خان برسم حجابت بدرگاه خلایق پناه امده بود از جمله مطالبی

که بعوض آن مامور شده بود استدعار خصت جمعی از مردم این دیار بود چنین در ان

اوقات تراکم غبار نفاق مانع دخول شاهد مسئول بحجله اجابت وقبول بپیرایه

حصول نپوشید درینوقت که بحمد الله تعالی ان غبار از رهگذر خاطر رفته وگلبنهای محبتی

تر شاخسار مودت شکفته است زبدة الاقران موسی الیه را مرخص فرمودیم ارقام

مطاعه لازم الاطاعه باسم بیگلربیگیان عظام وامراء اکرام ووزرای ذوی الاحترام

ممالک محروسه شرف صدور یافت که مانع ومزاحم مشار الیه نشده او را در کمال رفاه

حال وفراغ بال با منسوبان ومتعلقان واحمال واثقال روانه نمایند وعلیقلی

بیک مشمول عنایات شاهانه وانعامات خسروانه شده وچنین از

تاریخی که ان غلام زاده دیرین از بزم خلد ائین دور واز مجلس ارم تزئین مهجور

گشته بمیامن الطاف ازلی عنایات لم یزلی فتوحات بی پایان قرین

حال اولیاء دولت قاهره شده وان فدوی اخلاص شعار تشنه زلال اخبار

مسرت انتما

مسرت آثار میباشد لهذا اعنایت شامله متوجه شرح اندکی از بسیاران

میکردد و تفصیل این اجمال آنکه سلطنت و جلالت و شوکت پناه شهامت

و بسالت انتباه ابهت و معدلت اکتناه عالیجاه عمدة الولاة المسیحیه نظام الجلال

والشوکة والشهامة والبسالة طهمورث خان فرمان فرمای ملک وسیع الفضا کر

جستان کاخت که در زمان دولت و ایام سلطنت نواب گیتی ستان

فردوس علیین آشیان با وجود چیره دستی قوت قاهره و اقبال باهره

آن پادشاه گردون بارگاه فردوس جایگاه که سلاطین اطراف و خواقین

اکناف مغلوب و مقهور باس و سطوت آن سلطان ظفر توامان

بودند بظاهر کثرت لشکر و معاضدت افرنجی سپاه و حشر و تنباک

اشجار و آجام و تضایق ممر و مدخل اعلام همواره طریق سرکشی و نافرمانی

مسلوک داشته تا آخر عهد آن پادشاه غفران پناه چندین مرتبه محاربات عظیمه

فیمابین صورت وقوع یافته مادهٔ فساد و نافرمانی او منقلع و منقطع نشده

بود و در زمان دارای جهانبانی نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان

نیز به دستور سابق سالک طریق استکبار و اقتدار بود و در عهد

دولت و زمان خلافت نواب همایون ما از سپاه نصرت منکوب

و مخذول گشته با نواع حیل و تدابیر و استمداد و استعانت سلاطین

روم و روس تمشیت می‌بود درین اوقات برهمونی قاید توفیق سالک
طریق عجز و استعانت گشته از در خاکساری و بندگی در ادای تلثیم آستان
عرش نشان توأمان نموده در سلک بندگان این آستان قدس منزل سالک
و منخرط گشته بام و شام اجرای سعادت بندگی مینماید میباید که چون
خاطر والا و طبع معلّی متوجه بر رسیدن اخبار صحت ذات ستوده
صفات کامل المستجمعات اعلیحضرت پادشاه والاجاه ستاره سپاه
میباشند و آن عالیجاه مرزا نیز تدارکی نسبت که از درگاه خلایق پناه دور
از شرف بندگی مهجور شده در حین ورود رقم اشرف رخصت انصراف
حاصل نموده روانه شوند دیباچه رقم صدارت مرزا ابوصالح صدر ممالک محروسه
اکمه صدرنشین بساط قرب قاب قوسین او ادنی و راهنمای صراط المستقیم
فان الجنة هی المأوی که ذرات ذات کائنات بفروغ آفتاب
جمال بی‌نظیرش مشهود روان والنجم و افلاک بهیه اسمش بروانگی شمع عارضش
بیتابانه گردانند بزلال کوثر مثال آیات باهرات فاحیا ارض موات
قلوب پژمردگان ادیان مختلفه بفحوای الله انزل من السماء ماء
فاحیا به الارض بعد موتها احیا فرموده از هر آیتی ینبوع حکمتی و چشمه معرفتی
بجداول قلوب ارباب عرفان گشوده و آراسته دبا بستانی این گلستان

جنت نشان

جنت اثمار شریعت اغصان را بمقتضای حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب
الله و عترتی حواله بآل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است نموده از آن
جا که نواب کامیاب همایون ما نور الخراج و پر توان افتاب اندوامروز
حراست وحی فطنت مدینه السلم ملت بیضاء دار الدمان شریعت غرا مانند
ماه انور که به مثابت افتاب جهانتاب عالم افروزی مینماید بنواب همعنین
ما تعلق دارد همواره مطمح نظر شناس و مطرح ضمیر افتاب منیر ملکوتی اقتباس
آنست که دار الملک شرع انور و دین مطهر از دست انداز مخالفت و ناروا منافی
مصون و محروس باشد و تحصیل این مدعا و حصول این متمنا موقوف بر آنست
که جمعی از متدینان شریعت شعار را که نهال وجودشان از آن روضه
والا منشعب بوده از آب و هوای شریعت پروری نشو و نما یافته آثار کاردانی
و حقیقت شناسی ایشان در پیش دولت ابد مدت بمحک امتحان
رسیده باشد جهت ضبط قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که بنیروی
قوت خداشناسی همگی اوقات خود را وقف بنیرای امور و فیصل مهمات
شرذیک درو نمایند و مصداق صورت احوال فلان بالقابه است سواد مکتوبی
که از جانب میرزا محمد تقی اعتماد الدوله اصفهانی خان نوشته شد مرات چهره نمای بهشت
بعتان دوستی و محبت و گلزار همیشه بهار از هار اظهار التیام و الفت

یعنی رقیمهٔ کریمه صفدر خان با لقابه ارسال داشته بودند در هنگامیکه اعلیحضرت
والا تبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار سلیمان ظل خورشید فروغ حضرت سبحانیا
اشرف اقدس خاطر همایونشان از امور ملک ببرای فی کل الوجوه جمع نموده
ایلچی پادشاه والاجاه روم را رخصت انصراف ارزانی داشته بودند والویهٔ
دولت و اعلام اقبال بفیروزی و اجلال بدار السلطنهٔ اصفهان که مقر سلطنه
و مرکز دایرهٔ جهانبانی و خلافت است نهضت میمون رسید و از نسیم
یکتا دلی دهان غنچه‌های گلشن اتحاد دلبر بر تبسم گردید الحق در باب تجدید مراسم
اتحاد و الفت که ابد و طلوع نیّر عالمتاب دولت ابد فروغ این طبقهٔ علیه و ظهور ماه
جهان آرای آن سلسلهٔ جلیله که چون علاقهٔ خورشید و ماه بمقتضای ذات
فیمابین مشیّد و محکم بود نگاشته خامهٔ مطلب نگار شده بود الحق در عالم اشباه
که اجزای آن برشته دوستی دست در گردن امیزش هم دارند چه چیز بنسبه
و نظیر صداقت تواند بود که بنای آرایش بلاد و آسایش عباد بر ثبات بانی
این امر رفاهیت اساس از صدمهٔ تزلزل حوادث دوران و لطمهٔ نیرنگی
اوضاع فنا و امکان ایمن است و ازینجاست که رموز خزانان لیالی و
ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و برجمعی از بندگان دولتخواه طریق
که بمقتضای خرد اندیشی در پیشگاه ضمیر بیضا نظیر پادشاهان ذوالاقتدار

طی مطلب با فقرهٔ بالا

عرض مطلب یافته باشند لازم است که مجلی مرغبات آیینه خاطر این طبقه
را از غبار کلفت مصفا سازند و شرحیکه در باب جنود اوزبک که بسبب
توجه بادشاه والا جاه به تسخیر ماوراء النهر پای در دامن احتیاط کشیده و مرتکب
تاخت خراسان نمیگردند صورت تحریر یافته بود کیفیت محاربات قزلباش
طغیانش و استیلا و اقتدار این گروه نصرة پژوه بر اصاغر و اعاظم ظاهرات
در این باب تصدیع ندادن ان و ارسیده مراتب الهی را اولی میداند ایمای
که در باب مغتنم شمردن شیوه التیام شده بود بر ارباب دانش و بینش
ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت ابد مدت همیشه بادشاهان
اطراف و اکناف بمعاضدت و مظاهرت این خاندان ولایت نشان
از اعادی گوی تفوق در جهان برده اند و چون بادشاهان والا تبار سایه رحمت
کردگار اند بمقتضای لوازم ظلیت همواره از مشرق عنایت ازلی قرین
استفاضه انوار جهانگشائی نموده اند دران مقام که خورشید چهره افروزند بنور
شمع و چراغ حاجت نیست شرحیکه در باب فرستادن ولد علیمردانخان
نگارش یافته بود بران حق نعمت شناس ظاهر است که منهل عذب دوستی
قدیم بسبب شورش ان حق نعمت ناشناس الوده غبار کلفت
است و باوجود سنوح جانگزای مستغرق بحار رحمت یزدان مسند نشین

از ایک جهان خاقان رضوان مکان علشئین اشیان که ناسور دلها هنوز نمک
شور آن ماتم است و جلوس نواب همایون شرف اقدس بر اورنگ
بلند پایه جهانگیری و کشورستانی که وقوع هریک بیکا لمان را وسیله آشنائی
و آشنایان محک عیار محبت از ما سبت هرگاه لوازم لوازم تهنیت و تعزیت
بتقدیم نرسیده باشد بندگان اخلاص اساس را کجا جرات اظهار این معنی
میتواند بود پیوسته فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بود بارجاع مهمات
مسرور سازند مکتوبی که از جانب یکی از حکام سرحد بعبقری خان نوشته شده
مرات مصفای دوستی و مودت و عینک رونمای التیام و الفت گلستان
همیشه بهار صداقت و دلاویز بوستان پرداخته از خس و خار کلفت و عناد
اعنی نامه موالات رقم ایالت و شوکت پناه فلان بالقابه که درین والا چراغ
افروز محفل ائتلاف التیام و بزم آرای مجلس انبساط و انتظام شده بود از نسیم آن
نوبهار یکتا دلی از هار گلستان محبت در اهتزاز و عندلیب شوق مکالمه
غائبانه در پرواز امد الحق در عالم عنصری و نشاه هیولائی بارنگ بینان
دقیقه شناس بهتر از دوستی و محبت امری بنیان نداده اند چه چیز نشیر بغیر
ازین معنی تواند بود که نو بهار عیش صغیر و کبیر و خزان محنت و اندوه برنا و پیر از
فیض شکر خنده این صبح صادق النفس است خوشا کسیکه بمدد کاری تائید الهی

در استحکام این

در استحکام این بنای رفیع البنیان کوشش نماید خامه حلاوت رقم که رنگ
طراز ازهار گلستان صداقت و موالات است در چمن نشیمنها بهار
نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصی را که قبل از این بطلب خربوزه کاریز
فرستاده بودند بی نیل مقصود مراجعت نموده آمد و رفت متبادر الیه ثمری نداشته
بران دقیقه شناس که واقف مصالح کافه جمهور اند مخفی نخواهد بود که در آن
سال بنا بر وقوع آفات و سنوح کلفتی که فیما بین پادشاهان جم اقتدار روی
نموده بود خربوزه کم حاصل و شیرینی آن در مذاقها تلخ و ناگوار بود و بدون عرض
اقدام این امر از حوصله جرات این بندگان دشوار و مقدمه مذکور در دایره
قابلیت عرض بیرون بود لهذا اعنه تراخی و تعویق مانده والله ظاهر است
که این مقدمه قابل آن نبود که تبلیغ مضایقه ذایقه اهلیت را مرات امور
گرداند و در باب آمد و رفت قوافل که در حقیقت متاع روی دست اینان
اوصاف جمیله پادشاهان ذوی الاقتدار است نه در ایامی که منهل عذب دوستی
قدیم بتازگی بسبب شورش مفسدان ناصاف و غبار آلوده شده بود و نه
درین ایام بهجوم فی الوجوه سد باب صدور و ورود اینجماعت نشود و
نخواهد شد چنانکه در باب صداقت و محبت التیام و ائتلاف آن طبقه
علیه و این والا دودمان والا منزلت شان که قبله آمال و امانی جهانیان است

تحریر یافته بود بر واقفان مراتب الاهی مخفی و مستور نیست که بمقتضی بالودیتم
الاجتماعات از تاریخ دوستی این سلسله علیه که فیض آن مانند سیل نیسان
بی پایان است گلشن اقبال آن دولت قویمة القوایم اهتزاز یافته و از
آثار مودت این حجار والا دوحه اقبال منتسبان آن دولت حضرت و
نضارت پذیرفته در ینصورت تخریب این قسم بنای متینة الارکانی که
حوادث روزگار در فکر تزلزل آن سر گریبان و انگشت در دهان مانده بود
باغفا از مازل اساس حق ناشناسی که والد رب النوع او بوده دوازده هزار درهم
مرسوم داشته و بدان مباهات و افتخار مینموده و از اشراقات انظار خورشید
انور جامع کمالات کونی و الهی واقف مرموزات سفیدی و سیاهی اعلیحضرت
خاقان گیتی ستان علیین آشیان باین مرتبه که منظور جهانبانیست
رسیده و حق نعمتهای چندین ساله را نسیا منسیا انگاشته و از طریق دوستی
و آداب محبت بسیار بعید مینموده هرگاه حق نعمت چندین را فراموش
کند حقوق نعمت چند روزه را بطریق اولی نخواهد دانست و این قسم شخص چگونه
محل اعتماد تواند بود و اگر اعلیحضرت فرمان فرمائی اقلیم دانش و بینش منتخب
مجموعه آفرینش نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان را امریکه
خلاف دوستی بخاطر مبارک میرسید با وجود رفع این قسم اموریکه هر یک

[illegible]

به تهانی علت نامه کلفت بی اندازه ان عمدگه واقفان ملک سرای الیعنوانی
که میدانند رخصت انصراف نمیفرمودند درینصورت با وجود وقوع انقسم
قضیایا تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت از لوازم دوستی بود والحمد در حول
سال البهات این بزرگ گروه بر روزگار رباعث آرایش و آرامش روزگار
و باز گشتن شاهزادهای عالی تبار و جنود جغتای به معرض در آمده بود برخود
و بزرگ مستور نیست که از آغاز این دولت مرصوصة البنیان که مهر عالم
افروز جهانگیری ببرج الشرف خود که عبارت از همان عالیتبار این
کامکار نامدار رعالیمقدار است تحویل میمون خاقان بلند مکان یکتا گوهر
دریای خلافت سیف مسلول بازوی والایت علیین
آشیان فردوس مکان صاحبقرانی بود و از کمالکی هنبروی یا
پنجه استیلا و اقتدار رقبه فرمانفرمایان اطراف واکناف را در ربقه
اطاعت و بندگی گشته بودند و بعد از ارتحال آن یگانه گوهر عز و علا
بصدف عالم بقا از درج سر بر و کلاه مظهر الطاف بی پایان حضرت
اله نواب جنت مکان علیین آشیان در کمالکی بمقتضای الولد
سر لابیه متقلد بامور سلطنت و جهانبانی شده بعد از دافنتمانی

الجناب مطهر از الانیس تن عنصری روان بخش قالب افسرده
صاحب کلاهی زلال چشمه حیوان الهی نواب گیتی ستان فردوس
مکانی در سن هفده اعلیحضرت خاقان رضوان بارگاه بنیر درس
مربور رونق افزای چراغ دولت ابد فروغ گردیده اند و اخلاص یکجهتی و سر بازی
و جان نثاری لشکر قیامت اثر قزلباش بنصرت تلاش که شیوه
شجاعت بالت شجاعان روزگار ممتاز و از تیغ شعله بار
روشنائی بخش چراغ اعجاز نسبت باین طبقه علیه از مقوله
اقانور گریست که خسروی و بزرگیا منظور باشد بلکه از محض ارادت
و اخلاص پیر و مریدی نقد حیات را نثار مینمایند و حقیقت جرات
و جانفشانی و اخلاص غازیگر طرفین معلوم همگنان است بهتر آنست
که سد باب این قسم گفتگو کرده از آن مقوله حرفی مذکور نشود و لله
الحمد والمنه که انجمن فدویان جانسپار سایه حضرت ملک منان
آفتاب فروز تیغ عظمت و شان خلف صدق ائمه اطهار منظور
الطاف بی پایان حضرت کردگار در سن چهارده اند اما بمقتضای
جوهر فطری که لازم ذات این سلسله علیه است گوی دانش از پیر خرد

جهاندیده
ربوده‌اند

حواله داران ربوده اند و قطع و فصل مهام انام منوط برای رزین آن برگزیدهٔ انفس
آفاق است از بدو جلوس بر اورنگ بلند پایهٔ جهانبانی ارکان دولت و
اعیان حضرت و سایر طوایف قزلباش در مقام بندگی و اطاعت و انقیاد
و فرمان برداری بیشتر از بیشتر در آمده همگی را آرزوی خاطر آنست
که چون بمقتضای تقدیرات ازلی از فوز عظیم جانسپاری در رکاب نواب
خاقان رضوان مکان خلد سریر فردوس سریر محروم مانده اند تلافی
و تدارک نقد جان را در راه این برگزیده یزدان صرف نمایند که از عهده
عشری از اعشار و اندکی از بسیار اعتقاد و اخلاص وافی بیرون آمده
باشند و حقیقت مصالحه پادشاه والاجاه روم سامعه افروز شنیده باشند
که این معنی را فوز عظیم دانسته با وجود کثرت جیوش در نهایت اقتدار
و کمال استقلال مکرر احکام بامرای سرحد ولایت خود نوشته در
تشیید مبانی صلح و صلاح نهایت مبالغه نموده بود که مبادا جنبانی نمایند
که امری منافی امور مصالحه و پیمان باشد وقوع یابد و در طی این مراتب مندرج
ساخته بود که ایلچی نکته گزار سخن شناس دقیقه یاب بجهة
تقدیم لوازم امور تهنیت و تعزیت فرستاده خواهد شد و بندگان اشرف
که جان ما بندگان فدای نام نامیش باد شنیده ایلچی پادشاه والاجاه مزبور را

رخصت انصراف ارزانی وایلچی کاردان تعیین نمود باتفاق فرستادند واز
هیچ رهگذر امری که نه بر وفق رضای فیروزیان این دولت عظمی باشد واقع نشده
ونهال آمال جهانیان از فروغ خورشید ماهیچه اقبال در نشو ونماست پیوسته
ابواب مکاتبات را که در حقیقت از مقوله مکالمات روحانیت مفتوح
داشته بارجاع مهمات ممنون سازند که بنیروی اقبال صورت انجام یابد کتابی که
بسیاران فرونوشته شده از عهده شکر التفات گوناگون
حضرت عالیات که در پیرایه های مختلف جلوه ظهور مینماید با وجود بی زبانی
وقاصر رسانی برآمدن متعسر بل متعذر است اگرچه دیدار باب ظاهر که در
خلوتسرای تحقیق راه دخول نیافته اند بعضی امور بنوز بی التفاتی
باشند اما در چشم آشنایان طرز یکجهتی بمقتضای نظم زهر رنگی
که خواهی جامه میپوش ⁂ که من آن قد موزون میشناسم ⁂ بغیر از دوستی
وجهر بای معنی ندارد اگر باعث عیب جویان و خواهه گیران در نکوهیدن باشد.
کتابهای التفاتی نموده باشند اینمعنی را حکم ادویه تلخ است که طبیب حاذق
تبلیغ نیز است
با وجود محبتی که با مریض است دانسته باشد تجویز مینماید چه ظاهر بود که با وجود
اعتبار و ملاقات ستیاشر فرزی اگر لطف عنف نمائی در میان نماید
برخوکه نعمت مواصلات گلستان زندگانی دشوار بود امید که با جر و ستاب باشند

دولت اعتضادها

دوستی اختلاط بی نفاق را دوست میدارد و کتمان ما لا که امیزش ایشان
بایکدیگر ازین مقوله باشد هر چند ان الظن لا یغنی من الحق شیئا حق
ست مسلّمت از درگاه الهی مینماید که سخن سازان فیما بین ایشان
توفیق راه حرف ست یافتن نباشد انچه در پرده اجمال جلوه ظهور نموده اگر
چه بر مطلب شناسان پوشیده نیست که مدّو دهٔ کدام بی التفاتی میرساند
اما سر صه از چهره این امر مکتوم بر داشتن و ذخیره در خاطر نگذاشتن اولی مینماید
فی الواقع که در صورتیکه بادشاهان عظیم الشان را نسق ملازمان بطریقیکه از
ارتکاب امر شنیعی نتوانند نمود بیشتر نبوده باشد اگر یکی از منسوبان انگلیس
مرتکب امر جنبی که روح این بگناه را ازان منوره باشد تنخوانش لوم و توبیخ
نخواهند داشت خصوصاً در صورتیکه بر خصوصیات احوال کماهی اطلاع داشته باشند
که اگر انظرف از طلائی احمر یا یاقوت اصفر باشد احتمال انه امری که بتوجه دوستان
امروز در معرض الاسناد النست ابا دارد انیکه در مقام عذر خواهی و یاد داشن مردی
بعضی از مردم انجا که نسبت طلابت خالخواهی باینجانب داشته اند بر بنائه
شاید این نیز از عالم قباحت فهمی ها باشد که بضاعت مزجات حاضر
را قابل یادبود ندانسته باشند خواهد که بچیزی که شایسته اداب قباحت
فهمان باشد تدارک نماید کما قال من قال نعل له عذرا و انت تلوم

باری همیشه با خود این سودا می‌پخت که اگر بمقتضای بشریت ناشایستی رو
سر زند بسزاری وفا به حضرات از تیغ بازی زبان حاسدان ایمن توانند بود
آن خود چه احتمال الا بشرط بودن نیز تحقیق یافت درینصورت چندین کار دشوار
پیش آمد اول عمری را که در پاسداری آشنائی گزرانیده هباء منثورا کما قال نظم
تو گر برهم زنی سودای دل با زبان داری ؛؛ مرا سرمایهٔ دنیا و دین نابود میگردد
؛؛ دوم اگر بتکلیف تمدن تحصیل دوستی را ناگزیر دانند بقول مصرع الی ما ساز موافق
بجهان میطلبی ؛؛ در انتظار عنقا دل نشستن دیگر چه نویسد که بکار نشنیدن الخبر نوشت
نیز راضی نبودند شُقّةٌ بَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ به بعضی از آشنایان نوشته شد
الله الحمد والمنه که رسوم و آداب تازگی گرفته و نوبهار غرایب امور شکفتن آغاز نهاد
سرمهٔ اصفهان بوسیلهٔ آن دردیده بستگان درآید اکنون از کرم جلال
کمیت خوشخرام خامهٔ حضرات عالیات مخادیم عظام دار السلطنه قزوین نشحفکی
رایحهٔ مشک که نسیم لخلخه ساران از کشور ختن بر دماغ دریافت واریدگان
میرسید امروز در جای دیگر جلوه فروشی مینماید چشم امیدواران روشن که
غریب سرمه دیدیم و زخم ناسور دوری تازه که عجیب بوی آشنائی شنیدیم
گذار جوردکی از حرفهای ناشنیدنی را بتاویل خوش نیاید این عطیه زمان
تلافی و پرداختن از عشق بدعا داشتن و دوستان روحانی را نه باینی

که تنانهم نکند

که شناخته است انگاشتن ادنی مرتبه سینه صافی است از اظهار
آثار مواصلت که عبارت از مکتوب دوستان است رسید و از
شگفتن این شکوفه و میوه مقصود امیدواری حاصل گردید حق بکام امید
مشتاقان برساناد و چشم بد مرساد چنانچه رسم آثار است که بفاصله از
دنبال از ها دررسی آید انتظار مقدم خانه چشم را نزول نموده تا کی از در
درآیند و ابواب خورسندی بروی مشتاقان گشایند الحق از سخن سازان
که وسیله گستاخی این مراتب اسلوب ادب شده بودند منت پذیر گردیدیم
که آن شوقنامه بی ادبانه موجب این همه عنایت نامه شد و گرنه دماغ نشیمان
دوستان از آن بالاتر بود که بفکر معانی بیش با افتادهای اوری مشتاقان افتد
عیسی آن مسیحا روح شکست طلسم سموم است سر به بالین زانو گذاران
را که مژه گرم کردن خواب سینه است ممنوع که این روبارو نیماید و
خضری عقده در رشته جان را راه هم نگشاید اگر داستان گله گذاری که
اکنون از تحریران که محض اسکات سخن سازان مطلب بوده است
یار در میان نمیگذاشت کدام صبر از عهده ها بیرحمی فراموشی ایشان بیرون
می آید الحمد لله علی کل حال دقع سخن بلند گشته و درد سر بخادیم ببهانه
انجامید گمان دارم که بمضمون ستم یار را یاری داند خرد نغز را رباعی

بوج پوچ و چاره‌های مغز !! متنفران باشند که حرف معقولی نبرد در طی تحریر
این مزخرفات بسمع شریف رسد هر چند خواهش این معنی از مقوله
چوپایی که هر از کان نشسته است اما بموقف اظهار میرساند که بنمک ترکی
سفید پوستی قسم که از نگارش شرحی که بنظر رسید بغیر از ان
مطلبی بنور که کذب اقوال جمعی که حامل این سخنان بوده اند بر همگنان
ظاهر شود و گرنه بنده‌ها را ایشان را تحقیق و قبول کذابی اباطیل کردن
خطا نیافهمیده که خود دلالت است که در مدت مدید اشیای دو معاشرت
شناسی روز بروز بادمون شعور والاف شناخت چندین بی شعور و
ناخست باشد بی شعوری بجای خود معاذ الله که نشناخت باشد و بهر
عیبی که باشد راضی می توانند شد تجر ایمعنی که طبع قاصر از ان مبانیست
کلی نیست   بپیوسته خاطر داستان طراز
که بدستیاری فکرت جادو نژاد از اندیشه موری دستگاه سلیمانی چیده
خلوت تنهایی را برقش فحش تسخیر گنجشت مینماید و بمدعی آن میباشد
که در هنگام تحریر شوق دریافت خدمت بعبارتی چند که از عیوب
کوتاهی و نارسی بری بوده و وفا باداء معانی نماید و دستگیری بزبان مطلب
نگار کند و بعد از طی و دای گفتار که هنگام سیر دارالظهور کردار است

بحلی از دل

حیف و دریغ است که مرحله‌پیمای خلاف وطن بوده پیوسته با رفیقان
لاف امتیاز می‌زده باشد و بنابر تیزرنگی قافله‌سالار قضا ببلدی نابلدی
در بیشمار کم کرده‌راهی بتخجیل اباء وطن که محک عیار گفتار خطا و صواب است
رسیده رخصت دعوی بیمعنی بتاراج زبان شهرزاده عبارت وقوف
بر حال او ستارده زبان خامه را به بهار سرمه بدل از حرف مدام گشته
ولای حیرت میان افسانه لوحی چون بینش از پی نتواند بود که با وجود
تجربه‌اندوزی باز قسر این گفتار بر فریب را مغز گرداند بر زینت و زیب
دانسته کرد تحصیل این دعوی بیمعنی مسکر در جبلّه بوم مغلوب طبیعت و رندانه
حسّی آن تبنز و کی زانده بود که سیر رفقه آرزوهای باطل بر آورده سیاحت
بحری ساحل امور بی‌حاصل ننماید تفسیده درونی و تحصیلی نیست که بالتماس عقل
دوراندیش دست از طالبان میراب بر داشته مانند شوریدگان بهر جا منش
نگذاید و با وجود فقدان آب هر زمانش از تمنائی یا در آتش نشاید الی
کاش این فریفته ملاعب مرغ دستاموز یک اندیشه باطل بوده بجای
معرفت‌اندوزه عدم نیل محالات لا تتناهی می‌بند تا بر بنیادنا هر مطلب
بمقتضای توطیه انجاح مطلبی مشکلتر از آن نمیدانست چنانچه
به بنیان فطانت و اطلاع علم حضوری دارند امروز که هفتم دوره عشر رابع

پیمانهٔ هستی حیات است همواره به بدمستی غفلت نقد عمر را نثار زلال

دنیا که دره بزم آمال دیگران میر قصد عمر وپیوسته قفل این گنج بادآور در انبان

دستی بی پروا گشوده در این ایام که آغاز طلوع صبح شیب و زوال آفاق مستی

رایج هوش پرداز شباب است مانند مستان که از وسواس فقدان

قرین بی‌خوابی میباشند چشمی گشوده نشیع عقل که هنوز زیب الجمله روشنایی داده

ملاحظهٔ شبستان هستی مینماید چه می بیند بساط آراستهٔ زندگانی که

عبارت از ایام جوانی باشد برچیده و هم بزبان خواهش از بدمستیهای

طبیعت از هم رنجیده و نقد فرصت را دزد غفلت دزدیده چه میگویم مصرع

نه بیند هیچ کار و الحق فنا دیدم درین حال نفس چاره اندیش نه آن

سرمایه که تلک نشید نه آن سر درد خمار هوش تواند شکست و نه آن

قوت پرواز که بیال افشانی تو به از دام گرفتاری علایق تواند جست در حالیست

که اثمار اغصان زندگی برباد و گلهای انبساط بر شاخسار توبه ازین بستان

سرا لمتعی حاصل نشد از اوراق گلهای ریخته خاک آمیخته و میوه‌های

از شاخ گسیخته که نیم خورده مگس هوا و مور حرص است چه تواند اندوخت

نظم بجهان چه کار سازم که بر ساختن نیرزد ⁘ تا چند حبل المتین لیالی

و ایام را ⁘ که بنیاد الفنس و آفاق رشته جاهیست حقیقت دانسته

۱۲۰ از زلال موفرت

مختلف

به ان زلال معرفت بر می او رند مانند گوی کمان که در رشتهٔ جانها ... الدلو ان بر آسمان خوا

لی مغزی تعبیه نموده هردم از بر آوردن رشتهٔ حسرت فزای مثل خود دمنیکه بندد دست آویز

فلاعیه نفس طفل مزاج ختن این سرمهٔ بینای را چشم بند دیده بینای ساز دو در موقف

بازخواست که خانیان امین نمائی جوارح مانند نقود مطلس که نقاب روی انداز دیبا

از بیش بر داشته بر سوانفس خود گواهی میدهند زبان بشهادت ناهنجار گشایند یکدام

عذر ننگ خستهٔ زبان بادائی ان تواند کشود الی کاش گران اجناس این سفر که وسیله

چندین دام غیر مشروع شده در پلهٔ میزان اعمال وزن بر گاهی نورهی و سود کی

تر دو نیم گره از خاطر کشودی سبحان الله چه میگویم و چه می نویسم حسن عمل را با پیرایه الفاظ

و هر هفت عبارت و گلگونه استعاره و اشنائی این ترهات نیرنگی از کینه برداران

وصلت است حق تعالی در و طلب و توفیق حصول مطلب کرامت کناد [گرانستی کی بیاید]

[قدوه ...] خواهش هم زبان اشنایان بیگانه سرشت و دیرین

دیدار رشک فرمایان گلشن فردوس اردی بهشت در دل تشنگان فراموش کار

سیراب سازان چمن پژمرده دل بیمار نه دریا پایه بیت که بدستیاری کلک جادو زبان

که فرمانش چشمه اب در سبزه بر سر سبز چهرگان مرز سخن روان ست نگارش آن

توانم نمود روزگاری که دل در سینه چشمه اب در گوهر و آتش در سنگ ارمیده بود

و پیروالکار و بار روزگار نداشت از بسیاری اندیشه های پریشان سامان آن شود.

که بخود بپردازد امروز که دل در بر هزار آرزو کرده با کهنگی جامه هستی پیرانه آرزوهای
گوناگون هر روز به رنگی نو است چه نویسد و چه تواند نوشت گرفتم که دل را از کوه آرزوها
گرفته بخود بپردازم و در سگالش خواهش طرح آغاز نهم چه نویسم و از کدام نو بخشم نخست
در نگارگذاری زنم یا سخن از آرزومندی دیدار دوستان خوی کرده و چون فروغ چراغ
به بادی که از روی گل خیزد برخویشتن می‌لرزد می‌خواهد که سر سخن روزنامچه جدائی نگارش
آن باشد لیک از بسیاری رنگها مانند بیرنگی در روی در میان نیست میگوید الف
که اگر گنجایش رنجش از این رنگ رنگها باشد خود از خود رنجند و نیز بنگارش الخ"
نمیخواهد زودتر تواند بپرداخت از رفیق برادر گرامی دوستان آید ردودار
گرفتار ساخته اند تا امروز از برادران دیگر نگذشته ام دست او نیز دل به تنها
تواند بود نرسیده بیه است که دیگری چه خور رسند تواند بود دگر هر اندیشه از آب باده
ناب کرده آلوده کی می یابد که دوستان از بیم آن داغ طرح یا کی از بزم باده و ...
برچینند و از گلشن بهار آشنائی که رشک بهشت برین است بکو نشنیند گمان
دارم که گاهی دوست جانی میرزا شاه میرزا الدین امیرش این گنه کار در بوته
گداز سرزنش باشد چه اگر امیرش ایشان به روش نخست میبود بایستی که
نوشتجات ایشان نیز از هم جدا نبوده باشد دادار زنیرد ان که دانای راز
نهان است گواه است که با آنکه روزها بسیار است که ایشان را در پاسکیس نیز دوستی

در میان دل [illegible]

بی پروا می بیند هرگز سر موی ازین رهگذر آیینه روشنش نیالاید و لیکن گرد آلایش نگرفته
چون همین آیینه چو پای چگونگی گذارش هستی یاران می باشد روزی چند پیش ازین نبشته
شد که کالبد نیکان کالبد گرامی واعظ الانامی از گوفتهای گوناگون افسردگی بهم رسانیده و
بارها بیمر و سرشک سترده هستی او بینند جهان و جهانیان روزی چند خوبی گذاشته و مانند
گوسفند ابراهیم پیغمبر که روشنی دیده خود اسمعیل را بدان خریده و [illegible] از آن گلبن
هستی که آلستش صد هزار رنگ گل است بتاراج چیدن رفته هرچند ناگزیر سرشت آدمی زاد است
که درین کارها که روز از ماتمش چه دانست بسوگواری گرایید و دلتنگی چنین آرام می نماید اما ستوده
خداشناسی آنست که چون شنید این کاخ مردم فریب هستی را بر آب روان زندگی گذاشته اند
این خانه را گذشتنی و گذاشتنی و پرده گسترده هستی را برچیدنی و برداشتنی دانند و مهابای
آرامی که نموده بود ناچیز از ابتدا و انتها آمده رحلتی باله بر مرغ سبکپرواز زندگی نشمارند و تخم سرشک
را که در هنگام خوشه گلشن بهشت پرتو اند دل از شورش زاری آرام نگاه داشته اند در دامن
از رنگ پیرنگ روزگار پیر بر نیست رخساره را زبان در سر است زن داستان نامه
این زال سپیدابیش سراپا زبان گشته میگوید که ما این یک دم هستی که مرا داده اند سوگند خورده ام
همه تن دهان گشته میسراید که با این سرمایه خورشیدی که مرا روزی شده بجز داغ دل
اند و خلق آفتاب جهانتاب چون کتاب بر آب زن
گاه در آسمان بالا که پای در دامن کشیده همه شب سر بر کف نهاده از خشم گردان
دو رهای اندیشه توان دیده بهکر را بارای چنین گشودن نداده اند و از نامه

روزهای گذشته توان خواند که سنگ بودن همیشگی در برتر از بود زندگانی کس نه هنگام اگر کجا نیش

سوگوار زیبا شد در باره خویش باید بود و اگر این نگره سپرده گم را امیدگاه شستن باشد از

رشته هستی خویش تابد گشود چه سیر انجمن از کجا و بند گوی وانند زنستن انگیزی همانا مانند

ابر سنگ مایه که آب ریزد در یاری گرفته را بازیدن یاد انجاز رگ ابر خاده سپاه امیرنست که از آن ورزیدهای

دانش رام شده به جای نخست خویش باز گشته میجاید گره و گرداگرد گوهر دانشش

با همدان کمی شی زندگانی چنانچه پیدا است دور رودن آن دو شاخ نورسیده را برابر استی شکر و هستی

آن خداشناس شمرده آن رسته گلستان دانش را چنین افزوده‌اند دو نهال هستی

دلستان یکدیگر ارزان نسبتی مرسال کتابت الحسینی بیک منشی نوشته شد الذرشن الی

و چنگ و معجون شهد شکر تنگ الحسن تر نشاط ادب نهال خام افادت فضیلت و تقوی شعار

صلاح حیث و ورع آثار بدر عزیز و درست گرامی میرزا احسن سلمه الله تعالی در وقت

مرغوب کام خواهش بزرگان احتیاط را صلاحیت بخشش گوید حق عزیز علماء دانشمندان

کنز شراب مدامی را که صحبت مگر پایان مآل صحبت از آسیب سنگ سحر تورث مگید الله

هرچند از کتابت اول مصحوب عالیجاه خلیل خان تا با حوری محمد ومرام نوشته شد عندلیبان

از دوستان پذیرفته است اما عدم تردد مردم و آمدن جمعی بر سبیل بندرت بر صناع

استعمال عذرخواه دیگر است چنانکه آینه صافی از شناسندین خط صفا بیاد دیده بینا

استغناد الله این ساده لوح را الذم ستغیا ده که با آنکه عمر با سرف آشنائی کرده باشد

گوید که باید هر بی پاد فانیست اخلاص و عدم مراعات جزئیات در عالم اتحاد

تری ابعنه برش ۱۲

دادن

و دوستی سهل و بهر را اینمعنی گرد خاطر گرد و در کیش اخلاص منشان نا اهلست از مژده
توفیق یافتن این قافله سالار راه با رفیقان طریق یسداد نه چندان خورسندی روداد که حرف
نامه و حوصله خامه وسعت گنجایی آن باشد و پیوسته بتاییدات گوناگون موفق باشند تا کی
اهل مشرب دریوزه مسایل از ارباب عمایم نموده با وجود سرزنش جواب خلاف خواهش
شنوند وقت آمد که فلاطون منشی باشد تا به تناسخ سر از گریبان خم بر آورد و سنگ
موانع از راه سالکان طریق مشکید برداشته فتوی حلیت خمر را باب طلای شراب
زند و شکستن شیشه و پیمانه را اسراف نامیده با محتسب و مفتی در آویزد و فقره
وجوب الغسل را از عبارت فی الحرم علم الهدی تا باب الست بی تردد خاطر اسقاط نمود و تحریف
کتاب و غلط رواه نهد و بجد و کار در فقه و تفسیر که بیت الشریعه را با این دو بنای
استوار باید از بیم از سرزنش جهال باز رهد و داشتن دماغ را از شرایط و
وجوب حجة الاسلام شمارد و نمازهای واجبی را بجای محراب بر طاق نسیان گذارد
خواب را در وقت نماز صبح اشرف عبادات داند و پیمانه شراب تلخ را بی تکلف
بوسه شیرین از ساقی نستاند مکروهات را سنت
و محظورات را مباح گرداند الحق عالم عجایب گلستانی میشود و اهل هر ملتی
بایین و دین میش منکر اند پرده اختلاف از میان ملل و ادیان برخیزد و مفتی
زند بنده وار با برهمن می آمیزد چشم پیاله روشن که منکند صدر ادار
الفضل خوانند خوانده و دل شکسته جمع عبارت حرمت از دامن خرمن

خواهند ازان اند مضطرب فقیهانه می کنند را در رسم رشاد خواهد گفت و نسیم بی تکلفی خار
و خس موانع را از راه برینه‌های پای کوری چرا باید خواهد رفت باری کوشش نه از او زیاده
فضل و تقوی میباشد شیم خداوند عزوجل بر سبیل تعاقب بتوالی شنیده ازنا در حلقات
صدور را علاوه حضور معنوی گردد تا بعد از طی طریق گستاخی طبیعت را در شوق فکر
در دبستان عنفوان بدر حرز خوانده بر لوح ابلاغ نقش کرده‌ام آنچه در باب تقاعد از
سفر و اشتغال بمطالعه تفسیر و نقوقلمی نموده بودند ظاهر است اظهار آن از آن مقوله این باشد
که در زمستان از حال خود اخبار نماید از آن معنی خاموش بودن بهتر است بعد از طی
این مواد مکشوف میدارد که حال مخلص ایشان بنحویست که الحمدلله والمنه نکارکنان
جوارح و عمال ملک بدن باشغال مقرره خود مشغولند و نزع نفس اماره با مطمئنه
برقرار است گاهی که اشک ندامت آبی بر روی شعور زند از خواب غفلت بر میاید
اطمینان بخشش مطمئنه گردیده منجر آید که از بنیان وجود نفس اماره رست بکذا الله
ورنه ما فی الضمائر باده خوشیهای گوناگون ادراک را بر بستر هلاک می اندازد و مانند سبکبار
دون همت خدمت اماره اختیار کرده از ملاحظه لذتهای سریع الزوال بی ثبات
بمطالعه شاهدان ابدی البقا نمی پردازد و چون طبیعت را مرض استسقای کاذب داشته
باشد با وجود تیقن و تضرر از خوردن شربتهای میتوانی ضبط خود نتوان نمود از ارتکاب
امور ناگزیر نفس کشنده از آن جهت است منتهی بهروز آل دنیا که در آن سرمایه او ضایع
مختلف می شناسد در دنیه رغبت چشمان ملکان می اراید و آن غفلت

۱۱۵۱۱

والاکه ازین دور وزه تمتع از نادانان را میسر است اگر گردون ازان اشتباه که اهل عقل
خردمند بهره یاب باتفاق نماید در نپذیرد بر خاطر خردمند خورده دان پوشیده نیست که تا قابل
و سیما حصار آثار اقربا بانقدر در تلک بوجاب اگر است که اقارب و چند آنکه این نسبت
نزدیکتر می آید چنانچه قرب آتش سوزنده در ایلام می افزاید چنانکه سید ولی برآید
از بنی اعمام دشوارتر است تا اهلی فرزندان برادر و برادرزاده تر و اگران خاطر
در اعضا باشد صاحب عیب صنعت دل افگارتر است ازین تمهید ظاهر شد که این گرفتار
را با نفس اماره بسر بردن با سگ دیوانه در یک خانه خفتن چه سازم
که چنین نخل پیوندی بی ورای خودشناسی از یک ریشه سر بر کشیده اند واین
پیش دمان بیرون از یک شاخ بر دمیده گل رخسار اگر از راه عاشق منشی
از دو رنگ درون گزیر باشد چه باز دو اگر از طرفی زردی رخسار اشک دارند
بکدام مصقل این زنگ از مرات وجود بر داز زرگشتی شکستگان دریای علایق
را جز لطف الهی ساحل رهائی صحرای معشیت را بغیر از دست لطف خضر رهنمائی
گن بنده مشکلی نیست چنانکه نرسالکان خلاف مسلک خود رشید را از فروغ
مهر منیر بهره مندی میسر باشد اگر لطف الهی باشد وسیله نجات از هیچ مهر اشد
سوال ما گدایان از خزانه جودی که قفل بخل بر مخزن احسانش نیست و ذخیره
درین نشاه رفاه حال و آسایش و در آن نشاه عفو بخشایش نقابی که
چنین دست آویز هر کار همیت حضر است به نیل این دو مطلب فایز

خواهد شد درین ایام مطالعه نیز رسید راه معالی نت روحانی شده حق تعالی بامری

که بگذارند تا بدین امر مشغول گردد اما از میرزا محمد امین برادر خود نوشته شد با دو همای بادیه

گفتار گم کرده طریق انیق بیت المعمور کردار رستم فیروز جنگ معارک لاف

افلاطون فهمکده رزم بیهوده اخته گزاف دنباله رو عقول ارزدلهای باطل دشتبان مزارع

امید بیحاصل بند ار بند طوطی مزاجان با دکان پر حنظل هم شکر دسوار جرد فلک سر به قرب

روز عذار با اسلحه حواس مختل محمد طاهر مانند در رفت بادیه که بحر آتش بگرفتی

دامن صحرا از برگها بسته و بیکلی [illegible] در راه انتظار سیلاب نشسته و از ملی

که بمقتضای طلس جاذبه مقدار آن فرا گرد از کلاه کاو بنیان وجود عاقل باشد

و به تیغ تغافل که از زدن کندی نمی پذیرد عدهای راتب ندیده تراشند بر کنار

بحر طوفانی حوادث خانه رفیع البنای املی را که بمعماری عمر نوح بنای طاق نمیتوانند

رسید چون طاقت خود را طاق دیده اند از سیاه کاری لاابالیانه اند و دمبدم به

و هر نفس باری تازه از تعمیر برین بنیان منهدم الارکان می افزایند و احد

در زمره اعداد [illegible] با آنکه در سلسله استلاف مجتمعان [illegible] ان

برکران و چون نرگس طرف گلستان بر اوضاع جهان سراپا یک چشم حیرانست

از مال که دانا نایافتن و بال جرح نصرتان مربع نشین کاخ مکعب کمال مستفید اند

از قبیل عدد واحد جز اعتبار صرف کلی نمی خندد و از طعن ضرب رد و قبول

دهر بغیر از بیجا صنایع نتیجه نمی بینند هر چند بود و نبود دسته لباس وجود را بهم میزنند در تعین آن

بلکه

سینک سرانجامی سوای وحدت و نفوذ نقش مرادی ملاحظه می شود و بار دیگر تردد بعد از گوشه

دامان ترک طلب که در حقیقت سر منزل مقصود است بجای دیگر نمی رود اگر گاهی

تکلیف هوای نفس حسن نسیم بی نیازی تماشا بمقابله صفحه رخساری فرماید تشخیص نظاره

جمعیت مجذورات شرمگینی در پس هفت پرده طبقات مستکبر ز جهان نکهت

گل رعنا از دامنش از آلایش لوث گوهر رنگی پاک ست با خوب ا زینت روزگار

نمی امیزد با ثروت تمیز و مکنت شعور در میزان نشناخت و بلی فهمید که از سنگ

مکنت

مکتر نتوان بود ابا بهاست تیره در روی محض تجربه اندوزی محک انگشت نما و از

ستر مکتوم نقود مطلس سره کن ست تا امروز که اوان اهتزاز بهارستان حیات

بود از نشاء غار کامجوی با چه گل چیدم از در دی ماه شب از آن گمال ب کرد و از

زال سبز رنگ چرخ خوردم که آئینه ضمیر نقش فریب تازه پذیرد فاتحه کتاب

مصحف وجود ما عبارت سطر از سر و روی باشد سفید شد از قیام قیامت دیگر

جبر اغافل بود در هیچ شوره یوم باس بجز امید تخم حرص باشد الحمد لله و المنه که نوای نسیم

سعادت فلکی خلوت دل را از خیال لذت چگونه آگهی بهوا ز زرهای زنگار رنگ بر داخته

و چمن را که هر دم در صورت شنا را هنرنمی نماید در هر لباسی بر نشان بی اعتبار شیء

شناخته است بلندی باره جاه را چون ظهر گردکان مسافت قلل شامخه

جبال است میدانند و خطر رسائی اوضاع گیتی را کجراهی روش سودای درست

مسیحی اند چون کهتا از پیشانی طلب لذتهای سریع الزوال پشیمانی اندها دود ربط

مسلک روندگان خلاف طریق دنیا توفیق رفیق گرداناد سواد رقیمه به آقا رضی قزوینی نوشته شد
سالهای سال اورنگ خامه برادر و دوست گرامی مدرس دار الفضل دانش
گلکل طراز بنده سبیتش آقا رضی مرضی رفعه الله بتحصیل الامال وحفظ من سوء المآل
که حلاوت آثار رشادات را در پرده‌های نازک از تار رشته الفت کیمیای صحبت
میرسانند کل افشانی نموده بود رسید و بوسته از جویبار عنایت حدیقه پیرای در
گلشن اتحاد سرسبز و رعنای و بار آور و قیضر سان بازار وروده آن گلدسته
غرایب بخواص مخلصه اثر بخش و قیضر سان گردید هم شعله شوق صحبت را دامن
افشان و هم آتش حسرت را سبوی پرزم شریف که خاصیت زلال بقا دارد
شعله نشان گردید سبحان الله لولا الاعتبار لبطل الحکم باری خشم
آن دارد تا چشم دریافت صحبت فیض بخش که تا نیر تشمیم پیرایش
دارد کنعانیان فراق را روشنی دیده فزایند احوال بنده مشتاق آنکه
الحمد لله والمنه از ترکیب عنصری و پیکر هیولائی صورت صحت دارد و خاطر بهانه
جوی که پیوسته از کنکش ناخورسندی در گلخن لیل ارای خاکستر نشین غبار
کلفت میبود در قبه نافرمانی بر بقعه رضامندی در آورده پادشاه دار الملک
رضا و تسلیم است و چرا چنین نباشد که کنون عمریست که در آسیای
فلک با اکثر یاران ندا الف بسفید کاری ریش مشغول است و میداند که
آن را در بین آسیا بازیست با غبار آلوده کار نیست و رباعی که باعتقاد
هوا

خود بر صاحب جمع نقد هستی کشیده با وجود آن در بهای تلف خرجی دالّ هم عبارات
و چنین نسبت به عامل نفوس ملکی و ضعیف از فرمان روای اقلیم بدن بیکاره و کریمه لم تقولون
ما لا تفعلون مهر لذا لب اظهار بسته و گرنه بکلام منتبع سیری از این حکایات
شیرین محال و خاموشی از ادای این معانی بیرون از قلم و احتمال است اعنی والله ضعیف
البصر بسر رشته کمال و صال [illegible] دست دل را در جوی این هر لحظه بیتابی [illegible] نماید
بتمنای حصول کار را در رشته‌ای افاده مقصود تواند نمود هر دم با مر مشغولی
دارد و هر ساعت به هوای مطلبی چون شعله آتش بلباس وضع تازه در بر می آید
در این ایام این تذکره دوستی تحریر می یابد بهم صحبتی دوستان خیال روی آمیزش
از آشنا و بیگانه یافته از هر سخن برخی از هر باب اندیشه بندی و از هر جنس خیال قدری +
اضافه خرافات شد اغلب گفتگوها از مقوله مقالات نشناختگان سیر زلال
هزار روی دنیا است چون خرف توصل اردی معلا الصوب صواب قزوین در فرد
مذکور مشهور ارسال آن را موقوف داشته است شاید خود بزبانی در بزم حضور
گزارش دهد سواد رقعه‌ای به آقا رضی قزوینی نوشته شد رشک بهارستان ارم و روضه
اعتراض از اظهار التفات نسیم اعلی مکتوب حضرت ازکی الاذکیاء و افضل الفضلاء
اخوی آقا رضی مرضی سلمه الله تعالی در حینی که کلبه‌ها حدیقه انبساط از شمائم [illegible] روی
در نیز مردگی داشت رسید باعث خوشی و نضارت سرابستان انتعاش
گردید بلبه اخلاص بیش از این تواند بود را با وجود افسردگی مانند اطفال بنابر

سواد تمیز از روائی کاران بیابانجرد دم سوختن تسلی میگیرند خود را با وجود حرمان گلشن همیشه بهار صحبت
بگل کاغذ نامه مودت و نسب دل که عذرخواهی اصل خدام را از دست او نیز ابتلای دوستان
بمحنت هجران میبانند بجای بهر آن هم بر خاطر خود آن میباید اگر دماغ تماشای مراتب حقایق
نازنین دوستان مشتاقان ار در رحلت الترائی در سلک حرف یار آکسوت گمنامی در بر داله
داشته باشند معانیه ملاحظه خواهند نمود اگر در آنچه زبان خامه سخن طراز نشده صادق
است باری چون بسیت ز رو دشت می ارزد طی آن وادی بمقتضای التماس استمرار وظیفه التفات
که عبارت از توالی نوازشنامجات باشد مینماید مامول الحصول موصول باد و اگر دماغ
شنیدن حکایت احوال داشته باشند الحمد الله والمنة از ارتکاب شغل مدام باده بیست
معلوم نادم و در رفقا عدار آن ارمستهجن جام و مطاع متاع اجمال از دست انداز آن شیشه
که از نقاب بمبانی امانت تا امروز رسالم بود بجای ساغر و پیمانه آن سرد از حسرت
مافات میکنند و در عوض لعل می لب تاسف می کشند پنبه غفلت از گوش
شعور بر آورده سولسته بر گذرگاه قافله عمر نشسته و پیوند از روی ما باطل
الجبره دستی بسعلی قلقل از هم گسسته بود بصابون توبه بر آستین قصاری و سایل ننموده
و بصیقل دید زنگ متراکم غفلت از دل میزدودم و از وضع ماضی
واز بستگی گشتی می بر خشکی راضی بود تا ببعد گردش قمار باز کاسه گردان
آسمان بر چه طریق باشد و از نهنگ که اعضای دست انتباه است چه وسیله
تراشند گدای دعا را اجرا از توفیقات گوناگون از کنوز التفات بلا نهایات داده

قلم فقیر

چون ضعف چاپر نیست تلقی بقبول خواهند فرمود به یکی از دوستان خود تحریر نموده
عدم قدرت تحریر جواب بملاحظه ملال خاطر و حیرت نور الیقین در چاره جویی تحریر نموده گاهی بتحفه نیاز استعاره
توسل مینموده و گاهی از غایت خویش بساحت تحریر معنی مشکلی میشود که شاید دری که هم فروغ آن گوهر شب تاب تواند
بود فرا چنگ آورد در این هنگام تلاطم امواج که گذار از بحر نیاز در سیاحت گشته در این جواب برود
دل حق شناس ماند و عذر تقصیری عدم وداع هر چند فوات نوع تحریر خاموشی تحریر نسبت
اما این نسبت را که بدست بدیهه از باغ طبیعت چیده میخوریم بیت اگر وداع تو نا کرده رفته ام ز سر تو شگفتی
زمین مرنج که مشکل بود وداع حیات * در عالم اتحاد که یاران همگی در رکاب فسیح الفضا منزل دل
جمعیت دارند و منت قرب از نزدیکی والم مهاجرت از مباد بعدیت نمی کشند و با آتش نفس
گرم چراغ یگانگی افروخته جدائی را پروانه وار بر آن شمع ابد فروغ سوخته اند بجز طریق تمسک
جسته طریق ارباب ظاهر پوییده و در جواب هم زبان تا نخانه دل هم گلدسته حدیقه یگانگی اند هم گوید
اشعار الهی در باب عدم ارسال اخلاص نامه شده بود شهادت شاهد عادل گیتی
دل فیض و دیگر مخدوم کامل ملالت ثبوت می پیوندد از تمرد متصدی که بیهوده از زحمت خود
خجل است بیت به جای رنجیدگی است لطف الهی مرتفع باد لکاتبه به میرزا محمد یوسف ملا علی نعمت
امید که هر دیده را سرمه سلیمانی رؤیت جنبان زینت لقای هوا و هوس از دار
نر خانه الطاف الهی محصل باد بر ارباب ذوق آن هم طعوم شنیده شد شکر روزگار
چشیده و نشنیده نیست که تعبیر از سخن راست هم انغد ستم بلا اهل از اصلاح آباد دار
مرا رتق نیست که با دخل شنیده خلایق سراپا قبول پرند و طرفه تر آنکه با چنین مراتب

امور کی در کام احیا و دوستان سرمایه شراب مسکر و در صحبت گذارند ظهور این
معنی از اجلای بدیهیات اولیه است لیکن چه سازند که دارد شدن حسب پندار آن
نکرفاتی کودکمان نبرد که بر تقدیر شرفات بام بلند بوده مشرف بر سقوط باشند
احساس رشت سخنی چند که مبالغه بعضی از مجربان کثیر الرشد یافته بوده از این مقوله
است و یقین حاصل است از مجمول مطلبی دیگر نخواهد بود شرحی که عقیده درست
اندیشی خدام اشراحوال شافی نام نهاده بودند بعینه در نظر دیده چنان نموده که شخصی را
بخریدن مقوم گیاه بازار فرستند و آن شخص در بدل الحیة التمس خریداری نماید
و این گمان کنند که رئیس ابو علی و بنیانی محمد زکریا بکار برده چنین ابنیان از آن را
از آن منزه‌تر بدانند که اسما و نادر مقابل بودن جواب بالجناب تو آن که مناسب
چنان می‌نماید که بکوتاهی تقریر مبانی مجهول گردد و الخیر در باب رجوع بمنزل باوصف
ما لا یلیق میرابه جواب پوشیده بوده از تمنای لباس تکرر میرسد که مضایقه
اینجانب در شغل نوشتن باشد و غافل از این افتاده اند که هرگاه تاجر درست
اندیشی ابتیاع خود را در منازلی که بستم بر آن باشد از برافروختن چراغ مانع
آید که روشنائی آن دلیل قاطعان طریق نشود از صرفه روغن چراغ نیست
و اظهار اینکه در آن وقت چه کس را اطلاع از آن وضع حاصل می‌تواند شد
مشعر بر این بود که اینکس را از راه دانستن غیب اطلاع بهم رسیده
الهامی حاصل شود و مذکر گشته از احتیاط که سوء بیت مزاج را علت

ان ساده

این ساخته اند ببین شاید حال بهای جواب داشته باشد چه بغیر از دماغ خشکی

که از رهگذر اختلاط اینجانب بهم رسید چیزی که هیچ یکی از این مواد اختلاط را بعنوان

بود در ردکان امیرنشین اسکی بشنت تا بهیچ ماه سودا رسد و بندادی که در منازل

اجابت بغیر از آنکه دلیلی بر صدق مقال خود ایراد نموده باشند و دیگر چیزی

مفهوم نمیگردد جواب گرفتاری ظهیر او جاره ترقیم تعلیقجات که احواله آوردن

آرندگان نزد ایشان شده بود بعد از خرابی جوابهای دیگر گردید پس آنکه منطوق

کلام در این مقام آن بود که فیما بین ما به الربطی بغیر از تعطیل بعضی امور ثبت

هرگاه با بین تدبیر نمیتوانند یافت دیگر چرا دیدار بغایت منعقد شد

که در باب عیوب خود نگارش یافته بود چنین یکی از اینها تمیز قبیح از حسن آن است

منت آنکه خاطر بجوابهای سابق گشت اگر این حرف بسیار بگفتگوی آن

شبیه است که بدر رفتگان را بار کیف فروش رفته خالب مغزی که آن اشیا

کلید زندان خود شناسی و خودستی در نتوانند بود گردید و انصاف

اسرار که به کار رو از عالم تحیر آینه طبیعت را متحمل آن زنگار مرات شعور ساخته

جلای زنگ اسباب بر هوا رجام خواهد نمود و در آن مغلوبه جای خطه بر آن

با بذر نشو نما صفای ظاهری سکر هیولای در احسن درون خویش کدورت

افزود که داشتند و در سیر آشنا بالحاح اعتراض داله الخاطر گذاشته که تا تا

[illegible]

[illegible]

فروشنده متاع نفوذ برآب در شیر و سوزن در حریر یکی بر دیگری از خود خبر دار در عالم

با انتفای شرط شروط منتفی میگردد از راه دعوای عیان ساختن چیزی که در بهای جنس

معدود و بعید و شرعاً و عرفاً نامقبول و معقول خواهد بود از بی جاکی آنکه سیری باب مغبون ۴۳

گشته قیمت یاد نماید از لباس سیاب سروال کلاه اکتفا نموده بدر بر دکان بایع جنس

معلوم آمده زبان به تشنیع گشود که نه از صیغه مبالغه بشرط بیخبری جریان یافته بود

چنانچه فقدان شرط تحقیق یافت در رد ثمن حسبت بلکه کرم باید نمود رند حریف

شناس فریاد بر آورد که چه عین آن وجه را قدر آن نیست هم موجب نزاع گشته هرگاه

به قیمد توان شعور خود شناسی چه اختصاص باید بیجا ناشنیده نداشته باشد هرگاه

فریاد از برای نشد هم چرا این عیب را بی وقوع دانسته در این باب اهتمام نمینمایند دیگر اداء

آن بطریق تملیح بر لطفی نداشته خواهد بود باری دانندگان سرا بر آگاهست که ازین

گفتگو ها بغیر از آن منظوری نبوده که مبادا الغرض چندانا کرده باتش فصحی گرفتار شوند که فصحی ۲

زبانه آن برد گمان را بالضروره دور کرده سالفه و عذر برشانی آن این سخن شاید سند

منع ماسبق تواند شد چرا که بر وضعی که میدانند از جانب لا یعنی بیشتر مترتب

می تواند شد در صفت زجر و منع را عارف معارف ربانی عذر خواسته الحال که

فی مقطعه ابیات   بر بند چوبی که انبار در زد   بر بند انبار زد بر کوله   چوب خط را که از

چوب مولا سبب انبر نشبه است هرگاه در طبع مردان الکن انتری نباشند سخنهای سخن

راه بار

راه تا بتر تواند بواجبین که گوش سخن بنویسش نذالا الذ است که عذر
بجای سنگهای تراشیده نمک حوی ان قصه خمره شیشهای دلهای مهر
سانه والله یهدی من یشاء الی صراط المستقیم رقعه بجهت [illegible]
وجه علیک اینها فرع اشنای و امیزش میباشد ان خود جدا باشد دو
که بجا هارفتن ایشان امدی کرده است و امدنهای ایشان بس رفتنت الح
که ازان ان می سنم باین طریق است ان هماهی ایشان وحشت را از عالم
شکن دست اموزی مبند که بعد ازان شبهای دراز صرف استینا بس
شرین را مانند شکر دانه دام ان مرغ خوش گفتار نموده باشند بدو بیرو
بال خود نماید همه سعیهای باطل و بیداریهای بیحاصل و سخنان معلمانه للطایل مص
اخر اگر اشنای نباشد حق جوار خود هست با وجود یقین این معنی که دوستان
کیفیت صحبت ایشان حال افیونی قوطی گم که میباشد احوال بار فته گذشت
دل از یاران باز گرفتن است همانا بعلت انضمام صحبت همسایه وحشی
بس طعبیت باد هندوستان فطرت نموده رسیمان تمرن و زنجیر عادت
در خرام اباد بعاقلکی خودسرانه میگرداند رقعه بمیرزا صالح درباب تقیه محمد صادق ولد مشار الیه نوشته
سفر کرنی معمور اباد تجرید نفس شریف که بتوسط هیولا نفت
مراحله برق تا زنتنزل نظلمت اباد صورت و حصار بند بدن که مجمع و مکمن را
هزنان الام و محن است نزول نموده و بندهای علایق وطن مالوف ازهم گشوده

این خانه را از خانهٔ غبار رفته و بر بستر اطمینان خفته است و کمال آن نمونه که این منزل
دلنشین با شراکت آن و این از وجود انتقال از محال و دخول بیگانه درو
خارج از دایره احتمال است غافل از این معنی که اگر بر ورود این اغذیه
جامده و مایعه و صادرین رخصت یافتگان قوت دافعه یک روزه راه دخول
و خروج بسته آید توقف درین ویران سرا دشوار و کارسگان این خانه
سراسر اضرار و آزار است و بعد لا تیقن حصول این معنی در بروی خروج
و دخول گشوده و بجو پر تردد آشنا و بیگانگان نموده زبان را که دروازه بان بدن و عیار
شناس دوست و دشمن است امین خانه و دانسته رخصت دخول آیندگان را حواله
به تمیز او ساخته و او را دقیقه یاب کار وال و از خوردن و نیت وارکان غلط بر کران ساخته
و ندانسته که بحار آشنای شعار اغذیه که در لباس دوستان داخل این دیار میگردند بعد از
استقرار در منزل حوصله و سرای معده که با تش خون گرمی با هم میجوشند و در تمیز و
تشخیص این بستر ناخن نفع و ضرر خود میکوشند در هر دم ابای تازه و سرمایه مجددی
بوشند درین حال این غبار شناس صاحب تمیز راحت گشاده دریافت از نیل
تشخیص آن بستر ناخن گره کشای و وقوف سر در کم آن شکسته است و نمیداند
که نتیجه این ازدواج کدام و حاصل داد و ستد ایشان راچه نام است داخل
احزاب اخلاط صالحه میشوند یا معین و معاون طایفه مواد فاسده میگردند

دو بیز

دل وبسته ایشان با حصار جمع مصوره بدل و وکیل خرج ما تحلل بچه نوع خواهد بود و از نفیر

و سر اسر ایشان در خیابان عروق و شرائین و لیس کوچهای سواقی و بازارچهای امعاء

چهار سوی کبد و میدان الکاه طحال و پشت بام حمام دماغ چه رو خواهد داد هر گاه این تهمت نفخ شعور

لفا را نزدیک کند صلاح دور حالت این باشد یعنی دست قدرتش از کار و بار خویش بسته و دم

شمشیر دشمن شکارش از کشیدن فرسنگ شکسته باشد دیگر بکدام سبز و کدام روز بازو و دفع مکروه

از دیگری تواند نمود و با اخلاص چهره گرفتاری غیری تواند شد هیهات هیهات با این بر زور غفلت بیخبری از آنها

الیست که بمقتضای پیوسته نظر بر اصابت مکروه دیگری می کارد خود را در اعداد گوسفندان

این مسلخ نمی آرد اگر نه تر از و یکی از دوستان در مواج خیز این دریای طوفانی معمور و غریق گرداب

جعل خود را از آن دریا بر کران و نه مانند دیگر این در میان بنده نشسته و بین با تأسف دست بحسرت

فرسوده احزان و تکدر میکرد و هر کس خود را در این کشتی طوفان رسیده دید میداند که دست

از خود برداشتن لنگر انداختن و کشودن دیده بینا با آن افراختن است بیداردلان بفحوای

مصرع ساکن شدم میانه دریا کنار شد امد جار راه حوادث و چار بازار عناصر رتبت

خفته اند و با وجود هفتاد در غم الام که ملال از ضمیر خود رفته اند و شنیده ها هر چه باشد تا می

را چیز گفته و بد بخت دعا دعاقبت بخیری از هر کس شنفته و السلام کتابتیکه بمیر ساز رضی داعظ

الدنائی نوشته هر چند ممتاز مراتب بحد ایم اما اینقدر میدانیم که زمین تفیده مهب هبوب

سموم را جراح فرادار درخشندن برقهای بهار چنان روشن بمیکرد دل خلوت جان از دود

شمع خام برادران روحانی فلان فلان حاصل میشود الحاصل مکتوب بدل نعمت جرم البدل

ملاقات خوانده رهین منت گردیدیم در ان گلستان بیخزان گلهای کامرانی چیدیم لله الحمد که باوجود
کم بضاعتی وتوقف هرگز در قمارخانهٔ سخن بازی جز یکبار نرد بر بردم یک بیت نداخته و از داد اختلاط
بکور حرمی یسپی را هرگز بباخته کاروان الفت فراوان و راه بیان از وقت شعور مستان تنگ نیست امید که
این فیض مستمر باد بعالیجاه قلیچان ریکه بیگلربیگی سر برادر بجای نوشته در این قحط سال انسانیت که بوی از
گل آشنائی چنین زخم معشوق بر عاشق نمی اید و غنچه درین باغ خالی دانا از تماشای نیست و بلبل را صفای
روزگار نمانده پیدا از پردهٔ غیب بخرق عادت امری غریب روی نمود و کاروان نسیم اعجوبه
کاری قضا بار شمیم قمیص یوسفی بر در بیت الاحزان گشوده چشم طالبان هر چشم بر زادان هر صفت
که معانی از روشن و روزنهٔ نقبهٔ قلب از ان ملاحظه نور و غلمان الفاظ رنگین رشک گلشن گشت زیارت
قدم معاودت خامهٔ التفات یعنی مکتوب عنایت اسلوب بطریق نظر واقع رنج کلفتهای کار زیاد گردید
و نسخهٔ سرائر دلنوازش نامه که غیرت حقهٔ گوهر است مفرح یاقوتی قلب حزین شد این کتاب
محو و اثبات اندوه و نشاط مائیکه انجامش بحسن عاقبت بجز بلا و عنوانش چنین ابتدای
جوانیست روزه داران انتعاشش را از سواد مداد و بیاض قرطاس شب عید و روز نوروز
نمود و حواسش قوای مقدم این فیض منزل را چنین شعیب پیغمبر رسول گرامی داشتن زبان
بشکر الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن گشودند امید از همینه حرکات افلاک بر مراد هوا خواهان
حالت دیر بنیاد خرم و نشاط باشند حالت این خیرخواه بی اشتباه آنکه بر کنار آب روان عمر
گذران مشغول نشست و شور اوساخ چندین ساله ثوب خلقان عار نشد اینجا نمی آیند
و هر روز نگاهان اکنکه شاید موجب بهبود نشاد باقی توانم شد و نقد باز مانده نقد حیات

بقلم اسرار اوقات

چون سایر اوقات بی مصرف صرف نشود کاری از برای خود می تراشد و چون کودکی بازیگر

طفلان که بعد از دفع دلآلودگی دکانها همان بسوی ایشان بازگشت کند با امور هنرنما که بتجربه غیب اثناها

ظاهرست رجوع مبدا الانفجوار العادت کالطبیعه الثانیه دست آزین و بال مستمی تقبال

هر بنید الا و دانسته و تیب این دزد متاع وقت که گاهی در لباس حکمت و زبانی در پرده

مجاز و حقیقت جلوه گرست خرمن شب بروز می آرد و چون طفل ها سواله که از صورت

کتاب مصور خوشدل میباشد اوراق شب و روز از برای دیدن اوضاع غریب

که هر صورت روی نماید میشمارد امید که خدای عز و جل توفیق تحصیل اموری که لطایف تمنی

آیه کرامت کناد و انعالیجاه را که امروز نقد دریافت به همین جودت طبع دقیقه یاب

ایشان است از مکروهات محفوظ دارد کتابیکه بعالیجاه جلیقی زنگنه منکلر بیگ نوشته

تا نتایج داری وجود در کارگاه امکان بتار زرین فروغ مهر تابان جامه زربفت

کل یافت ظلال و انوار و قماش شب اند روز بین و نهار را باندازه قامت

هر یک از سالکان ربع اخضنجان با تمام میرساند دست حکومت و بازوی شوکت

و بازی ادبکار و امنیت مشغول تحصیل آمال و علی عنایت یزدان حارس و پاسبان

حال و مال خدام والا مقام منبع المکان رفیع الارکان عظیم الشان جان داور

قالب افسرده ارباب کمال نضارت بخش پژمردگان قحط سالی فضل و

افضال طراز ذروه ارتقا سام مجد و اعتلا دری سما معدلت گستری دره

التاج مشتری و برتر سرلوح دیوان دادرسی فال مراد گرفتاران زندان

سبکی بود که از طوارق حدثان و حوادث صدمات دهر امان یافته بر لوح عرض میداد در حینی که
این غواص بحر تعجب در دریای بی پایان تفکر غایر و در بیدای بی انتهای خوض و عابر سایر
بود که آیا بچه جهت بشبه غرایب اطوار و عجایب آثار که بطریق خرق عادت در سوالف
زمان و عهد باستان در جوش دریای اعجوبه کاری بفحوای کل یوم هو فی شان
در خروش بود اکنون خشک شد و غزالان وحشی این سرزمین را پای سبک
جولانی در کمند بسته نه در معجر برچیده مهرویان استتار عیون نابینایان می گزیند
و نه شمیم نزهتی از مشام معمور حسن رعایت شکستگان کنج سکنان زاویه بیت
الاحزان می آید که در همین اثنا مرگردش خامه اعجاز آثار را چمن آواز بانگ خضر نوبهار شمیم
گل و سنبل میباشد بر دماغ آگاهی رسید و صبح صادق تکذیب خیال این غلط اندیش
از افق ظهور و بیدای دمید صدای بانگ قامد حلوه اذعان و قبول در گوش انتباه کشید
دماغ از رسانیدن بوی آشنامجه که کیفیت باده انفاس عیسوی دارد رسید کار سرچشم
از انوار ازهار آن چمن صبح گلشن و سراچه چمن مطلع مهر درخشان تر روشن شد
شخص انتعاشش در سور آیین سرور در مضیق سینه چون عظام رفات اهل قبور
بنفخه صور رخت پوشید و چون روزه داران از بیش از وعده منجم بدیدن هلال
عید چشم روشن کردند خروش و افغان برکشید الله الحمد معلوم که هنوز نهال اعجاز بارور
و دوحه شجر جلال بار ثمر است لیک لذت شهد فایق این خوشدلی و بالم هوش بر دارستار

در جام بود

در جام که مرارت حیرت آنکه بچه زبان از عهده ادای شکر آن احسان بر آید و بزیور کدام عبارت
دوشیزه و گردن عرایس الفاظ و معانی را آراید در برابر ارت عجز و بیچارگی چه نشیند و
در خلوت چاره گری بتحصیل جواهر و لآلی ثناگستری و مدیح سگالی نشیند سوداگران اندیشه
را که سا و ران بحر و بر خشک و تر بند بطلب معانی خوش قماشش که شایسته ارمغان
محفل خلد مشاکل بلند شهرستان جمال و دار السلطنه غنج و دلال فرستاد که
هر قسم متاعی که در مخزن دهان در بسته بازار زبان و لیس کوچه گیسو و چار بازار خط لثیت
لب و ابرو و بط خط بناگوشش و در بر دوشش دست فروشان ساعد کلبوشش
بهم رسد بنقد ارج وقت خریدها و بترازوی نظر سنجیدها بحضور آورند که شاید تار و پود
قماشش بحسب بحیثیت تواند بود بعد از تگ و دو و گفت و شنید چهره شاهد مقصود
از گلرنگ سرشاری دیده و از سنجیدن این خزف بارها بان گوهرهای گران بها
خجالت کشید اکنون چه گوید که با آنکه از گفتنها سطری بخواند نگفته بر جای ماند امید که
عذر تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحه خاطر زدوده گردد رقعه ایضاً باحباب قلمی نموده
کبیرم که بتحصیل کلمات شوق انگیز و عبارات اشتیاق آمیز باقتضای مراتب تواند نمود آخر
کدام عبارت از عهده آرزومندی صحبت اکسیر خاصیت ممتاز مراتب نازک خیالی
صاحب درک رسا و فطرت عالی چمن پیرای گلستان بخشش و خارزار نگارت رنگین گلزار
همیشه بهار معانی را باغبان و گلچین فرازنده طاق بلند رواق فصیح بیانی محیی مراسم بدیع و لبید و

وسخندانی پرده کیان معانی را از الفاظ رنگین محمل طراز مخموران مصطبه سخن پردازی را جرعه بخش
باده سرشار فلان برمی آید همان به که رجوع بقلب محبت سرشت ارجمند که مرآت ثانی الکبار اسرار است
نماید که گفته اند: زمن هر چه بینید مو بمو با جهت میگوید: بعزم از حال نبینیم رسول راست گفتار
امید که توفیق تدارک زمان ایتلاف با حسن وجوه آن کاشف امتیاز سخن را روزی باد بعد از
طی وادی شوق اظهار آن از مقوله ممتنعات میدانند مکشوف رای شریف میگردانند که بندگان
اشرف ارجمند قدر نام مبارک شما یاد استفسار احوال خیر مآل فرمودند و بعنوانی که
خاطر خواه احباب بود مذکور شد بر وارث تنخواه مواجب آن افصح المتقدمین والمتاخرین را
درین تعقید همه ساله از بابت وجوهات فارس باسم وزیر آنجا کذرانیده خواهند و سلام
خاطر شریف جمع داشته تا زمان ملاقات شریف حقیقت احوال سعادت اشتمال را روز
بروز قلمی نموده بارجاع خدمات ممنون سازند ایام عطوفت و مودت و محبت مخلد باد
رقعه میرزا احمد امین برادر خود ترقیم نموده خازن امین گوهر ثمین اخوت و برادری مهر معتبر عنوان نیکو
محضری اعزی میرزا امین حفظه الله تعالی از زیر بالسبندی دستیاره دقایه و کلاه حفظ حفیظ
علام الدهور والاعوام بوده باشد طوطی شکر ریز خامه که در وطن مألوف هندوستان مجره
مشغول بال افشانی نشاط بوده ارد دستان را با ارسال مژده سلامتی شیرین تر میگردانند
بمقتضای قد تخیل الاوقات بخوارق العادات درجمیع صحیفة الوداد نکته سرا گردیده بصورت
وخفیف و ضعیف از ساحت خاطر اطاره اعراب البین نمود الحمد الله علی ما اولنا من نعمة صحیفه

الاخوان

الاخوان والاولاد و الخلان اعز آنچه درباب عدم جریان خامهٔ کسیر اللسان قاصر بیان بر وجه شایان
صورت اعلان یافته بود بر ان عزیز ظاهر است که این پاسدار دقایق الفت را نسبت با خوان
برای بابیضی ۲ لمکنا بانکه این مؤالفت هر کس را بنای تمکین و تمسک حاصل می‌توانند شد درین مدت متمادی تا چه
پله و پایه بوده بلسته در پاسداری شیوهٔ ستوده تودد خود لله الحمد از قبایل محافظت می‌نمود
درین صورت چگونه تواند بود که با وجود آنکه بان عزیز در اصلاب و ارحام اسلاف متحد بوده
طی تلال و وهاد و نشیب و فراز ابوّت و بنوت نموده در منزل شهود باز گشوده باشد
از پاسداری چنین امری ذاهل و غافل ماند بلکه آنچه زبان زد خامه شده بود مبنی بر آنست که
روزی که بتموج انفاس کذب اساس مفتریان شمع منصب این بی نیاز را عایت نیاز زمندان
انطفا ۴ انطفا پذیرفت شارع آشنائی که سلوک آن فرع روشنائیست کسوت ظلمت پوشیده
رهروان طریق انیق را از امدد شد و تردد مانع آمد هر یک از مستر ستمان رسوم اتحاد در قطع
حبل تودد و تشبث بدلیلی جداگانه از دلایل شرعیه و عرفیه نمود بیراهه روی را چون اهل قافله
که از بیم راهزن جاده را از دست درسته همات و حیرت پرسند چنانچه واقعه ساخته لوح
یاد داشت ضمیر را از نقوش صداقت و قرابت می‌شستند تا آنکه فی الحال که چنین
سنگ و اساس از بر هم خوردگی اوضاع شرارت ساطع و فی الجمله رفع آن ظلمت گردیده
گروهی بر روشنائی آن فی الجمله رجوعی نمودند و آن برادر عزیز از عالم استغنا پاسداری
احوال خود با بی اعتنائی بحال اینجانب رعایت جانب احتیاط را راجح شمردند تا زنده

رفته علی الخصوص عز العزیز در انست که بانیجا قرابت و نسبه نداشته باشد تحقیق گردید پس اگر ۲
تظاهر باین نسبت شده باشد بغیر رعایت خاطر منصب آن عزیز منظور نبوده والسلام

دیباچه ابراهیم بیگ که بتصنیف خود نوشته شده

الحمد لله بدیع السموات والارض الذی ابدع البنیان واخمر المعانی فی البیان ونصب مجاز الصراط التحقیق حقیقة اعمال المومنین واهل الخذلان جل عن المشاکلة والمزاوجة والتشبیه والتمثیل وعلا عن مجانسة من تصوره الذهن العلیل العقل فی ادراک ذاته بعقال العجز المعقول والوهم فی تصور صفاته بحبال التحیر مکبول من اصل الکاینات بصنعیه طباق الاضداد وناظم کتاب وجود الانسان بجمع الصور والتفریق الاعتقاد له فی فقره وجود کل موجود من عدمیه السابق واللاحق تشابه الاطراف والیه رجوع وفود ارباب التجرد بمطایا العجز واقدام الاعتراف ابداعه متضمن القاء النوع بالمزاوجة ومراعات النظر وانشائه مشتمل علی لف الابدان فی القبور ونشرها فی النشور قد بدا حسن تعلیله من مرایا المعلومات وظهر جمع تفریق الابدان من مظاهر الایات التشبیه عنف لطف کما فی صورة تاکید المدح بما یشبه الذم ونعمه کتاکید الذم فی صورة المدح یکون للمنافقین عقاب ولعم خاموشی هر ذره از ذرات در ادای شهادت یکتائیش کلامی است خالی از تعقید وضعف تالیف وخطوط شعاعی مهر تابان هر یک زبانیست موافق مقتضای حال گویا با وضع وتشریف لباس هستی موجودات از کارخانه جود اش استعاره ودر جبین کواکب خورشید از شعله طور ایجادش شراره ایست در کتاب تالیف

بزبانی

قلوبش الیام ذکور با اناث صنف از دواج و در صحیفه ابداع غرایب اسلوبش صنع
اضمار جنایان اجنه در ارحام امهات نازل منزله ازواج باولادی و برتری پایه اش علویات
را السیع مرتبه سفلیات و با تقدس ذات کاملش تنزیه بالتشبیه در یله برابری و مساوات
فوات مرصع افلاک مشرقات کواکب الجذخوانان دیدنش را در پس بینایی و اسجاع
موزونه قماری و حمایم کرشش بر اوازان نغمات توحیدینش را دور شنوائی پیچیده کی
غنچه و کن ادکی شمیم در کتاب گلستان حکمتش هم لف و نشر و هم جمع و تقسیم و غزنای آن شاهد آن
از ابیر از نباب اکمام طالبان شیوه بیعاقلی را شرح تجرید تعلیم سعادت استخدامش سرها را
تاج اعتبار و شرف سبدکیش لمنا ما ز اسرمایه اشتهار زبان سخن بسرایان زلق البیان
از ادای شکر بی پایانش راجل و بیان زبان اوزان سحبان ثنان از احصای انعامش
واماند ه تر از باقل ایجاز زندگانی این جهان را باعث اطناب حیات جاودان عقبا
ساخته و فصل مشتهات نفسش را وصل نعم مخلد جنان در قفا انداخته دیباچه مختصر اتصال کاف
و نونش را شرح مطول کرات دایمی افلاک از ادای تفصیل قاصر و نارسا و بنیان
دقیقه شناسانرا در تماشای کنه ذاتش عینک بینائی بر نقطه تاریکی چشم و محاذاه لاله
با وجود سماع خشک سوختگی از پرتو احسانش هاله وار داب گوهر با وجود کمال خشکیدگی
در نظر سیاحان بحر معرفتش دریای بی کنار است له الملک از ایات باهره سلطانش
ایت والله المصیر از بازگشت سایلان دیار امکان و بدرگاه احسانش کنایتی سبحان

الله بازوی من بیچاره حیران را که کلاوهٔ خام رشتهٔ سخن دست او بر نشود دست بیخبر بکدام
بازار آورده و دل طفل مزاج کلوخ چنین عبارات را از بی‌تمیزی کاغذ زار اندوده سدیر
و خورنق میشمارد دیگر فریب چگونه تمنای خورده باز از بلیهٔ همت و سکوت فراتر نهادن و
در معرض عرض کمال ایستادن رسم فن نبود یارب مراجه افتاده و ببرده زبان انگشت
گفتگو از عیوب دل ناقابل برداشتن از طریقهٔ خودشناسی محرومی نموده‌اند الم حصین نشد وجه
روداد در معرض شکایتش حمد حمد آفرین در آمدن چنین من بیچاره ان سفینهٔ کاغذی از دریای
آب و آتش گذشتن و گنجشک بال بسته را به تمنای نشستن بر شاخچه سدرة المنتهی از بسیط
غبرا جستن است در میدانی که معنی سندان قوی بازو و سر عجز بر بالین تسلیم نهاده اند تیغ
بازی زبان ازین بیدست و پایان و در مضماری که تازان در خلاب حیرت و دهشت
مانده اند جولان بیان ازین زمین گیر ناتوان نازیباست احصای ثنایش بفحوای لا احصی
از قدرت تقریر ما امکانیان بیرون است بلی تعالی الله عما یقولون وصلی الله علی عبده و رسوله
خاتم النبیین و سید المرسلین و خلاصة الماء والطین و علة الایجاد الاولین والاخرین و علی
وصیه و ابن عمه و خلیفه من بعده اسد الله الغالب مظهر العجایب مظهر الغرایب و مفرق الکتایب
علی ابن ابیطالب و اولاده الطاهرین الی یوم الدین   بعد بر آئینه ضمیر واقفان
اسرار بلاغت و مرآت خاطر دانایان رموز فصاحت و براعت منطبع مبادا
که سالک طریق نادانی و بی سواد دبستان رموز خوانی محمد طاهر وحید شریف مجلس نویس

بی کمان

بن حسینخان قزوینی عمری است که در رهاد و تلاطم و سهل و جبالی زندگانی گذرانده و تصاریف

ولیالی ایام حرمان جیاد فرصت و مطایای همت میتازد و با خوب و بد و نیک و زشت

نرد صفای باطن با امید آنکه شاید نگاری رو نماید میبازد در آغاز عمر و اوان صبی و عنفوان بهارستان

نشو و نما که هنوز خط جوار محاسن رخصت آمیزش ابنای نوع نداده بود و بر بنفشه روی مانند تیغ

عریان قطع علاقه آمیزش هر کس می‌نمود اقصا مسیر پای تردد لکا بود اوان و باغ دلگشای

دیده خواندن و نوشتن می‌بود حسن خط استادان در نظر جلوه شاهدان ماه سیما داشت

و خار خار طلب آن هردم گلشن در ریاض سینه میکاشت تا آنکه بر روشنائی بر چهرگان معانی

مکتوم که در حجال نقوش مختفی و محتجب بودند گردید جمال ظاهر خط را پوست آن مغز و قشر آن

لب دانسته در اقتنای نقود کمالات ساعی و ادخار جواهر دانش را مراقب و مراعی شد و

در همان ایام متکفل مهام رزق مقدر مقدر این سیار گلستان سعاقلکی که عبارت

از والد ماجد داعی ارجعی را امتثال نموده دامان نزهت روح مطهر از غبار الالیس

ترکیب عنصری و پیکر هیولانی افشانده همراهی رحمت و بلدی مغفرت سفر دار الخلد

جنت اختیار نمود این نابلد طریق که معاش را سامان این کار از تحصیل کمال

حاجز و دست چاره از بر داشتن این امر متناقض عاجز گشت چندی نیز را

بعد از وقوع آن داهیه که شرح مرارتش بیرون از وسعت گنجائی عبارت

است چون هنوز موی خط کلید طلسم خلوت نشینی نشده بود بنقد عمر جنس علم

سواد می نمود تا هنگامی که چهره کسوت خط پوشیده و خاطر بهانه جوی خلیع العذار گردید

در زمرهٔ محاسبان دیوان انتظام یافت چنانچه شیوهٔ دنیا پرستان و پیشهٔ خود

شناسان باشد زمام خود سری رسا و نفس بهیمی طالب تماشای گلعذاران ماه سیما

گشت سگ نفس باندازه صید آهو چشمان در تیه طلب گم گردید و دل خواهشمند رخت

اقامت از وطن مألوف سینه بیرون کشید چمن بلبل قفس شکسته که بعد از عمری بصحن گلزار

افتد بسیار صدباغ و پروانه صد چراغ شد فوا اسفا علی فوات الفرصة فی ایام الغفلة گوهر گران

بهای حیات بر الکیا فی مال میراثی که بوارث ناخلف شده باشد تلف میکرد دید و لغزیاد دل

مظلوم که در اوقات افاقه در پرده شکایت می نالید نمیرسید در بین اثنا باحتیاط آنکه مبادا

اوقات بالتمام بتاراج بطالت رود در سیاقت [illegible] و تلفیق انشا و سلاسل بکار میرفت

تا آنکه بحمد الله در این [illegible] شیوه پسند طبع پسندیدگان و مقبول خاطر پیر و جوان گشته بدین [illegible] عینک [illegible] ر

روشناس [illegible] دوستان شد و رفته رفته بشرف قرب بندگی صاحب قران زمان و

مهد [illegible] اوان و امان عیار نقد بغش شهریاری گوهر گران بهای دیهیم والای تاجداری نقش خاطر

خواه کعبتین اقبال فال مرله منفعالدن مصحف کمال شمیم از ابهر گلشن نمایه بیمینه بهار

جهانگیری مرآت گیتی نمای صافی دلی و روشن ضمیری کیمیا کمند خصم بندی پسندیده طبع

دشوار قبول لی و مشکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی و جوان بختی گره گشای عقاید

سر در گم دشواری و سختی قوت بازوی قدرت رای و شیر و مسندی آخرین پایهٔ معراج

ارتقای و

برتری وارجمندی ثمر شاداب نخل سربلندی دانش وشجاعت ترجمه ایات بنیاب
بسالت و جلالت مالک رقاب الامم ملاذ سلاطین العرب والعجم ملجا صنادید ملوک العالم
حافظ البلاد و ناصر العباد ماحی ظلم الظلم والعناد رافع منار الشریعة النبویه ناصب
رایات العلوم الدینیه خافض جناح الرحمة الذی سدته ملتثم شفاه اهل الاقبال و معوّل
رجاء الامال السلطان الخاقان الخاقان عالم اسرار سفید و سیاه شاه فلک
مرتبه عباس شاه سرفرازی یافت و چون طفل طبیعت را در تمادی ایام بطالت
بالکلیه فطام از تحصیل علوم نشده بفحوای بیت رشته گره می افکنم گر بگشایم یکبار بیم از روش
کار ندارم در فرصت فراغ اشغال بکسب ان اشتغال داشت بخاطر رسید که چون در علم عربیت
رساله که حاوی اکثر مسایل بوده از ایجاز مخل و اطناب ممل عاری باشد بزبان فارسی
نگارش نیافته و از انجا که این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز قران و مرات جمال
شاهدان استار فرقان است عموم ناس را بدان احتیاجی حاصل و چون اغلب
این دیار فارسی زبانند نفع ان شامل خواهد لهذا این کتاب که موسوم بمرات
الاعجاز است بمصقل خامه در سنه هجریه مطابق هزار و شصت و شش صفا و جلا
یافت مامول چنان است که چون مراحل این صحایف را جواد قلم در عرصه صفحه بپیمود
اگر اهل دیدار بر خطائی وقوف افتند ذیل عفو بران بپوشند و در اصلاح ان کوشند و بالله
التوفیق دیباچه ای بر رساله اداب تعلیم جوارح نوشته دانای غیب و حضور و سنج امور

زبان بستگان طیور که بلبل مست از رواج گلهای حمد شش بال افشانی آن طوطی سرور
ونکس عسل از جاشنی شهید ثنای او در شور است واقف است که قشر الفاظ را
بلب معانی نسبت پیمانه پیمانه ارغوانی می باشد و چنانچه اختلاف ظروف
زرین و سیمین و سفالین را در رسایی آن شراب رنگین دخلی نیست هم چنین ر
لعاب گوناگون را در ادای حمد حضرت بیچون بله لقا فود نسبت تا ولیت تازی بلفظ
پارسی سلسله جنبان سوال ست و پارسی بعبارت لخنا ینده انس و جان
طالب نعمت نوال و شاید مطلب که در خلوتخانه عرض حال عارف بیرایه یا رب دربرداد
دوفاخته انس در لباس قدوس بصد بار وصفه اظهار در می الد سرایدن ارباب وجد و
هوا است و ترانه مرغ شب آهنگ زمزمه یا دوست از جبه دل زبان عارف سبزه
حق میر رید و طاهر شب زنده دار نیز حق میگوید درویش ژولیده مو که زبانش وقف
ستایش است بتکلیف احتیاج حرف شانه بر زبان می آرد و هدهد تجرد شعار بجز
موی سر شانه نمیداند زبان دانان دیار دانش را که زاده و پرورده شهرستان
بینش اند میدانند که ندای انجاز انتمای ان من شی محک عیار این دعوی و تو به
خلاص این معنی است و از اینجاست که جان عارف هم از ذکر خفی خموشی جمادی در
جوشش و هم از شور عیان فریاد مرغان خوش نوا در خروش می باشد ناله زاری
که گشیر از حلقه صوفیان صاحب حال تر اند بوصا از دایره طوق قمریها خارج نیست

در آهنگ سرشاری که مایهٔ رنگینی صد چمن گل تواند شد از ظرف پیمانهٔ لب عندلیب باید نه

خنیاگران گواهند که شعلهٔ شوق رقتی که از حلق بلبلی زبانه میکشد مقری تسبیح زاهدان هرگز گردان

نگردید و صیت اسلام تسلیم خاموشان دیار بسته زبان بگوش نکته سنجان دبستان

عرفان نرسیده ازین قرار در مقام سکالش حمد ایزدی بچه آهنگ نالد که از در و دیوار

که در کمین نشستگان ارباب نطق قند کنایه جارح ادای نشود و بساط سخن بجواهر کدام

لفظ آراید که از صدف گوهر در دهان دارد و خاموش است شرمنده نشود

همای اوج سعادت ستایش ایزدی را آشیان از آن والاتر نیست که صید حرف

و صورت سخن سرایان شود و پرواز نگاه عقاب این خیال از آن بالاتر

که تا هیچ چشم بستهٔ اذهان بتیغ نوع آن باندازه پرده زبان طوطی مقالان

را درین مقام زخم دندان ندامت سینه باز میبالد و طایر شوق کان علم

پرداری متین نیست از دهشت این مطلب بر می اندازد اگر بدانی که ریگهای

پرید صید کدام میر شکار است سر از اشتیاق عوض بیابان هر بیابانی و اگر به بیخ

که برقت میناهای اشک رنگین را چه قدر و اعتبار است جواهر ثمین عبارات

را در اعداد خزف ریزه شماری معلم مکتب خانه زبان دانی کرده نیست

از شور انگیز انا الملح ناپیده کلام بی نمک نوای الذاحص نکته سرا نیست

دیگر چه گویم و دوای سبب حریف عرفان را بمعمورهٔ عجز و تسلیم راه نمایان است

دیگر بکدام راه پویم مگر بسوی گلها   نعت سید البشر عندلیب ناطقه نواطراز دبستان پردازان
جمع برفتان و نغمه پردازان گلبن زبانی امیر شکار صیدگاه امکان که بطلبه طلبش جبرئیل امین آهنی تا سید
جوارح معلم از اوج آسمان روی نیاز باین تیره خاکدان می آورد و حصول مطلب گذاران
را شکار زبون و صید لاغر می شماند جوارح آن شاه شکار شکار را بدست معجز نما از جانب شرع مبین
بسیر نموده و باز مردم خوار حرص و آز در کارگاه تعلیمش چشم هوش نگشود مرغدهای
گاوان تا صیاد ایمان را شاید بدامان داغ فتیله حزر زند دیده مومنان در شبهای
دراز مانند شاهباز بیدار و شب زنده دار پنجه ظلم و تعدی از فرمان شرعش چنین کبلها
بی پرود دست احسان مانند نشیمن اهل مرغان قوی بازوست تیز ل قوشش بلند پرواز
بهمگی نغمه شرعش رام و فرمان پذیر و آهو چشم خوبان بدام حیا گرفتار و اسیر است تیهاها
حامل جنس در مرغزار تسلط مرغ عدو شکار است بلکه بلند دست ترین شاهباز
این کارخانه اعجاز طراز حضرت کرار است بلی خود را مدام از آن گرسنه میدانست
که شکار کفار شرعش در نظر بود و باوجود رسیده گی به نهایت چنین مرغان شکاری را
نوآموز تا بروز لمی غنود چنبه الشاهبازی که چشم از ماسوا دوخته و طریق
اطاعت و فرمان برداری آموخته است چنین بازی از بیضه اسلام بر نیامده و همانی
بدین همایون فالی در قله امکان بال میمنت نگشاده صلواة الله علیه و آله اجمعین الطیبین
الطاهرین الی یوم الدین   برضمیر صیادان معانی و امیر شکاران شکارستان

نکته دانی

نکته دانی که ببال اذهان براوج آسمان طیران دارند ملکی اند که غواص در معرفت در بحر بی پایان قطره فرو نرفته
که از سر دریای بی پایان بر نیاورد و جویای گوهر شب چراغ حقیقت ذره شرر آن ندیده که چراغی
در پیش راه بینش نداده سوخته برشته آتش شوق میداند که هر شراری سرمایه چراغها
ولب تشنه چشمه سار ذوقی می بیند که آب هر گوهر منبع دریای عمانی حضرت مولوی را بپای تعقل
به رشته سطور کتاب بسته وطایر تخیل بر شاخ آشیان ازان ام الاقلام نشسته است وگرنه
در چشمه هر کاری لاله رنگارنگ صنع بیچون در رنگ بگر شکفته ودر معدن هر شغلی گوهرهای
گران بهای معرفت نهفته است جواهر گران بها در آن کان است که تیشه لیاقت اذهان
بدان نرسیده وطراوت سایه پروردگی در جمال شاهدی که دست مشاطگان برده
از جمالش نگشته هزار دستان از گلهای گلاب کشیده چه تمتع تواند یافت
و بموی کدام آشنائی بجرم وصلش تواند شتافت نگس انگبین فشرده موم دام
پرواز واخذ شهد از حقه سر بمهر بی طور عمر دار از است یکی از گنجهای سربسته
حکمت که بیشه دریافت نقابان اندیشه بسر وقت آن نرسیده و دیده صیرفی
امور برادران نقدی ندیده شغل میرالعماری و جوارح دارایست که اگر بنظر
حقیقت بین دیده شود سیاه چشمان ستمگر را لاله ادهمی در سر وزرچشمان را از نرگس شهلا
نرگس شهلا در نظر است کجوزه ان غذار خام از منت طبخ آتش فارغ
نشسته و بتعلیم توکل چشم از سر جب در نظر اید بسته اند تیغها که نکته تعلیم معلمان

شکنجه بمجوای دهر روزنش در صیادی اسیر بغیر و بذیرای فرمان مطیع نه از آزادگی چمن شیر دل بالباس
زمستانی و تاب نیستان بی‌تفاوت و گشت زار تجرد و قناعت نشان بی آفتست نوزکه
گل دام صیادان در حالی نشسته رنگ نقش و نگار اوست باآنکه به بی نیازی و تند خوئی مثل آفتست
در مکتب تعلیم همه تن چشم حیا و در میدان شکار همعنان با صبابت در عرصه گاه سیاه
شعور باران که خلاصهٔ حیاتست ردیف و در بزم خورشش لقاهای رعنا غزالان غالب
حریفیست و جهت آنکه ابنای نوع در اخذ این جنس علم اکثر بتعلم زبانی ساخته اند و بطریق
سایر علوم دران باب کتب و رسایل نه پرداخته اند و بتقلید تعارف زمان مشتری کار
گذاران این امر جلیل ترکان میباشند بر آنچه از یکدیگر تعلیم گرفته باشند اکتفا نموده و طریق تالیف
و تدوین نه پیموده اند و با وجود غموض و کمال شرافت این علم را دفتری تا غایت بغیر از فرد در بیان
مشتغلان آن ننموده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند بود از منتبعان کتب نشوده امروز که عروس
این شغل گرامی به پیرایه وقت فلان هر صفت تمامی دارد بر سراچه ضمیر منیر شان از
اشرقات غیبی جنان پرتو داده که درین فن مرتب گردد که دیباچه دران را شرح این طلسم
تواند بود و چون بنده النسبت از بساط بدان جناب حاصل و باعتقاد شریفیان این
غریب دیار کمال نگارش جنس منشور الادنی را قابل بود مامور داشتند که درین باب
رساله مرتب ساخته آنچه ازین علم باستانیان دان خان والاشان بلند مکان را به
بممارست و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد بفحوای المامور معذور بسبح این کار را

المطالب

کمر مطاوعت بر میان استوار کرده‌اند التماس از دقیقه‌شناسان رموز باریک‌بینی آنکه اگر بر خطایی وقوف
یابند اسب همپا با نتازند و باز اعراض بر بین صید ضعیف سنید از زند و باصلاح آن بر دازند والله الموفق
والمستعان

طبیعت که نقشبند شعر بافخانه سخن است
تماشای نگاری در نظر داده و از محمل خوابه فکر و خیال هردم صورتی بدیده تأمل می‌آرد میخواهد که زین
بیاض سفینه را از مشجر سخنان شاخ بر شاخ جهت بلبلان گلستان بیان نمود از نقش
از رنگ سازد و فرشی ملون که جامه گلبندی بهار را در نظر بندگان خوار گرداند و برای مسند
نشینان بساط سخن زند از داز قلمرو ناز آهو چشمان نرگستانی شگفته روی باغ خیال
آراید و از تفضیح کلام شکرلبان شیرین سخن برای نقل مجلس مستان معانی معنی خوانی
ترتیب نماید که جهت تر طبیب دماغ نی و مزه و باغ و کنج فراغ مهیا و آماده باشد
مامی ندیده ایم که نقلش بود ز خویش غیر از شراب بخش اشعار بامزه سوداگران استقرار
و تتبع از هر مصرع از امصار و قطری از اقطار مانند قم آباد و حسن معاشرت و عباس آباد
جلادت و شجاعت و قزوین نرم خوئی و الفت و یزد سلامتی و صحت و مشهد مقدس
جانفشانی و شهادت و کربلای تشنه لبی و مفارقت و چین جبین بدخوئی و نزاکت
و خطای بی پروائی و عدم مروت و تبریز از مهر امهات عطوفت نثار و بحابور عقوق
اولاد و اسپاهان کثرت گنج و دلال و کاشان آرزوی وصال و قندهار شیرین سخنی
و حلاوت و نبر و از خط نونهالان سرو قامت و بحرین دیده تماشا و حریت و شام

خوبان بیک وضع غربت و نکه مکیدن لب شاهدان و مدینه از رسول پیغام وصال مشتاقان وکرمان
صبر ایوبی وتکران تکر معشوقی و دلکولی از هر قسم متاع که بافنده دست خیال استادان دقت بینه آست
لبته لبته اورزند و در انتخاب هر متاعی بجای پای دقت و لبتادگی دندان بر جگر افشرده پوشیده
نیست که قبای شالی که در کارخانه خیال از موی میان و زلف بتان وخط کلجهر کان با تمام
رسد و زربفت طلا و نقره باقی از خیال سیمین تنان و زردی رنگ دل باختگان انجام یابد
نه بدان قماش خواهد بود که دست قدرت ارباب صنعت بدامن دریافت ان رسد و از
نظاره گل و هر که ان هر شامی بوی الجوبه کاری وبدیع نگاری کند این باغ همیشه بهار گلستانی
است که انوری پرتوی از این انوار و از هری برگی از این ازهار و فردوس نهالی از این اشجار
و رودکی نهری از این انهار است چرا صاف باطنان روشن دل که توفیق تماشای این
نزهت اباد یابند چشم اب در حوض وجدول ارزوی فراغت نبست نخوانید و با کمال
ارامیدگی سیر این بوستان نمایند هر گاه مس محبونانی بپروا که در بیابان بی تعلقی وسودا
تکه تکه لیلی در جگر که اهوی خیال دارد در گلکاری این بوستان برای خوشوقتی دوستان دماغ
سوخته و چراغانی چیپی افروخته باشد روان است که اتش طغیان پرواز بطواف ان کشن
دلی بپروا بنشانید و از میوه های پیوندی ناز و نیاز و حسن عشق این روضه همیشه بهار
لذت بیابند شکر الله که این بوستان را از تاراج این وان و دله ستن تماشائیان چیدن
در گرفتن چراغ از چراغ و نسخ کردن بوی گل از باغ نقصانی نیست چندانکه مواید نعم از بی

خوان آراسته برکشیدند همان نعمتهای تمامی بر جای این شمع فروزان بدستور نخست صاحب
صفات سخن کوتاه و قصه مختصر آنکه در پرده بیان حسن صورت آن لمعه ظهور کشید سخن آنست
که از دریای محیط تجرد بقصد دلجوئی پای در سلک رفتگان کم از تقید نخست دارد در بند
صورت تصوری و تصدیقی گشته جهان آباد قلوب ارباب عرفان را مقر و مسکن میسازد
و از آنجا لباس موزون الفاظ در بر کرده از خیابان زبان و دروازه آن بکوچه هوش و
دریافت و زبانان در می آید و گاهی در نقطه از خط رحل اقامت می اندازد و
مانند آب زندگی در ظلام و پرتو چراغ در تاریکی شام جان تازه و روی مجلس را صاحب
غازه می گرداند مدتی یاقوت روح یعنی نفس همدم و شبهای دراز در آتشکده پرده دل آتشکده ص
محرم بود چنین مهمانی لا دمی له بعنایت گرامی و گوزن نعمتش نمک بحرامیست آن
که دیده بصیرت بینا و آینه دل صاحب جلا باشد بی اختیار بطواف کوی این لیلی نژادان
می آید و مانند مستان لا یعقل ترک خود آرائی مینماید و آن را که غبار دیده تمیز بسته راه گشته طریق تغافل ب
پوید همان محرومی بود الیس دیگر کسی او را چه گوید
بسم الله و بالله و الحمد لله بانی بنای والای سخن را ثنا و ستایش درخور است که بدو خشت
از زمین بنا که عبارت از کاف قدرت است مقرنس افلاک و مربع خاک و مسدس جهات
و رواقش ثوابت و سیارات ساخته و قبه توی آیات را بمید و کاری حمد و استوانات
بر عرشش بر زمین افراخته ذکر جمیلش جان در تن سخن کو و فکرش خواب از دیده بند ار دلان

سر در گریبان الفاظ و محالات برده در بزم لطفش عدم زادگان اسما و افعال بعضی سکه باقی نواز و
بعضی رباعی خوان و کلام و کلمات در بزمگاه افواه و محافل اندیشه و خیال با صول مخمس در رقص و جولانند
حرف مدغم در این محفل انبساط چنین بپاکوبی نشاط بحرکت شده بخیال وصال دوام بدآغوشش هم بستر خزینه
و معانی رنگین برفاقت الفاظ محرم تا بخانه زلف شاهد منظوم و منثور گردیده الف که باستقامت علم انگشت
نمایست در کعبه کویش همزانوی سکون و حرکت را از بار سایر راحله سعی دل پر از خون است افعال را بحاصلی
افعال در تکاپوی طلب معلوم و بودن در مقام ادای لم و لای گفتگو محکوم به مجزوم است حروف تهجی در
حمدش بعضی چون بلبل گرم صفیر و طایفه زلال عمش و خاموش چون گل در رقم مهجورات است را طنطنه و لا تجهر
در سرمه مداد خوابانیده و مستعلیات را ابهام و لا تعلو ابر خاک مذلت کشیده علی را از سر دوی
بنیای چشم امید بوسته از جداول زبان در خوران و نون چون ماهی بر خشک افتاده در شباک
خیال شم طپیانست این سواد اران ظلمات دوات را که بضاعت الحیات است هر چند بر مرکب باد
جولان زبان جلوه شرار و درخش است لیکن بد محقق خلوطی انکه بسبب اتفاق سرمایه را
نقصانی رسد تا انقش است نخستش است سبحان الله چه بو العجب شیوه کانند که گاهی از غایت
ائتلاف لباس یکدیگر میپوشند و گاهی با فنای وجود خویش در ابقای غیر میکوشند موزون نانش
با نهایت سبعا فلکی در قید تقطیع و با کمال بی پروائی و سر در هوائی در بند ترجیع اند لغاذ
امرشان کجدایست که زمان شان از چشم شنیدنی و جمال شان بمرتبه که بدیده بینای
بصیرت دیده نیست دلها را از موقوفی کمالش وظیفه استفاده مهیا و زبان را از خرم کوه ابن شانه

[illegible]

شاد و روان ممدوحیت سخنوریها بر بالت آمیزش شدیده و در خوه حروفش چین بسکلی

صفحه‌های چهل مرکب شکسته و لب ط ذات اماله‌اش متواضعانه بر در افاده مطلب

زهی شرف بنای الهی که مسکن شاهدان معانی مطوطن تجرد نژادان کلام ربانی و وحی آسمانی است

گاهی از خزانهٔ صورت آبادی پذیرند و زبانها از هیچ گنج قوت و شدت گیرند گمارگزارانند

که پادشاهان را در فرمان دهی از آن ناگزیر است و گدایان درگاه مغفرت

را وسیلهٔ اظهار ما فی الضمیر هر حرف مطلبیه گران بار کاردان سخن و در هر جا بر یکی

ترجمان زبان نکته بردار هر فن است هم شاهد زیبا عذار است و هم گلگونه رخسار

هم صدرنشین انجمن ضمیر انور است و هم پیچه کشای اسرار الله اکبر این چه قدرت است

که از چشمه گمارش چندین لجه بیکران جوشیده و این چه کرم است که جهانها را

خلعت توانایی کشف ما فی الضمیر پوشیده عقل دوراندیش همان در کار گمارشش

دایره آسمان حیران است بلکه در دریافت سر نقطه سویدای زمین نیز

سرگردان است اگر مستغرقان دریای عطای بی انتهای در صدد ادای محمدت

در آیند دهان را کاسهٔ دریوزه عطیه مجدده نموده باشند و زبان سؤال العابی

تازه که قدرت سپاسش محمدت گشوده از بین احسان بی پایان چه توان گفت

که با بی‌نهایت بیدائی و کمال و هویدائی که شب بر خفا را در پرتو خورشید ظهورش

یارای برافت ای نیست بنور معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق

سلوک مسالک نجاح و فلاح باجاد عباد داموخته خاکیان را باشراق انوار معجزات
فروزان گوهر معدن سنخ بشر و بهای آیت ام الکتاب قضا و قدر اعنی رسول ثقلین
و نبی صغری و کبری آن یاتمن انگشت نمای مقربان درگاه قدس و من شار الیه محرم
انس ساخته ماه تمام را از فروغ هلال انامل اعجاز نمایش شکست درکار رو برده
خلاف ملال و ادیان را بقوت بازوی دین متینش نکوی لنداخته صلی الله علیه و آله
خصوصاً علی ابن عمه و کاشف غمه و مروج دینیه و خصوعیبه اسد الله الغالب مظهر العجایب
و مظهر الغرایب و مفرق الکتایب نور الله الاعظم و سر الله الاکرم و برهان الله
الاتم و آله الطیبین الطاهرین چنین گوید راقم حروف برنیان الواثق برحمة
ربه المجید اللطیف محمد طاهر الوحید الشریف که چون علم حرف مبدا علوم و منشای
قواعد و رسوم بلکه بنای هر علمی بان منشید و دریافت خبایای فوقانی باسباب
آن موید است لهذا پیشینیان را که اهتمام در مهام نیش و جیاد عزم شان در سباق
بحث محض بیش بعصه معاون ابنیه را شکافته و گوهرهای گران بهای رموز یافته
درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه انرا از غبار تفرقه و تشویش
پرداخته اند لیکن محصلان این عهد را بنا بر اشتغال علوم عقلیه از توجه باین
علم شریف غفلت حاصل و شاهد این فن از حلیه رواج عاطل گشته عفت
الدیار محلها فمقامها و با وجود آن بعضی را نیز از راه صعوبت مسالک و وعورت

مبانی

مناهج ارتقا بر شواهق این دستور و بدین جهت این متاع گرامی کم خریدار است
و چون درینوقت بعضی از خلان و اصحاب ایمان را که حسن اعتقاد باین غریب
دیار دانش بود دواعی دریافت بران داشت که دو نسخه کتاب این فن را
که در استعمال لغات عربی از دیده اکثری نهانها بود بحلی و حلل زبان پارسی آراید
و این نقاب حجاب از چهره کشاید بنابر التماس این مسئول و اسعاف مامول شده ۴
باکمال توزع بال و تشتت حال ارتجالا بدان قیام نموده و بتاریخ روز چهارم
ذیحجه الحرام سنه ۱۱۸۸ هجری سمت اتمام پوشید چشم داشت از ناظرین آنکه اگر
بر خطائی وقوف یابند در اصلاح آن کوشند و ذیل اغماض بران پوشند و بالله التوفیق

سخنی که بجادونگاری معانی تازه سامری

دارد سفینهای کاروان زبان را گویا و انوار آثار روح الامین معانی را در لیالی دیجور
نقش رقوم دام فریب دلها نموده کلیمی است که صحرای تحیر دهر و شناسائی آشنائی روانست
طور نفوس آن و دلهای این فن و شجره زبان که بصفت اصلها ثابت
و فرعها فی السماء در حدیقه مدینة السلام دهان انگشت نمای گردید
و نفوس انسی را که هر یکی در مصر وجود کارکنان قوای و حواس را مخاطب بخطاب
انا ربکم الاعلی میگردانند در ربقه تسخیر و فرمان برداری کشیده بحر نظم را بعصای
قلم چون دو مصرع بیت لذیذ شکافته و بر بیابان نثر را بنیر بیان عصای معجز نما که

قصب السبق سخنوران لقب والا بهم یافته بر ساحل مجمع البحرین لفظ و معنی که
برزخ تجرد و تجسم است خضر سبز پوشش خط بنیاد ساخته و با آنکه سلیمانی وار مسند
سلطنتش بر هوا گسترده می باشد در رفتار زمام رحل اقامت انداخته موسی آسا از نسبت کلام
آوازه کلیمی بلند و ادعیه مسیحائی بوسیله سخن شخص اجابت دل پسند است با لکنتی دامان تقدس
آلوده غبار تجسم نیست ما که وجود عناصر و افلاک گردید و هر چند از آلایش نسبت علو و
سفل مبرا است رتبه نهال طوبی مثالش از آسمان برتر دیده اگر کسی را در صدق آنچه
خامه صادق بیان بیان اخبار زبان نموده اشتباه است کلام خدا که بیان امر جناب کبریا
نموده بفحوای انما امره اذا اراد شیئاً بران گواه است سلسله اعداد معدودات
از و بر پا و صورت حال باطن گویندگان از آیینه حسن تألیف او هویدا است کام مطلب
وضیع و شریف از و صورت کار حصول و نشاء عذر خواهش تر به صاحبان افعال قبیحه
مقبول است واحد را تا از خود شمرده چندان بر خود بخشیده که در خامه حصر گنجد مقدار تا و زن
و قدر از و یافته چنان بلند گشته که میزان بیانش سنجد با آنکه منتهی فلک ثوابت
بطفیل او اطلس پوشش و مسدس جهات بمحل دو خانه روز و شب بر آن الغرض شش
است از راه حسن معاشرت برای وارد رحله هر بیاض جریده و جنس نم در خاک
بغور فهم افتادگان رسیده باندازه خواهش هر کس چند آنکه از و چشم سخن گزاران
داشته حکایت گفته و مطلب را در پرده ادب باشن ادا نموده که شنونده تجسم

نهد لیکن

خوش شگفته خط را از رود دلربای سواد چشم خوبان و بیاض معجز ید بیضای موسی عمر است

عاشق رمیده و معشوق رنجیده در مجلس انسش چون منفصالقین رشته هستی بهم بسته

و سیاه و گدا و غنی و بینوا حبیب نسیم و بلندی در آغوشش هم نشسته اند سگ

لیلی را با هوی مجنون محبت مجنون با لیلی و طفل بد خوی گله گذاری در آغوشش دایه ر

رضامندی سرمست تیلی است بزمش را از امید کی بهشت برین و بلندی آسمان

و زمین عزلها غزلیاتش دفلی است هر سفینه قافله‌هایی است که مسافران دیار عدم

با متوطنان شهرستان وجود در انجام صحبت می‌باشند و سواد هر بیاضی

مجلی است که عیار نقد کلام هر کس ضمیر قیان سخن بان می‌شناسند هم بیت نوشته

خاموشی و سیاه مستی است بالای با سرهوشش نارتر کرش چون سرمه به چشم

کشیده و در سواد چین مرکب‌ها سخن شناس چون الخباب در ظلمات بابی در داغ بجید

هر حدیقه بیاضی تا بنا سحاب دُر بارش طباع دریادلان سرسبز و ریان و گلبن الی بر گل

این گلستان بنسیم انفاس مسیح دمان شگفته و خندان می‌باشند داغ مصاحبتی حبلی

را اگر هم برای گرفتن داغ معشوق است از دست نتوان نهاد غافل می‌باشند

که سخنی است که قوت روح و قوت بدل است سخن انیست و غیر این سخنی است

سپاسگزاری

و سنگ گذاری شاعر ضمایر موجودات و منشی فقرات هستی کائنات حد بیان و گفتار زبان

منت چه ادای هر شکری مستلزم شکری مجدد و در راه ذهاب سلسله لا یتناهی
بر آهی غفلی منسد است لیس مناسب شمهٔ اندازهٔ ذاتی خود شناسی نسبت
که از آن مقام والا که پروازش از حوصله بال طایران ملاء اعلی افزون است
فراتر آمده فراخور طاقت سخن گوید و در راه ترتیب فهم عجز و توانائی پوید سبحان الله چه
میگویم و من که عمرها از طلسم شکسته خط که در رشته دام نقطه رشته تنگ شکار زلف نیکویان
می نماید با قدم توصیف بیرون نمی آیم چه یارای فراتر از آن پروازم و مطلع دشوار
تر وجهه همت سازم زهی سواد اعظم که ساکنانش با کمال خاموشی سخن
سرا و شاهدانش با وجود پوشیده روئی دلربا باشند در مجمع سخن طرازی این حریف
حرفان چشم دیده وران گوشش و زبان بیان از ادای مقال خاموش می باشند
نه خط صیادی است که مانند چشم نکویان حلقه دامش در گرد سرمه پنهان و از
لباسش تماشای گلی فام بداد شب جمال معانی چون کواکب در شب تابان است
گلزار همیشه بهاریست که الفش بمثابه جدول قلم از سرچشمهٔ حیوان جاری و
کافش بر دایره و شکنج هر حرفی بر بر و بیان معانی را بمنزله عماری است این
شبستان کسی را میسر است که از سوختگی دماغ شمع سواد روشن کرده و بفروغ
آن شمع بینش در بین ظلمات راه بچشمه سار معانی برده گلگذاری است
که خسروان سلیمان شان بتماشای آن می آیند و مانند چمن سرایان داد راست

نوازشی

نوازشش با بیاری آن می‌گشت سندست هر این مدعا آنکه ریحان خطی که از زمین بیاض این سفینه
دمیده نتیجهٔ دست بادشاه گردون سریر و نهال حروف و نقوشش دست نشان صاحبقرانی
بی شبیه و نظیر است زهی کلک خیر و بلند مکان که رسم خطش از شرف کتابهٔ عرشش را زیر دست
و بلندی و مصفایی اش طاق فلک را لیت میداند و دودهٔ مدادش از دودمان تجلی
و معانیش در شیوهٔ اعجاز ید بیضای حضرت موسی است هر بیت چون خانهٔ کعبه بندگان را از
حوادث زمان بیت الامان و هر سطری خط آزادی غمهای غلامان فدویت نشان آن آیت
خط شریف این اعظم سلاطین ذیشان در باغ امکان نمونه ایست از شاخ طوبی در روضهٔ
جنان که الوان اثمارش از شمار افزون است و از حیز تعداد بیرون نخست از این ابنیه
هنرنمائی نماید که این خسرو بیهمال با وجود اشتغال اشغال اقلیم کمال را بکلک قلم مسخر ساخته و
مرکب سعی از سایر سلاطین پیش تاخته و دیگر آنکه عیار سنجه گی هر یک از غلامان را
تا صفحه غایت شناخته لهذا شکر بار آلای این منشور امتیاز و افتخار که علی الاتصال مرّ اللیل و النهار
باعث سرفرازی این خاکسار است بعد نقد حیات نثار رسانند همان زبان دنیا
سپاسگذاری و مشغول الذمه دوام سپاسداری است اگر نه هنر خود کوتاه بود لیکن
قاصر بیان بلجهٔ زبان توصیف و توصیف آن مینمودم و این راه دور دراز را باقدام کرام
بیان می‌پیمود توفیق تماشای یافتگان را چشم روشن و ریاض خاطر گلشن ۲ می‌نمود
که غیرت سبزه‌زار است که از گلزار صحیفه دمیده و عجیب گلی از جویبار خامه

بالاکشیده نقوشش را رتبه نسب قدر از جبهه عیان و معانی را فروغ مه بدر از جبین تابان
است تمهید ایم از جا کز آن یک عالم مطلب در قالب این حروف تعبیه نمایم یا از تجدید نشستن
خود با این خوشدلی در پوست حیرت بر حیرت افزایم و یک الف از الفش شکر
گذاری در جوشش و زبان بیان بمقتضای عجز از ادای آن خاموش است
بکلجهان خانه خواهم و چندان امان از روزگار که این جهان جان بر آن جالجهان سازم
نثار

قافله سالار

کاروان وجود و نمک چاشنی مایده کرم وجود که صدای درای تکلیفش خفتگان قافله
طریق عدم را انگیزنده از خواب و بنمک انا املح بچاشنی لذت یاب است بیداری
کرنش از صدای صریر قلم ایجاد از بستر راحت خواب عدم جسته و قبل از طلوع
صبح تکوین و بلند شدن کلبانگ اذان کن از حضرت رب العالمین بر مصلای
عبودت کوشش برآورد از امتثال فرمان نشسته هم مانند خضر را بحار العرفان خشک
لبان بادیه حیرانی را رسیده و هم بطریق الیاس معلم کشتی طوفانی جیحون باکیان
هجران گردیده شجره طیبه هستی را هم اصل فرع برور و هم فرع بار آور نهال پیوندی
امکان و وجوب از و بار ور و سدرة المنتهای کمال اصلها ثابت و فرعها
فی السماء و فریق و در بق و سایه گستر است مرکز نبوتش دایره انبیا و مرسلین را
حاوی و ساقی کوثر از سلسال ینبوع انامل اعجاز کاملش روانست غزالی

سامعه ملی

اصلها ثابت وفرعها فی السماء ربیق و دربق و سایه گستر است مرکز نبوتش دایره انبیا و مرسلین را
حاوی و ساقی کوثر از سلسال ینبوع انامل اعجاز کاملش راویست عذابی روح مقدسش دردبک
ابیت عند ربی یطعمنی نخبته و منّها و زلال چشمه سلسبیل یسقینی لذیذ آشامیدنش مصفا است
نقطه وجود مبارکش مبدا او منتهای خط هستی و مد خط بطلان ادیانش سر مشق خداشناسی و حق پرستی
است خلیفه مکتبخانه تعلیمش بسی از ابجاد لوح و قلم درس لو کشف الغطا را از بر خوانده و بجای الف الجد
سر العلم نقطه کثره الجاهلون را بمردم فهمانده کاهی بار از اعجاز ابنیاء الخرق عادت درهم شکسته و زیبا
شکسته بال روح الامین بمومیای شفاعت بسته براهنمائی کم گشتگان ظلمت آباد جهل مرکب
و جمع شمل اعتقاد پراکنده متشتت ارباب مذاهب متحمل اعباء بار امانت و متعهد رسانیدن
نقد خوشش عیار دیانت گشته فرمان الهی را بفرمان بران رسانیده و ذائقه رغبت آن را انگشت
از شهد شهادت چشانیده لکن چون غلبه اخلاط را در هر مذاقی کیفیتی جدا و اختلاف
بی انتهاست چنانچه صفراوی مزاج را آن شیرینی عسل در کام جان تلخی حنظل میدهد و سوداوی مزاج شیرینی
آن را بر هر طعمی ترجیح مینهد از ینجاست که امت مرحومه آنحضرت چنانچه خود فرموده اند بهفتاد
سه فریق انقسام یافته و هر یک رمزی از گفته و فهمیدی دیگر تا چمن خرمش در مهب ریاح عاصف
هر یک براهی شتافته و این معارف را هر کدام بنحوی شکافته و باین اختلاف خم خامه مصور در اصلیع
واحد متحد و همزبان و باهم زبانی مختلف در شرع و باید طایفه را عقیده آنکه دعامه خیام
اخیام با سرای ابروان و در مجاز اختلافات نوعیه چنبه دایره گردان است چه او

که در قوس عروجی لطافت هوا و آتش سوزان و چرخ گردان در قوس نزولی کثافت

زمین ساکن الارکان و معدن و نبات و حیوان میگردد و جمعی منصب اصالت اجسام را حواله

بهوا و بعضی باتش یا دیگری مینمایند و بعضی بخاک ساکن الاخری نماید و بعضی از حکما را عقیده آنست که هیولی

عبارت ازان اصل و برهان فعل و قوت فصل و وصل است و طایفه ازان تابع متکلمین اجزای

غیر متجزیه را البنات اساس هیئت الاضام اجسام میدانند و جمع و تفریق و حرکت و

سکون آن را بر مسند حکومت اصل اصیل می نشانند و اشتر اقیان جسم مطلق را مطلع افتاب

اصالت می شمارند و از اثبات اصالت هیولی در ترکیب جسم از جواهر حیات و محال احتراز

میدارند باری همه طوایف مومن موحد و کافر ملحد مرجع کثرت بوحدانیت شرکت و انبازه موجدی انجام

و آغاز راجع و آن نور بخت را از افق ذات بذاته شارق و ساطع میدانند کاشه

هر سری از نخستین این سودا چنین که دیدی در پوستها قلندران مشتمل بر الوان اطعمه خیالیه و آتش

این تمنا پیوسته در جوشش از آتش حرارت حرکات احتمالیه است بنابران این بستان پر بار

برازها مختلفه از رحنان بخاطر رسیدها که پخته و خام این موائد را جدا جدا در خوان

بیان بمحفل اذهان لذت شناسان عرفان اولها تا دانند که هر طایفه را قاید خیال بکدام رنگ

از خیال احتمال سوی آن مبدا اجلال و جمال که همگی را راه بدولت کشید و هر یک

از چه جهت راه رفته خود را برگزیده اند و چند ورق تشت سخنان اهل تصوف که در کارخانه بدیع

طراز مطلب بسیار رفته شدها در شرح دریافت مراعات قواعد عقاید هر ناز می نماید و این معنی

در لفظ بدیع

در نظر بعض از دقیقه یابان که تتبع اقوال سلف نموده اند و طریق مجاز و حقیقت را از روی
بلدی نموده اند با وجود کثرت و جلالت شان گویندگان غریب می نماید لا محاله تقدیم اقوال
این قوم در تشریح اسرار ابهم دالسنه بر لوح بیان می الفالا لا که ذات مقدس حضرت باری
در مرایای شعوریه و اشعاری واحد احد و صمد لم یلد و لم یولد است و با وجود احدیت صرفه که
دامن یکتاییش آلوده غبار زیادتی صفات نیز باشد چگونگی صدور کثرت از چنین ذاتی یگانه
در نظر عقل بیگانه می نماید و کلید اندیشه به پنجه حواس بیگانه را بایه احولی در یابند کما انست
این قفل ابجد را که سواد خوانان رموز کلیدان راهنمای از خود دوانند بدین کمینه لیکن
هر کس بقدر فهم نظیری از برای بیان آن مطلب دشوار عنوان و مقصد بعید الشان بدست افتاده
و بقدر دریافت خود بر آن نهاده عقیده صوفیه آنکه آن حقیقت واحد ساریه در مجاری
حقایق غیر وجود مطلق چیزی نتواند بود چه لیس صرف و عدم بحت را لی خیال وجود قابلیت آنکه
متعلق اشتراک و نسبت چه جای آنکه او را ثبوتی و تعین باشد پس ملک تحقق و تعین در
بسته بی شریک و انباز مسلم بر اهل وجود که عین وجود است بود الخ هم از دایره وجود خارج
افتد در نظر دریافت عقل عقلا پیمود باشد در این سلطان عظیم الشان را معارض و تابع
دیگر آن تکثار راحولی کنج بنیان نشان نشان را از هیچ تر اشید و چیزی از آنها در میان
هست دانستن سرمایه خسران و کاهش و غلط فاحش باشد و واحد ساری در مراتب
اعداد را که کثرت غیر متناهی جز اعتبار مراتب وحدت بحت نیست سکه نشان کی

راه معرفت ساخته میگویند که وحدت مطلق که عبارت از وجود مطلق است که درو شائبه کثرت

و تعدد نیست و در مرتبه از مراتب اعتباریه چنین واحد که در مرتبه اثنین اثنان است صفتی خاص

میدارد لهذا این مراتب را مظاهر صفات احدیت میدانند و میگویند که نقطه عین وحدت

ذات و صفات و اسما است ملاحظه این تعداد که مذکور شد و ابتدا سیر قوس ولی او است

الف میگردد که سراپا انگشت شهادت از برای ادای کلمه توحید لیس فی الوجود شی الا هو

بلند ساخته و اسب جلادت یکه تازان به تنهایی بر قلب کثرت تاخته و اسالیب

در اخرین مرتبه نکته که عین و الف است انداخته و بعد از سکون قلب و فارغ بالی از

حرکت همان ذات خود را شناخته و نقطه انجام است اتحاد در گردن نقطه اغاز حایل

ساخته و بیان منازل سیر این مسافر که الفش نام است چنان نموده که خط الفی ماده

هر یک از حروف و اشکال الخفائیه صورت مقوم مهیه ان حرف است پس حروف بیست

و هشت کانه ایجاد را غیر اخر موجودات اعتباریه الف بل نقطه میدانند و باین ابجد

کتاب وجود را میخوانند و میگویند الف از قبول حرکت نخستین همزه میشود که فی اواز

مخارج حروف اقصای حلق است و از اسما الله بیست و هشت اسم را که ائمه اسما اند مصادر بیست

و هشت حرف و علت موجود از موجودات بترتیب مخارج حروف هجی میدانند چنانچه

که میگویند که اسم مظهر همزه و بوساطت همزه مبدع عقل کل است و ا

مظهر ها که مخرج ان بعد از همزه است و بوساطت ها موجد نفس کلیه است و

عباس

مظهر

عمل ابو طالب ١١

مهمله و بواسطت ان موجد طبیعت کلیه مظهر غین معجمه و موجد شکل کلی

مظهر قاف و موجد عرش مظهر کاف و موجد کرسی مظهر جیم و موجد

اطلس مظهر شین و موجد منازل مظهر تای دو نقطه و موجد فلک زحل

مظهر صاد معجمه و موجد فلک مشتری مظهر لام و موجد فلک بهرام

مظهر نون و موجد رابع مظهر حرف را و موجد فلک زهره مظهر صاد مهمله

و موجد فلک عطارد مظهر دال مهمله و موجد آسمان دنیا و قمر مظهر طا معجمه

و موجد کره اثیر مظهر زا معجمه و موجد هوا مظهر سین مهمله و موجودات

مظهر ضاد معجمه و موجد ابر مظهر ظا معجمه و موجد معادن مظهر ثاء معجمه بنقاط

ثلاثه و موجد نبات مظهر ذال معجمه و موجد حیوان غیر ناطق مظهر فاء و موجد

ملک مظهر تاء معجمه بنقط واحد و موجد جن مظهر میم و موجد انسان

مظهر درجات و گفته اند هر یک ازین مراتب علی حرفی اند در مخرجی جامع عالم

قرار گرفته و کلام و کلمه و موالید ازان ترکیب یافته و اگر مراتب مذکوره از حروف

میگویند از عالم بیرون روند عالم باقی نماند چنانچه حروف قرآن که از قرآن بیرون روند

قرآن باقی و گفته اند که اشکال حروف از سه بیرون نیست یکی مستوی چون الف و دیگری

منحنی چون لام و دیگری مدور چون میم و بتفتیح سوره مبارکه البقره را اشاره بان داشته

و عالم ازین سه حرف حاصل شده و نیز گفته اند که حروف را سه مخرج است اول

اتصاف حلقی و آن مرتبه عقلست دوم وسط که آن مرتبه عقلی است سیم شفوی که آن مرتبه

انسانیست کتاب وجود از بیست و هشت حرف است که نگاشته شده و نیز حروف شعبه شفویه

میباشند و غیر منقوطات شعبه و منقوطات شفویه و کلم لفظ متوسطه بین الشفویه والشعبه است چه

کثرت عین ثبات تفاوت و حدت محض شعار است و حیات چه کلمه مرکب از اسم و فعل و حرف است کلمه الله که

موجودات باشد عبارت از جماد و نبات و حیوان است و مرتبه چهارگانه الف الوف را جوانب اربعه الف

میگویند و طرف یمین را مرتبه عالم لاهوت و ساکن فوق را عالم جبروت و مفتوح و فتح موجودات دلیل یسار را

عالم ملکوت و مرفوع و واو دولایت تحت را عالم ناسوت و عالم جبر را امتداد و موجودات اعتباریه لاتتناهی

خوانده اند و گفته اند که الف در دایره اول که فتح موجودات باشد متحرکست بحرکت دوریه که آن

حرکت فتح است و آن دایره را دایره مفردات گویند و لام را الف است تا عین دو دایره ثانیه را که مرتبه

دویم حرکت است دایره ایجاد عالم ملکوت شمارند و مرتبه چهارم را که دایره ثالثه باشد مرتبه جلمات و ترکیب

دانند و آن را نهایت نیست کقوله تعالی

و لان عالم ناسوت و لیس عوالم اربعه را هر یک نامی جداگانه نام عالم بالا لاهوت

حقایق و جبروت رقایق و ملکوت دقایق و ناسوت شقایق ناسوتی مربوط است بدقایق ملکوتی و دقایق

ملکوتی برقایق جبروتی و رقایق جبروتی بحقایق لاهوتی و نیز هر مرتبه را حسابی است حساب احاد ذات واحد

احدیت و حساب عقد عشرات و حساب عقد مئات و حساب عقد الوف است

پس حقایق ابد و احد است تا عشرات و رقایق از عشرات تا مایه و دقایق از مایه تا ان

تا الوف

تا الف و منشوق الوف متکثره است الی غیر النهایه پس دقایق شقایق وحدت هزار
هزار واخوات اوست تا هزار هزار و حقایق شقایق دو هزار دو هزار واخوات و جمیع اعداد
مندرج در تحت واحد ذات است که متعالیست از کثرت و چون عین که الف
است و کثرت اولیت کثرت نقطه است و نقطه نقطه کثرت امکانیست که باو
عین عین شده و چون محو شود عین باشد پس اتحاد نهایت با بدایت ظاهر میگردد
و گفته اند که لطفی در این صغیر را بدار الی این کبیر است که این لطیفه ربانیه است
قوابل فیض متوسطه است و رشاشه نور ذاتی است که یهدی الله بنوره من یشا
عبارت از آن است که تن بمرتبه مشکات مشکوة و روح نباتی که در جگر است بمنزل
زجاج و روح حیوانی که در دل است بمنزله فتیله است و روح نفسانی که در دماغ است بمثابه
روغن چون نفس الناطقه ایشان بر آن پرتو اندازد نور علی نور گردد فی الحقیقه همه یک نور است
که در مراتب تحت ترقی اسامی مختلفه دارد چون سفر خجسته اثر وجود را که منزل
اول آن الف است و آخرین منزل آن عین باشد نقطه ثلاثه که در حقیقت نقطه واحده
است و آن مراحل اربعه اعداد گویند که احاد و عشرات و مئات و الوف باشد باقدام
تنزلات طی نموده بپایان رسانید و در مرتبه هزاری که الف است این مسافر از سکون قلب
حاصل شده نقطه منتهی را با نقطه مبدا متحد یافته چنانکه اندر هزاری لم یزلی گردد
ازل عین ابد بهم آرد دایره از پس بر خیزد اعداد و درین مرتبه حرکت کثرت از سکون

حاصل شود که تجاوز درین قرینه ممکن نباشد و احدیت صرف با خیریت مخلوط
انطباق باید و نیز گفته اند از عین ذات و از الف ابتدا و مرات ذات که کتاب کامل است
اراده توان نمود و سریان الف در حروف چه از روی لفظ و چه از روی اشکال ظاهر است
اما از روی نقطه چون با و جا و تا و اشکال چون عین غین و نون که در و مستکن است
و از روی ماده چنانکه گفته شد عین جمیع حروف است و ماده همه حروف نقطه است با الف
و صفت تکوین بمیرود و اسرار ولایت و سر نبوت نیست جهة ولایت بمعنی قرب و در اصطلاح
سر فی الله است از برای آنچه غیر را که گویند که ظهور نبوت و ولایت ملک و ملکوت است
یا لاهوت و جبروت همان معنی اول خواهد بود و نبوت و ولایت باعتبار دایره کامله و قوس
دایره هر یک دایره قوس نبوت روی در ظاهر دارد و قوس ولایت روی در باطن دارد
و حقیقت آن نبی موسیح الطرفین است هر چه از مشرق نبوت طلوع کند بمغرب ولایت
فرو رود و بمقتضای نص بحکم بالظاهر نور و ظلمت همه با یکدیگر آمیخته است و اما در قوس
ولایت نور از ظلمت متمیز میگردد که یدخل ملکوت السموات من لم یلد مرتین و مراد از ظهور ولی
باطن ولایت عیسی است که آن عالم لاهوت است که ملک ملکوت و ما سوی الله در آنجا منطوی است
و باعث امتیاز نور از ظلمت جز آن وجودی را نیست و ازین است که ماکولات و مشروبات
که از ظاهر بباطن شوند در معده نضج یابند طبیعت او را لطیف کند از ظلمت جرمیت جدا نمود و از
رگهای تا رسا ارتقا آن را بجگر برده در جگر نضج دیگر دیده غاذیه او را لطیف کرده ثنا به عضو

معتدیه

معتدی گرداند و الطف آن را کیموس ساخته از طریق اوداج بدل فرستد و چون در دل نضج یابد
از رگهای سرا پای با عصاره الطف او بدماغ آید و از آنجا لطیفه او بروح قدس پیوندد
تا بروح کلی اعنی ارواح الهی که نور اعلی عبارت از آنست رسد و این همه تلطیفات
در ولایت باطن است که طور اولیست که سلوک جسمانیات و ملکوت عقلیات بلکه تا الوی الواحد
در وطی میشود و اولیٰ نقطه ثلاثه الف را روح القدس و دو یمین را روح الله و آخرین
را روح الامین خواهند و نقطه ظاهر روح القدس را نقطه واحده و ظاهر روح الله را نفس
واحده را نبوت خوانند و بعض وحده الهیت جامع این سه نفس است اساس کلام منتهی
است بکلمات که حرف بنقط و لفظ بچیزی منتهی نشود و متناهی نباشد پس علم الهی در نقط
باشد و عشق را بعضی اسم ذات نامیده اند و بعضی اسم نور ذات و درین سه مذهب است
اهل حقیقت اسمای الهی را همه اسمای حق میدانند چه گفته اند بجز حق جمله اسمی بی مسمّاست و اهل شرع
میگویند که حقیقت اشیا ثابت است و اسما را جمع مسمّاست و طایفه میگویند که اسماء الله توقیفی
است و نیز گفته اند که در هر یک از عالم اربعه که آن لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت باشد
کفر کبایر ظلم جهل حقد حسد بخل غضب شده خواهش حیات دنیا عالم ملکوت تسبیح صوم صلواة
ذکر جهاد طواف کعبه دل که عرش رحمن است کثرت رجوع بحضرت با استغفار شدت
انس با عباد الله و توحش از غیر وجدان حلاوت ذکر عالم جبروت جلوه شمع بصر
نطق علم اراده قدرت حکمت مهر لطف عالم لاهوت بقا فردانیت سلطنت غیرت

حسب مدح و ثنای وجود دوام کبریا و عظمت احدیت سری که آنحضرت بآن مخصوص شده و در بیان چهار عالم و
چهار حجاب سر است با جمال احدیت ستر عظمت تتق کبریا ستر ارواح غیرت حجاب مخدرات عینیه اصل
نیز چهار است روح قدسی جبروتی روح سری ملکوتی روح انسی ناسوتی و ظل او نیز در این عالم چهار است
ظل هوا ظل نفس ظل شیطان ظل و بنیاد بنای بدن انسان که بیت الخلافه است نیز چهار است روح
نفس عقل قلب و هر یک از این چهار را در عالم اربعه نسبت با ظلال نوریه و ارواح اسما و صفات
و ظلال ظلمانیه عقد لست جداگانه و هر عقدی و در مرتبه دلالو شمرا ب عقد چهل است و گفته اند که جمع
حروف بآن کثرتی که دلالو یک نقطه بیش نیست و آن نقطه را بدین نام است ام الکتاب قلب نور آدم کبیر
ملک نون عقل روح عشق عنصر اعظم و عوام اربعه از مبدا حاصل شده و الف را عبارت
از نقطه دانسته اند و از نقطه واحده میگویند که بعضی سوادیه و بیاضیه و احمریه گفته اند و الف
باصطلاح طایفه عبارت است از ذات احدیت و احد را عبارت از ذات و صفات دانسته اند
و در صدور کثرت از واحد میگویند که صدور تمامی موجودات بی واسطه از واجب تعالی صدور عرضی است
نه طولی چنانچه حکما میگویند که عقلی عقول عشره و نفس کل و طبع ترتیبی که مذکور است صادر شد
بلکه هر یک بی واسطه از آن حضرت صدور یافت چون الف الفات اقطار دایره که از مرکز بهر نقطه از نقاط
آن کشیده میشود لیکن آنکه در نقطه و در نقطه کثرتی بهم رسید و یاری در طریق قلندری که از جمله کاملانند
گفته اند بلا کسی پوشیدن آن بلا تا شد نیست یعنی بر و قبول کسی کابایند داشت چون اتق
پوشیدن تحمل بار گران تکالیف بی کلفت مشکل نیست و تهی پای رفتن خلع نعلین
کو بس نیست

گو هیچ نیست درویش تراشیدن نظر محاسن اذعان شایسته برداشتن است و بروت
تراشیدن لب از اظهار اسرار فهمیده لب بستن است و نیز اشارت بآنست تا یکموی از عالم علایق
با او است بعالم لاهوت نرسد و جوالدوز بر ان است که بپای سر نفس اماره را باید کوفت
و بجوالدوز او در سوراخهای طاعت باید دوخت و هر کس بر میان بسته در پیش زانوی تفکر
ساعة خیر من عبادة سنة نشست و کلبانک دع نفسک و تعال بر همه زندگان
دعوی دار تواند بود و تا جرعه دان باطن این از پاره دلان اسرار پذیر نشود و در میان معزولان
سر مست هوهوی لی مع الله وقت از تو مسلم نه و تلاوة تا پاره العصر مکرر نزنند و بر صدای
شیئاً لله بر نیارند بکچکول یا فرادی از هر صاحبدلی مرادی نخواهند که ما را لا سرور پیش ظاهر را
رایان باطن خراست خلاصی ده قلندر نباشند و نیز گفته‌اند نقطه را یکبار بر ممیز حروف
اطلاق میکنند و حکیم میگوید که واحد اگر عبارت از عدم قبول قسمت مفهومی برالد وجود وحدت است و اگر ذات است وضع باشد
نقطه طرف خط و اگر وجودی الاجزو وحدت و قابل اشاره حسی نیست عقل و نفسی نیست که خلاصه اقوال صوفیه
و اما حکمای مشائین اعتقاد آنست که از ان ذات بحت جز یک چیز که آنرا صادر اول گویند چیزی بظهور نمی
تواند رسید و از صادر اول که آنرا عقل اول میگویند عقل دویم و فلک اطلس و نفس کلی و از عقل سیوم
و فلک ثوابت و همچنین عقلی و فلکی تا عاشر صادر گشته و در کتب ایشان مذکور است و اشراقیان از ان
بانوار تعبیر میکنند و برای انوار عدد خاصی قرار نمی دهند و اما حق الاعتقاد آنست که آنچه از گفته نبی و تفسیر
وصی حال بنیان او نمید فهمیده شود اعتقاد کردنی و آنچه غیر آن باشد از لوح اندیشه سترده شود چه طایر عقول

شبی را بسر آورد تا بجز تحقیق امور سببت لیس بداند آنچه مأمور باشند محض صلاح است باید اکتفا نمود و راه بلندی بپرواز
که حکم گردش پروانه چراغ در دنیا باید نمود

ثنا لایق ذات کامل الصفاتی که قماش کارگاه دعا از وسعت طاقت مبحث زلال دکان از دواج ذکور و اناث آب و گل
و گرفتاران کنند همگان و سلسله سبل زمان این منزل بیرون است خصوصاً من قاصر بیان که در صف نعال سخن سرایان
جا دارم از بس بار چه توانم گفتن و به سقف زبان الکن لوز آلای بیارایند به چه در توانم گفت از گرمی که پیوسته از
عنایت کرم مانند سایلان از طپیدن دایمی قلوب حلقه بر در دلها زده بندای اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ گویا
و برای وسیله بخشش در خلل هر تقصیری بدست دقت قدرت بهانه از هیچ میسر است یکی از جلایل عطیاتش اراده
سوال بتعبیر دهان است که بمحض احتیاج انسان بی تحریک زبان قوت شبانه روزی او را نه که عبارت از الفاظ
در ان است از ان می باید و در هوای تحصیل حاجات چون اسکندر جانب ظلمات بیایم و حیرت نمی شاید و فرستادگان
را بموجب فرمان واجب الاذعان تا دعای داعیان را بمواجب بنمایند در بال چون شانه باز و عرق حد مبل گذاری
چون رشته طنبور چنگ مضرات بس درست و کار سازی سایلان در اهتزاز است نسخه گنجینه نه بروت و غبار که عبارت
از تعلیم سوال است بلکه ابواب گوی مکان دله و خازن خزانه احسانش بدست کلید خطوط ممتده قطرات زیر ابر باران گنجخانه
دریای ازرق بیرون کرده چیمان خوان هست که شاه چون بمفتاح رحمتش بر برگی الی آید بی از سختی چون آب از
سنگ و ناخن از گره چون سبزه از لب زبان ناپیدا از مخارج متعدده راه گشاه بحروف هیچ کس عقد زبان بالدر کار خانه
سخن باقی دهان تعلیم صنعت صناعت و ترصیع منظوم و منثور فرمود صد طایر سرکش منعقده آتش بموم و فتیله کردن اشارت است
که داعی بجرب استغاثه شواهد مراد امداد آورد و از ابد به نیک آب با به مصقات البس بر کشید می نماید که بکلید برق نادیده بمصقات

و از الکنی

درسلک سنجیتهار امیکت اید تعالی وجل برهانه گوش برآواز اجابت دعوت بلی

از ندای بی صدای ان من شیء بی زبان جماد و زبان لسمکان

حیوان و نبات وجود مقصود کل هادی سبل سید المرسلین و خلاصه

السموات والارضین منتخب کتاب ایجاد نتیجه صغرای و کبرای مبدء

معاد آفتاب ظلمت سوز حدس لیالی هدایت ماه طلعت محی اراضی

و حقایق موات عاطله را اجابة للمسئول پیرایه حصول پوشیده

مطابق خواهش خواهشمندان بدریا رانکان و چهار صفه اخشیجان

فرستاده و کاخ محکم بنیاد دین حنیفی و ملت حنیفی او را جهت بنای

سمع شداد بروج دوازده گانه ائمه اطهار صلواة الله علیهم اجمعین

الی یوم التناد استوای داد بعرض سامعان حقایق عرفان

و معرفت از مناهل عذب ایمان میرساند که شهادت کلام ملک

علام و کفی بالله شهیدا از عطیات حواس و جوارح تحصیل احدیت

هیچ عضوی را رتبه سمع سمیع نیست زیراکه ملک منان او را در

سباق امتنان و مسابقه اقران پیشی داده میفرماید ان السمع والبصر

والفواد کل اولئک کان عنه مسئولا گوش از شنوندگان شده جواهر

بعده رتبه گوش و منت نهادن از اعضای آن بر ارباب هوش

از قبیل رتبه محسوس اولست و خواص بسبب کویه ممیز وانسان از آن
ممتاز از حیوان بهمانچه ممیز ست وظاهر ست که سخن را مرتبه از آن
بالاتر ست که بمیزان بیان آن را بسنجد باید در یکپایل تنگ حوصله
عبارات نکنجد زیرا که بهمدستی کاف و نون که دو حرف از آن ست کار
هفت مرتبه چرخ برین و دو چنانچه زمین پیرایه اتمام یافته
و نیز ظاهر ست که سخن از بلندی مایه مخاطب رتبه برتری می یابد
باید پس کاروان سخنی را محط بار و نهایت لیل تحقق
سماء سمیع الدعوات باشد متاع مغفرت و رحمت در باره
بنقد فرصت خریدن آن متاع پر خرید از نا چار ست
خصوصاً دعای دوام دولت و بقاء جاه و سلطنت پادشاه
زمان بالقایه که در وجوب سادس فرایض خرمی باشد
لهذا داعی دوام دولت ابدی البقا فلان از جمله ادعیه
ماثوره که آثار آن بتجربه معلوم گردیده بجمیع این رساله عبارت
نمود آن را بر پنج قسم منقسم گردانیده بعرض اقدس رسانند
امید که بعد از مواظبت آثار آن ظاهر و هویدا گردد

نیایش و سپاس و درود و آفرین شایسته آفریننده توانایی که بغواصی قدرت بالغه از بحر
بیکران هستی گوهرهای شاهوار هستی انواع موجودات و اصناف مکونات برآورده بر کنار خوان شهود و بن اظهار
رو نمود گذاشت و از ترکیب اجزای پریشان حروف تهجی علم و آلای فصاحت و بلاغت که مانند شنج طوطی در درج تلفظ
هر یکی از ساکنان ربع مسکون شاخی شیر و مخصوص بهره دارد برافراشت بزیور حکمت کامله اش چندان زلال
معنی که در ظرف تقریر درنیاید در قالب گفتگو بگنجید و انمقدار متاع الحجوبه کاری که مطای افکار بالغ اندیشان
قوی نیرو از کشیدن آن عاجز باشند بترازوی وجی کلفه و زبانه سخن بسنجید چنانچه گوهرهای منثوره سیارات را
در اصداف ارکان سبع سموات بجواهر رسته نیرین بمعوضات معانی رنگین را در سبایر گردلش بحور بر رشته
لبان رحیق در یافت همچو قصه طویل احسان بیکرانش متعارض لب بستن منکران بسیط حالت کوتاه گنجی و دریای بدیر
الطاف بی پایانش بکفران متعرقان بحار لاتیناهی محروق نبود از بهر اهی فیض شامل و لطف کاملش بر سر بانی را از خرمن
خوانی میر قریب و بعید را از مرایای نوال و افضالش را از رتبه سر روزی مقرر گردید و اولمعال و سپهر کان مقاش
ارباب شن آفتاب اظهارش با نهایت احتیاج در سیار الفاظ و تعبیر و تریان و منزه و کنج خامه وقایع نگار با وجود
بستگی با قفال اعلاق برروی لقابان زمین سخن مفتح از بهر خنیاگران بزم سلک جانی که گوش براوا نغمات
تحمید در سماع و از دستگیر بر داشتن پایه قدرافتادگان کو کم نامی در بلندی و ارتفاع کاهل قدمان بادیه سعی سدر قلی
توفیقش پای بیراز اطلسی بر پیش افتادگان در شتاب و رمل و برق رفتاران دشت بیماران ازدامن کبریای ستیعش اقدام
سبک پویان در صلابت و خلل هنرمندان سرآمد در حین ارتکاب مدیح تکالیش الجمی و متعقب و دیده وران دور بین
را در هنگام تماشای لسان سرای بی تکلفش حسن انشش در لقاب آیمنی محتجب بنابی که با بهاری ترتیبش از حد تقریر

بالانگ محبت و برکنده و بر سر که نه از هوای او بتاج اعتبار مانند حباب متموج باشد و بر بزم امتیاز بر سر
افکنده است ارکان کائنات نظر با مهد اصلش اراجیف و مقالات درست انداز ایشان جدید النظر در
اخبار کنه ذات الهی اراجیف در از دست ادراکات از فیض او بیال دریا تش قاصر و شعله فروزان مبلابل لم دان
چون اوار کان ظلمت ابا دلم کرده راهی از لگام لی للاماجهان خایب و خاسر دلهای تهی از ذوق العرفان
نافذ امرش چون امر اجوف از سینه محذوف و تلاش متلاشیان تحصیل کمال بی اعانت تکمیلش موقوف و مکفوف
حرفهای خار زبان از تیغ بارقه فصاحتش از لو اوخرم دل و زبان کوته اندیشان و هرزه درایان ارباب عداوتش
اخرس و ابکم تعالی شانه وجل برهانه و عظم شانه که المعمور المکان را که از شکل چون طاق ابروی خوبان جفت
نداشت بوجه واف الجود مقصود و معالج قبله آفرینش قبله نمای بینش جلاوت اشمار سادات ایجاد نتیجه
صغرای و کبرای مبدا و معاد رسول ثقلین فرمان فرمای خافقین خاتم الانبیا سید الاصفیا مشرف گردانید.
و نوای صیت بلند آوازه کیش را بمسامع ساکنان ملاء اعلی رسانید از مرغوله شعر مشکین مرسلش خشماح حواس
ارباب مشام عنبر و عنبرالکنی از طراوت گلهای محمدی حدیقه ملتش تا حسرتم تماشاییان گلشن اشبعه خون
اوراق گلهای بهشت رنگین با انکه پایه دون شاعر بر انشای الصوب والاجابش نیست جناب حبیب دیوان محشر و رجوع
خلایق در یوم النشور بدامن شفاعتش بند ترجیعی مختصر بت زبی تبلیغ فیض ازل که در بساتین العالم اعام
و مژده بند که منت پذیر لعبه بند منت گذارد و در تحمیل بار التکلیف است مطلبش مسبکات جلال الفعال
معاصر لبوبه گرانی بار سبحان الله پایه رعایت رعیت و مرتبه غمخواری امت از این بالاتر نتواند بود که ذات
آدمی و نفس مقدسش اسدالله الغالب علی کل غالب و مطلوب کل طالب مظهر العجایب مظهر الغرایب و مفرق الکتایب امیر المؤمنین

گلستان

سبحانی

ختم

علی ابن ابی طالب را بمضمون صدق مشحون لحمک لحمی با نفس مطهر خود برابر و یکتا نوشته که اطاعت
بیتکلفانه او به منزله رفتن یک قربان دوان رحم مقتضی و ازین تحقیقات رضای مرتضی نیز خدا و رسول مرضی باشد
صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین الطاهرین   بر لوح اطارحی لها و محتاج عنایات بیغایات الهی
محمد طاهر وحید مجلس نویس که تا آغاز ابتسام صبح تمیز و شعور و ابتدا نشو نمای بهارستان بروز و ظهور ایام
گرگ و میش اشتباه و غفلت و آوان الکن بحری و افاقت بیوسته خاطر از دلو طلب بالوان و سلوک مسالک
بیدوران برخاطر گران بود از ملاحظه الف ابجد بخاطر میگذشت که جریده رو بادیه وصول باشد و از
سواد نشین قریت دور افتاده است که زبان شادانی که چون بخار دریا الذم بعموم ناکرده کار است
از آئینه ضمیر تر شد تا بر افروختن شمع سواد و روشن شدن کاخ دماغ و بهم رسیدن پیرو ستاخت ایوان
کمال با حسن ظن بحقیقت مباحث و مرکب سعی در تلال و وهاد عشق و یمین بر مطلب مباحث بعد از آنکه خمیر باطن

با مجموعی

محروم خلوتیان معانی گردید و حجاب نابینایی از پیش دیده برخاست چون بلبلی در گلزار هر گل بلغزیدی که در
حملکه هر مل افتید بر علمی جدا دل از دو خشمناک زدن فریب بر فنی علمی غار نکرد آرام و شکیب می‌نمود در بیخه
شبهه که گم گشتگان بوادی تحیر که دو چار خیال هر نعمت کردند در ترجیح هر یک بر دیگری سراسیمه بسر و دو در تحصیل
کمال محصول مرام در مانده خاطر اضطراب سست و مایل حیرت برو رخواه بودند بعد از تأمل بسیار و تکلیف بعقل
عاقبت اندیش تحصیل علوم رسمی که پایه معراج ارتقاء مدارج کمالات است و منظور ابنای زمان رجحان یافته نقد
اوقات گرامی نیل قیمت آن جنس سامی گردید در مدتی و او رسید که از آن به بی‌خمار دو بالا رسید هر چند که در
اشتغال با این امر از جنس دعوی منتج مغموم بود اما الحکم علیکم بحسن الخط نیز از تمرین مشتغل

خامه را امتیاز علم کاو یابی تواند داد سر بمبدا نشیبت و تخم ریاحین از حروف و نقاط بر حدیقه صحیفه میکاشت
بالجمله یا دست و دلی داشت راه حیات و کره وابسته و بلند حادثات یابی و تیره طی مسالک و معانی
کلیه که در سفر ناگزیر معین هم زاد راه و هم رفیق تواند بود فخر و فن میکردید تا آنکه کارکنان قضا تحصیل آن
تیغه مقرر را که نخست مقالیدان در دست متکفلان مهام اولاد میباشد در قبضه سعی این بیتیار
این گلستان بسبب بهار فلکی نهادند بلکه زرق بسیاری از ملتزمان آن مسافر دیار بنیستی را شیر
تا ستم این نابلند طریق کسب معاش سیران مستمری دادند بتکلیف اینمعنی عطف عنان از تحصیل مرام
نموده در زمره محاسبان دیوان انتظام یافت دست و دلی که داشت تباراکم شدن رفت و لفظ بهمی
در مراتع خوش حریری اغاز نهاد و قوت عاقله بزار و بیمار و ساز مطلب روی نفس اماره بسر شار
گشت رفته رفته چشم روشناس دیدن و دل خواه بخواه طپیدن شد مطالعه بیاض کردن و صفحه
سیما بر شستن اشارت و سفارشجان پذیرفت و متاع کسب کمال گرد کساد گرفت اشعار عاشقانه
و ابیات رندانه و سرود بلبلانه گوی و مشی از منسیات پیشین ربود و بات تازه از تحصیل بر چهره حیرانش
گشود رفته رفته گرمی صحبت با دوشیزه کمان خیال خارخار ضمیر را اشعاله درگرانید و زبانه آتش زبانی
و فصیح بیانی را بکره اثیر رسانیدن که مکنسان از باره صبوح و قلم کردگان کسوت حیات از اعاده روح
یابند لذ اشعار بلند میافت و بغیر از سیاه خیمه نشینان معانی از پرده الفاظ بی آمد رعل دل بر متانت
در این لهو توغل بجایی رسید که با وجود اشتغال شبانروزی اشتغال لحظه از فکر خالی نبود و در هنگام غنودن
بر بستر آرام و راحت دل خواستند از احراز معانی نمی غنود جمعی از ارباب ثروت و اصحاب جاه و مکنت
که معشوق خاطر خواه را در پیرایه مختلف بر جلوه دهند از غرایب اسلوب بر دم سیر بهارستان تازه می نماید
بعضی لذ خرایده و اغایید مضامین در لباس نظم و برخی در جامه نثر اجتماعی بکار اهل بینش را جلوه

ظهور مقام

ظهور می‌یافت بمقتضای من طلب شیئاً وجد وجد در بیغ بکام خواهش فهمیدگان مطلب ساخته شد
و نقش از رنگ خیال بجامهٔ موی رفت پرداخته آمد و بدین عینک دوربین نظاره شناسان دوربستان نگردید و از
آوازهٔ سنجور معانی با قاصی و ادانی رسید و چون علم عروض آینه بدن نمائی شاهدان موزون خیالی است
در پرداخت آن نیز رنگها بعمل آمد و در این ایام که زمان فرمان فرمای صاحبقران و اوان معتمد سلاطین
این دوران عیار نقد سعی شهریاری گوهر گران بهای دهیم تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال
منغال المتعال مصحف کمالات شمیم همیشه بهار گلشن جهانگیری مرآت گیتی نمای صافی رای و روشن ضمیری کمراهی
کمند خصم نبندی پسندیده طبع دشوار قبولی و مشکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی و جهان بخت گردنی تعهد سردر
کم دشوار و سنجیده قوت بازو و قوی رای و نیرومندی آخرین پایه معراج برتری و از جمشید نژاد آب
نخلبندی دانش و شجاعت ترجمه آیات بینات نبالت و جلالت در گران بهای صدف عدیم المثالی
مصرع پیمای فطرت بلند و همت عالی حضرت و نضارت بهارستان نامه سرو بستان مردمی و مروت
السلطان الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر شاه عباس ثانی حسینی بهادرخان ادام الله ایام اقباله
الی یوم الحشر و المیزان برخلاف ازمنه باستانی متاع فهمیدگی رایج و جنس ناقلی کاسد
برادران معنوی و آشنایان روحانی مکلف ساختند که رساله مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته اند
که همگنان را عینک بینائی و تماشای پرده نشینان معانی ملکوتیه بوده باشد حسب التکلیف احباب و
اخوان ارتکاب آن را از متحتمات دانسته با آنکه نسخه مشتمل برین علم در نظر بوده است انموذجی
از منقوشات صفحه خیالی بر دفتر اظهار نگارش و بجهت سهولت دریافت مرتب بیک تمهید و دو فصل

گردانید

رنگین مجلس سخن از اسم بزرگی تواند بود که بزم امکان را چون چهرهٔ جهان آرای بهشت بنقطگی دو حرف آراسته و این حدیقهٔ غریب الازهار را از سنبلهٔ بیگانهٔ نقصان و نباتات پیرایهٔ عناصر و موالید را بانتظام این بزم دلپذیر و بوستان خلد نظیر چون پیشکاران چابکدست برپای داشته و سایبان اطلس فلک را بدست فراش قدرت برفراز ساکنان این محفل والا فراشته از بهر تمهید بساط این گلستان را از چشمهٔ خورشید درخشان و ماه تابان آب داده و از زرق مقدر خوان نعم الوان در پیش این تماشائیان این گلکده بنحیران گذشته صدر این محفل را اوجه و افراد الجود خلاصهٔ آفرینش و مقصود ابداع تمنای این بنیش علت غائی ایجاد نتیجهٔ صغرای و کبرای مبدأ و معاد بهین ثمر دوحهٔ امکان فایدهٔ ترکیب ممزوج اخشیجان منتخب کتاب نبوت بیت القصیدهٔ دیوان رسالت نقش خاتم پیغمبری خاتم سلیمان بزرگی و برتری محمد عربی صلواة الله علیه و آله و شیر آجام قدرت الهی سیف مسلول ید اللهی قوت شرع مبین خضر راهنمای طریق یقین کابر بنای مرصوصه کتابت تاجداران گشته چهار موضع نواب اسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب و اولاد اطهار صلواة الله علیهم اجمعین زیب و بها فزوده و نگاهبانی این بوستان جنت نشان را بملوک الخاقان فرموده و نیابت این برگزیدگان ذر در اسباق این بزم منتظم اجزا و تولیت این باغ فیض القصائد را از فرشتگان سلسلهٔ جلیلهٔ صفویه نور آنخوانند و ریاحین این باغ اند تفویض نموده الحمد لله که امروز نوبت نیابت و دورهٔ تولیت بپادشاه ملائک سپاه ظل الله منتهی گردیده

همواره به بینایی فطانت جنبش راز مکتوم در سینه ارباب این بزم معلوم دارند و با نکهت اطلاع
منازل ادبار این باغ را در شوارع هر ناحیه می‌شمارند و همواره پیش نهاد همت خیر سگالی ضمیر عدالت
اقتباس السنة ارباب اعتبار این بزم که عینک دوربینی معنی از آیینه دل ایشان در پیش دیده بصیرت
دارند گروهی که از شرف هم عصری ما باهر اند صدرنشین صفحه اعتبار و افتخار و جمعی که از بزرگی تحریش
هستی مجال توقف نیافته مرحله پیمای حیات گشته اند محلی به زیور اشتهار باشند و چون اوصاف آن
همیران سخن سنج بدرگاه میدان و عیار هر یک از اجزای این محک به طرق اظهار میکردم در همواره
خواهش آن میدارد که جواهر زواهر کلام هر یک در گنجینه صفحه مخزون گردد که جوهرشناسان را
از ملاحظه آن اطلاع بر کماهی آن حاصل شود بفحوای صدق انتمای کلام الملوک ملوک
الکلام پرتو ضمیر اقدس جهان پرتو افکن گردید که باریافته بزم بندگی محمد طاهر وحید مجلس نویس
این درارای درخشان را در سلک التیام انتظام دهد

عریان تنان قدس مسکن را که از بادیه بی‌رنگی به نگارخانه متوجه دیار شهود میگردید نخست پیراهن وجود
و قبای تعلقات پوشیده جمعی همه سرگذشته چهار آیینه تجسم از ترکیبات اسطقس در بر کرده
بمیدان جهاد نفس می‌آیند چندین حال هستی ایشان ابدا اغلب آنست که مغلوب نفس حیرت دست گردیده
در صحاری پاک کاری (?) سرگشته میشوند و جمعی پای راه گم گشتگی بسیار و بلدی و پابلدی بسیاریست خیره آمده
را نباختن پاس می‌خرامند و نام جاوید جمعی را از دفتر دوام بکمر آنکه تا قیمه (?) کی تراشند و گروهی
به نیروی خفی حظ شعاعی دیده دوربین حصن نادر آزاد طبیعت را مغلوب جنت جالب قصر مرام میسازند و خوش وقت

انسان که بوصال کام دوام رسیده اند و بدبخت انسان که بهر مرارت آمود بد بختی چشیده اند جائیکه
از تلبیس لباس جاوید با عقول مجرده در یک پیرهن توان زیست از صید ابوالعریان چه کشاید و فریانی
که بهشت بهار تجرد ابدیه بتحقیق توان دید ریاض سراسر خزان جسمانی چه نماید لیکن چه توان کرد
که کلید کشاد آمود در دست سعادت و خذلان کریم و دام صید آرزو در شست دیگر است

بدبخت ما ازین حل و عقد خبری نیست بعیش باخودی و خوشی گر رضا دهیم رواست در خاطر داریم
نفس خود کام با وجود تجلی تجلی فهمیده و اسلام جویای مرام و توسن نفس سرکش و نعل این اسپ از شعله طبیعت
در آتش بود با خود دستی را بحیان فی خواستم و بابود را جان دادی و حیات می انگاشتم با وجود بی تعلق
نهایت تعلق دل داشتم و با کمال بیعاقلی تخم محبت بربیحاصلی در دل میکاشتم با انکه چشم عاقبت بین
بود چهره سیه اعمال خاطر را ندیدیم و با دراز دستی فهمید که گل باگه گلشن مراد بچیدم دلی داشتم
بکار متاع عنصری بسته و عقلی از تنبه ادراک فهمید که عواقب بسته صید ابوالعریان را ابوالنعیم
می شمردم و خش دل خود را بجای بانگه بی درد می تحوردم درین انس لعب و ساقی جهل باین باده غفلت می پیمود
تا آنکه خزان شیب از کرباس شباب برآورد دود در میان پیری و جوانی سرمویی جدا نماند چون بر خفته
هنگام صبح از خواب بیدار و از غفلت بجوی خبردار میگردد چشم بیکشودم و خود را با چندین حلی کمال غفلت
بجوهم کافر مبنیاد دیدم مجرد ماده گشته و با وجود چنین حالی البته زنده کمی در بودنه ام گلشن بر دلر
امید جوانی در خزان و هم ابر مدرار زمستان شیب در مطلق در بیصورت چه توقع که نهال حسن عمل
ثمر بندد یا غنچه گلبن آرزو موافق خندد و دل را از بیهوشی داری غفلت بسر که تند ترش روی
بیدار رخته مترصدان گشتم ازنهال اعتقاد و گل آرزو ثمر چینم امید که بویدانی امر
بی ثمر و باغبان این آرزو بی اثر نباشد

نیابلی و ستایی

کربلی لاالد

کریمی را سزد که جامهٔ اعمار انس و جان را از تار زمان و پود انفاس و زرّان در هم بافته و در رشته
زرّین خطوط شعاعی خورشید را جهت اتمام اطلس کلباف سپهر بدست قدرت تافته جامهٔ صورت
کائینه را او را جهت حرمت نشینان گلشن وجود بشجر قابلیتهای بیان معروس ساخته و در
خلوتخانهٔ مرکبات طبع اختلاط و آشنائی میان مخالفان اضداد انداخته اسباب دلرا
بابستان خواب سبزه‌های مخملی نموده کرهٔ شرار را بمره کشای جهان باشد قفل غنچه را بهم کشوده صندوق
سر خاک را لبریز گوهرهای شاهوار قدرت کرده و مصالح هوا را که انفاس حیات بخش زنده کانی
شعبه‌ای از لطف است از کتم عدم بمیانجی آب و آتش آورده آب را لعل شتاب ... آتش را از انست که بان
رو نکو لکانرا در بغل دار و در رگ ابرهای بهاری آوزان سراپا زبان است که بعطرات باران
نعمتهای الوان بمردمی شمارد و در جنبت رسانیدن ارزاق بی پایانی که دست قدرت جهان
الفعال گشت آسیاهای آسمان در گردوانی منعم حقیقی با وجود با کمان را اعشاب و اشجار و
دستیاری اوراق و ازهار در رسانیدن وظایف معوده موظفین خوان نعم فرد است و به بیرون
امکن دیو نفس نبات که خدمتکاران بیرون آن فواکه شیرین حرکات میباشند از تعب خدمت
شبانه بیدار و در جای بیدار و خواب این حارس مخازن نقود ارکان دیده بانان لطف نهانی
کوتوالان قلعهٔ آسمان نباید و حزدار از سردردی برف و دم سردی زمستان تنور گلهای لاله ساری
برای اثمار گرم و لذکرم خوئی و حیوان اختلاط با لبان و ریه دلهای سخت استخوان اثمار زیرم است
در شبانه صیاد قدرتش دریای محیط و عمان چون ماهی بر خاک طپان و عمر آدای شرح قدرتش
زبان بیان نعمه از بیم سهو و خطا بر خود ارزان است نباتات لعل مانش خاک چون حیوان
را چون را کمان مهربان لبیر تصفیح اوراق و از عصا می پرورند در لباسها در جان چون خدمتکاران

جامه دست برای اسلیمی‌نماز بر ورد کمان روای حریر گلهای بوستانی را می‌گسترند بمقالید

کارکنان طیور از ریاض عدم بتقلید نالها در بیضه‌ها در می‌آیند و غنچه‌های گلها به هدایت و سیافت خضر

رهنمائی پای دامن پیچیده از کنج مکامن شاخسارها بر فراز منبر ظهور بر آمده جلوه‌گری می‌نمایند

چراغ درخشان برق را بالقیه‌های قطرات شراق بارلق برق افروختند و بانی رشته‌ها که

نابریده دست قدرتست قباهای اندام برای موزونان سرو شمشاد می‌دارد و گاه صورت

های می‌آید و گاهی بغرمان قدرتش حیق باحن سیاه که از رشته و جوهر میکشد بقوت عازیه را

بی زبانی سخن طراز خادمان چهارگانه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع و فرمان

پذیر و مصوره را بی میانجی خامه موبر هو کاغذ لیت جز تراش قلم در پذیرای تصویر در راه سرعت امتثال

او امر نفس سوخته صبح را منور شب ظلمانی و در حقه طبیعت حکمتش برای درست کردن شکسته رنگی

ماه شبهای تار را خاصیت مومیای افسانی و گاهی خورشید را در طریق اطاعت از فروغ

خود دامن بر میان استوار و در یار او رهنورد فرمان خار خس کلفت بفر از سر اضطراب

خاطر از دل بر کنار است عقد اخوت ستاره‌گان با دوران آن در تربیت گوهر سراوار

آن سمع گیان محکم و حال طبایع کلیه از آن سوی چگونگی ماند و بقو اشخاص کائنات در هم و مبهم

ست فرس فراست در یافتگان دقایق از معقولات اول ثانی در عقال حیرت و دیده

بینائی گلهای حقایق بین از سیاهی شبهای جهان مرکب در خواست غفلت دلهارا بلها

رشته و پیوند محکم بسته و بال الوان طیور رنگهای عشاق را بی طپیدن در هم شکسته آن را

که در صف اشغال مرکبات جای دارد کمند بالا دوی آشنا از عقل دوراندیشی گرامت بمنوعه و مدلق

رغبت جامها

صورت انشای لغوی الفاظ صحیح است طبع
صورت لغوی ... ۱۱

رغبت عباد را از چاشنی حلاوت و اطاعت پیشوای ثقلین در پیمانهٔ چاشنی لذت برلذت افزود و فهم
این برگزیده را چون عقد آخر تمامی عدد جامع فضایل پیشینیان ساخته و آینهٔ خاطر انورش را از زنگ صور حس
خیال اغیار پرداخته نور شمع ابدفروغ شریعت غرّا را در ازدراء ظلمت ادیان منسوخه چون ثعبان
عصای موسی سراپا دهان نموده و پرتو این چراغ خورشید ضیای بیضای شب تیره طغیان ظلمت
جهان مرکب را از مجموعهٔ این آسمان خورشیدنشان را از دوازده برج ائمه است که هر یک اثنین آنرا باهم
اثر قران سعدین است موجب احکام شریعت کرده و شنونده فرمان این گوهر والا نژاد بدست تجار زمان
اوامر و نواهی یزدان سپرده صلی الله علیه و اله بر مرات اذهان باریک
بنیان معارف منطبع میگرداند که عندلیب آشفته بال پریشان احوال خاطر در پرواز جدایی مختلفه
کتب علمیه بصحن گلزاری که بلبل الاشارات موسوم در سلک مصنفات افضل افاضل وقت حضرت علامه
زاری منظوم بعد گذرانیدن الحق گلشنی دید شگفته روپایش مانند غنچه نیم خنده جلوه گر و عطر پاکش
و شاهوارانش را از عطر گلها کیفیت باغچه ریحانی جامه اش چنان اقتضا نمود که این پوشیده روبازار
که در هودج الفاظ عربیه از نظر تماشائیان مستور اند بحلیهٔ پیراهن نه تمامی عبارات فارسی
حکم آینه بین نمادار و محلی سازد تا بعضی از ارباب فطرت را در تماشای جمال آن دلربایان تا
بلدی طریق بیگانه الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه که بر اندام آن دلربایان گلفام بتیزی دهن جدید بریده
شده در یک هفته بسوزن نوک قلم و رشته پیچ و تاب رقم باتمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان بپیچ و تاب
آنکه اگر خار اغلاق در پیراهن شاهد مدعا ببینند از اعتراض زبان احتراز کنند و عفو و اغماض را از طعن و تثریب طعن

کلدار رنا طرة الازهار معطرت شمیم بعضی
برکزیننید
نامه موالات فلش در اشرف آوان عز ورود یافته دماغ دوستی را معطر کردانید و نمونه از زیاض
فتح اعدا که این دوست صادق الولا را بارسال آن اخصاص داده بمصحوب فلان رسیده موجب
ابتهاج خاطر دوستی ذخایر کردید سرحیا که درباب دست درازی جمعی از خودلبناسان اوزبک کاهی باز
حد کلیم خود بیرون میکذارند بر زبان خامه صدافت ختامه کذشته بعوان صورت داده چنین بحر مکران
و دریای بی پایان از تحریک صفادع وجلتان در جنبش و طوفان در نمی آید و با وجود دزدی بعضی
ازین طایفه مجهول الحال پیوسته ایلچی والی ایشان در تشیید مبانی وفاق و رفع ملفت و نفاق ایشان
روی در درکاه ولایت پناه میبود لهذا عواصف قواصف بازخواست خدیوانه بسر شور ایشان را در جوش نمی آورد
تا آنکه بفحوای لطف حق با تو مدار اها کند چونکه از حد بکذرد رسوا کند درین اوقات فرمان
همایون شرف نفاذ یافت که سردار ظفر شعار با عساکر بی شمار بعدد اوراق اشجار و قطرات امطار
متوجه تخریب آن دیار کردند و بعون عنایت کردکار کرداد با بر فرق ساکنان آن دیار از سر وزیر
لعب لعال تاریخ ترادان لشکر جرار خواهد بجتان سلطنت و جلالت پناه نیز که بتائید الهی
رهنمون کشته در زمره خدمتکاران و هواخواهان این دودمان ولایت ایشان درآمده اند القصه کم
بادر یا فرصتی چنین که لازمه عدو مالی و دولتخواهی باشد بتمامی حواهند آورد چند قبضه آلات الت
حرب دوعد انداز و چند قبضه شمشیر عدو کذار مصحوب زبدة الاشباه مزبور بجهة او راقم دماء دشمن ناز
مروح روایح بوستان دوستی
ارسال مخفل سامی کردید
و دولا مصفات زلال بادکه صدق و صفا اعنی نامه موالات ختامه سلطنت پناه توکل خان بالقابه در وقت
مسنود و زمانی محمود که ابواب حصول خوشدلی و انبساط بر چهره اقبال ابدی الاتصال باز و دست کامیابی:

ولما

وکامرانی باجتناء اثمار وازهار مطلب دراز بود مصحوب زبدة الاشباه حاجی الحرمین الشریفین حاجی صادق
مشام دوستی را مشکین نمود ومذاق ائتلاف را حلاوت آمود گردانید شرح حیله در باب تخریب بنیان
شوکت کوچک خانی وتدمیر گردیدن نفاق قلماق زبان زد خامهٔ اتفاق ووفاق شده با نمونهٔ ارغوان
زار بوستان جدال وقتال که شاهد صدق مقال تواند گردید ارسال یافته خواهش فرستادن بعضی از
اشیا شده موجب ابتهاج گشته بشرف استحسان یافت وحاجی الحرمین الشریفین المذکور بشرف
پای بوس همایون وجلوس بزم ارم نظیر سعادت فزون والنعامات وخلع فاخره سرفراز یافت
چند قبضه شمشیر برق بیمای عدو گداز وچند اسپ تازی نژاد سبک تاز وچند قبضه آلت حرب
دور انداز مصحوب عزت آثار مشار الیه ارسال یافت مکاتیب دوستانه که براه یافتگان قرب
حضور ومجلس پرنور سر افراز بوده در این شاهزادگان هندوستان. وتوران بنده دیرین آستان عرش
نشان اعتماد دولت مشیده الارکان قلمی نموده بودند حاجی مذکور مامور بایصال گشته حامل اجوبه
آن گردید چون ضمیر بیضا مانند وخاطر عاطر آسمان پیوند پیوسته متوجه حصول مآرب ومطالب آن شده
سریر سلطنت میباشد می باید که پیوسته باظهار مکنونات ضمیر منیر ومرغوبات خاطر خطیر مبادرت نمایند
که بندگان درگاه فلک اشتباه را بانجاح آن مامور فرمائیم کوکب اقبال از افق حصول آمال طالع ولامع باد.
مفتاح خزاین الهی وکلید گنجینه وودلو اعنی مکتوب محبت طراز الدم
الاعزاز فلان بالقابه فاتح ابواب الکائنی ویکتا دلگشته جواهر زواهر حقایق فتوحات آن سلطنت
وشوکت پناه رالد دیده دوستان جلوهٔ عشاق داد وحامل مکتوب فایق حاجی الحرمین الشریفین حاجی
محمد صادق بشرف پای بوس بندگان اشرف اقدس الارفع امجد همایون اعلی سرفراز وبجلوس مجلس میمنت مانوس

ممتاز و بانعام و فضلای فاخره صاحب اعزاز و کامیاب حصول مآرب روانه محلی عذب المشارب گردید بمونه که از سرستان
فتح جهت اینجانب صادق الولا ارسال شده بود رسید و این خیرخواه بلا اشتباه نیز چند قبضه از
اسلحه که از دربار رسید غنیمت بود بجهت دفع اعادی مصحوب مشار الیه ارسال داشت پیوسته خاطر را بموقف
عرض بندگان اشرف اقدس همایون اعلی خواهند آورد که این بندگان اخلاص نشان بانجاح آن
مامور گردید

گلشن بدیعة الازهار الفت و وداد و بوستان

نضیرة الانوار مودت و اتحاد که از ریزش سحاب مدرار گوهربار خامه منشیان سلطنت پناه
نوگلهای شکفته و خندان و تر و تازه بود در وقتی که چراغ تمنای این دوست بی نفاق
و صدیق مراعی طریقه انیقه وفاق از مشعل عنایت نواب کامیاب گردون قباب فلک جناب
عالمیان مآب اشرف اقدس ارفع و امجد همایون اعلی که دولتسرای منبع کامیابی و معدن کامل
نصایب گلشن و ریاض آرزو ولیس از نتایج افتاب عنایت آن مهر اوج برتری گلهای بعون انسلاک
نمونه دماغ دوستی و یکتائی را معطر و محفل انس و ولا را معنبر گردانید از روایح انس البتان خلت و
استشمام نموده آن را یافته دقایق حقایق بر انتهای توفیق و تایید حضرت خالق سالک طریق حسن
عقیدت این دعوتمان و ولایت نشان که خاک مراد خواهشمندان است گردیده اند و نمایان از
آثار این نیت ارجمند بحصول فتوحات سامیه عالیه بهره مند گردیده بر اعادی دین و کفره
مرده لعین ظفر یافته اند بمونه از محبتیات کلی از فتح که دست خسروایان اختصاص داده بود بر
رسیده شمیم آن مصدق وقوع عالیت بر اعدا شد از مرده تدمیر کفار تیره الذات ابتهاج
تمام حاصل شد بجهت شرکت در مثوبات غزا با اعدا چند قبضه دور انداز نیکو طرز و چند قبضه
شمشیر برق سیمای دشمن گداز مصحوب حامل نامه الی حاجی محمد صادق ارسال نزد بلحجیت گردید پیوسته

قابله اقرار

فاتح ابواب دوستی و محبت بعد باظهار مکنونات خاطر مرغوبات ضمیر منیر مبادرت نمایند که در
خدمت نواب کامیاب سپهر رکاب گردون قباب در انجاح و اسعاف آن مساعی جمیله بظهور
رسد پیوسته خاطر خورشید دولت صاحب ضیا و برق تیغ درخشان و درخشنده حرز مسرور
اعدا باد

انامل التقدیم مهرت قدیمی مفتاح

گنجینه مقال تواند بود که مانند انفاس جدید که بر سبیل تعاقب ذعایم کاخ جهان خاکی
بنیان میکرد دولت اختلاف سلاطین و الامقام البعد از رحلت اسلاف کرام منشاء انتظام
و انتظام مهام انام میکرداند و نسیم ثنای معلی مالک الملکی بر ذکه احتقا و لقای خفا از جمال مخدرات
ازهار اظهار مطلب تواند کشود که قمص بسته اعقاب پاک ایشان سلطنت قباب را بر خاتم فرمانروائی
آبای عظام می‌نشاند و روایح جان‌بخش کلمات محمدی صلوات الله علیه و آله حدیقه نعت سروری
جهر خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش‌الحان خامه داستان طرازی تواند بر داشت که رشته
تشناس یکتای بی همتا گلدسته نبرا تحاد مذهب مختلفه گردید و تحقق تباین از چهره آرای
شاهد تزیر و سنتی معجزات باهرات کنند صلوات الله علیه و علی ابن واحبه اسد الله الغالب علی
کل و مطلوب کل طالب مظهر العجایب مفرق الکتاب امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین
اعلی ابن ابی طالب و آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین بعد از طی طریق محمدت جناب کبریا
بسط بساط نعت سید انبیا برات ضمیر قدسی تخمیر پادشاه والاجاه اسلام پناه بالقاب منطبع
میگرداند که در گلشن امکان حدیقه کن فکان که ملل و شاهانی و اندوه کامرانی چمن گلهای
ارشاخسار زندگانی با هم شکفته و بشدت و رخا مانند بادام دو مغز در آغوش هم خفته بمقتضای حکم محتوم

قضا و فحوای حکمت بالغهٔ خالق ارض و سما برگ ریزی خزان فی فراش را ه سلطان بهاری و گریهٔ سر سحابی
شاهد آن چمن آرای مایهٔ خنده سرشار لبیت گلهای اردی بهشت را لعل نشاب در آتش است آجا بجهت
استمار کشاید و اقدام سیول بهاری از قطره زدن آبله دار است که سرمایهٔ نشو و نمای نونهالان
افزاید از بیجاست که بینایان رموز انفس و آفاق که پیوسته در مرآت رضا تماشای حسن
وقوع احکام قضا می نمایند از ناگواری مقدمات حالیه را مرارت آموز ساخته بحلاوت نتایج
شیرین کام شکر الهی می باشند و الله الحمد و المنه که اگر چه از رهگذر وقوع قضیهٔ جانگزای سلطان
خلد آشیان جنت مکان نخست تیرگی غمام غموم صبح لعیش دوستان صاف اعتقاد را تیره گردانید
اما از استواری آن شمس سپهر عظمت و کامکاری و مهر سما برتری و الا تباری بر وسط السما دولت
جاوید دیدهٔ شوق روشن و ریاض آرزو گلشن شد هر چند نائرهٔ شیوهٔ است و والد و مناسب شیمه
صدق و صفا آن بود که بعد از صفای این این قضیه نامرضی و ارتقای آن اختر برج بیمثالی
سر ذروهٔ و الائی و ترقی ذریعهٔ یکتادی و رقیمهٔ بهجت مشتمل تهنیت و تعزیت ارسال محفل سامی
و محفل گرامی گردد اما از حجی که سامعه افروز محرمان سرادق جاه و جلال شده باشد در آنمدت بوسیله
انتزاع ملک موروثی از ابادی متغلبه که قبل از ایام جلوس این حضرت صاحب الجلال سر افراز یک سلطنت
ایران بسبب عذر لعفر از نمک بحرامان بتصرف والی هندوستان در آمده بود پیوسته با آن گروه مخذول در نزاع
و بر جاسس و بمجادله مشغول محاربه و تلاش می بود و در سنه سابقه که از جبالت بی در پی که مکرر از مغ
و ناکامی با جهان جهان بیزباری مراجعت نموده بودند چها بالکرده بدستور هوس استرداد و داد القرار
قندهار آتش فروز هنگامهٔ گیر و دار گردیده بودند بعون عنایت حضرت رحمن و نیروی بیغایت ملک شان

در حدود

در صدد محاربهٔ آن گروه بی‌دولت ستیزه درآمده بفحوای من النصر الا من عند الله خرمن
جمعیت آن لشکر بیحد و مر گردید و درین ایام که بیمامن توفیقات سبحانی جمعی از هندوبان جلادت
شعار را بتنبیه و تادیب آن قوم لعین بحوم از جانب مجادله و محاربهٔ تیره روزان هندوستان
فراغت حاصل شد چون متیقن بود که اخبار توفیقات یکجهتان مشار ابتهاج دوستان میگردد از اعلام
این عطیه را نیز علاوه آن امر در جنب الرعایه ساخته معتمدی روانه بزم ولا و خیاب معلی نماید و چون
فرستادهٔ الموذحی از امتعهٔ کشور فتوحات لازم بود یک زنجیر فیل که تماشای آن زمزمه خوانان زار
حقیقت مطالعهٔ غرایب صنع الهی است با بعضی از اجناس ملک قسیم اللقضاء ایران برسم ارمغان ارسال
محفل جلد نشان کرداینده باقی شروح یگانگی و صداقت و مصافات معوّت بالکلیه علی سلطان
افشار که حامل رقیمهٔ الوداد است در بزم ارم نظیر بزبانی گذارش می دهد نقش نگار الواح افرین
و روشنائی تجلی دیده بینش بوسیلهٔ لوح مآل و صحیفهٔ اقبال آن بهجت افزای و ساده جاه و جلال
را بتماشای حصول مآرب مقصود و شمع لکن آنحضرو عدیم المثال را از اقتباس مشکوة فیها مصباح
منور دارد مرات چهره نمای حسن موالفت و
اتحاد و آئینهٔ تمام جلای شاهد صداقت و وداد اعنی مکتوب مرغوب یگانگی اسلوب دستور اعظم و سرور مکرم
بالقابه که مصحوب عمدة الاماثل و الاقران عبدالنبی اقا مشتمل بر استقرار و استحکام مبانی دوستی و ولا
ارسال یافته بود در حینی که رایات نصرت آیات و اعلام ظفر غایات صاحبقران زمان با جاه و
قضا فرمان از شرف اقدس ارفع امجد همایون اعلی خلد الله ملکه و سلطانه بکامیابی و کامرانی بقصد
سیر تنزهات جنت عنوان مازندران بهشت نشان متوجه آن صوب و اسباب جهانبانی بعنایات یزدانی
در مرتبهٔ کمال و نضارت بود فیض ورود ارزانی نمود لله الحمد و المنة که از اینجا نیز بنیاد اساس کردون مماکس

نسخه «الفتح [illegible] و النصر [illegible] افواه العلماء [illegible]
للعز [illegible] العلیم»

دوستی و ولاء راسخ بنیان و رفیع ارکان است و من بعد نیز از تطرق خلل و نقصان مصون و محفوظ
خواهد بود شرحی که در باب اجتماع بیگلربیگیان و امرای عظام بقصد تنبیه و تادیب حاکم البصره در حدود
دار السلام در آن مرآت حقایق نما صورت انطباع یافته بود منظور نظر لمعان و اذعان گردید
اگرچه منطوق آن صحیفه بهجت آن بود که جمعیت امرای مسطور محمول بر امنیتی که منافی قوانین دوستی
بوده باشد نگردد لیکن با وجود استحکام و استقرار مبانی معاهده و پیمان و تشیید اساس مصافات مشیده
الارکان جمعیت بعضی از امرائی که در حدود ممالک متعلقه باطراف قرین الشرف شده باشد موهم امری
دیگر نمی تواند بود چنان مفهوم شد که غرض اصلی آن بوده باشد که پاشای مذبور دست استغاثت بذیل
امداد و اعانت این بندگان درگاه خلافت پناه استوار سازد بنا بر مرعات مراتب دوستی استدعای
او بانجاح مقرون نگردد و بر ضمیر محبت تخمیر پوشیده و مستتر نخواهد بود که بنا بر فرمان واجب الاذعان
قدر توامان احدی از بندگان این درگاه والا و آستان معلی را حد آن نیست که ارتکاب امری که منافی
صلح و صلاح بوده باشد تواند نمود در این وقت نیز بتجدید ارقام جهان مطاع از روی تاکید تمام به بیگلربیگیان
و امرا اخذ و شرف صدور یافته بهیچ وجه من الوجوه اعانت پاشای مذبور ننموده مرتکب امری که منافی
مصالحه پیوسته در ازدیاد مواد موالفت چنانچه منظور نظر اصابت اثر است خواهند کوشید پیوسته
اسباب جاه و جلال و ابواب حصول مطالب دارین گشاده باد

چون بفحوای کلام بلاغت نظام واجب الاحترام اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ ثواب بنا در سبقت
در ادای سلام سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام هر چند در اعداد مسنونات انتظام دارد
لیکن بمقتضای نص حضرت ختمی پناهی بر جوابی که از فرائض است مراتب ستر الاجحت سالیه چنان می نماید
که این خیر اندیش صداقت کیش گلدسته سلام و دعا که از فوایح روایح آن دماغ دوستی و ولا عنبر شمیم
و شمامه تحیاتی که بزم صدق و صفا از روایح آن عالیه نسیم گردد تحفه مجلس سامی و محفل گرامی وزیر اعظم
اکرم مشیر مفخم معظم صاحب السیف و القلم وزیر اعظم بالغایه نموده خواهان حصول مطالب دارین و مقاصد نشأتین

الفقیر العاجز

از صاحب سعادت مقدم باشد امید که این خواهش بی ریا قرین حصول درگاه خالق اسباب باد و بعد از بسط
بساط دوستی و وداد و رفع موانع یگانگی و اتحاد مرات ضمیر منیر آفتاب تاثیر و آینه خاطر خطیر صفا نظیر
و منطبع میگرداند که سر و همت همت جمعی از بارگاه خواقین سلاطین عظیم الشان پادشاهان رفیع القدر
و المکان که مقتضای خدمت و خدمت و حسن خلوص نیت پایه برتری از اقران و رتبه عرض مطلب مطالب
در هر وقت و آوان یافته باشند واجب و لازم است که در تنظیم اموری که موجب رواج قوایم آن دولت
شامخ الارکان و صلاح حال و فراغ بال جهانیان بعمه باشد سعی موفور مبذول دارند و بر ضمیر منیر
که جامع مراتب معقول و منقول و جامع رموزات فروع و اصول است پوشیده و مستتر نیست
بمقتضای صدق انتمای واجب الثنای خالق ارض و سما که وَلِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ البیت
مَنِ اسْتَطاعَ إلَيْهِ سَبِيلاً قاصدان زیارت بیت الحرام و طالبان طوف مرقد مطهر
سید خیر الانام که جزای از اجزای استطاعت و شرطی از شرایط حصول این امنیت است بر
رقبه جهانبانی سلاطین معدلت آیین فرض و اتیان بآن در وجوب اداء ثانی اثنین
فرض است و لله الحمد و المنه که پادشاه دین پناه سلیمان دستگاه از شرف اقدس ارفع همایون
اعلی از بدو جلوس بر اورنگ جهانبانی بمحض عنایت یزدانی در تمشیت این امر اهم و حرانم
بنوعی اهتمام فرموده اند که سالکان فج عمیق از هر طریق بی همراه و رفیق تا انتهای مطلب مطلب بدون
غایله رنج و تعب و سانحه آلودگی لوث تعب فایز میگردیدند و در حین ورود ممالک منسوبه پادشاه اسلام پناه
قوی دستگاه بسبب اخذ اخراجات خارج غیر معلوم زیاد و نهب و غارت اعراب غلیظ الرقاب بر بنیاد
و نقد حیات آن گروه حیرت پژوه صرف بازار سرف و جان گرامی در معرض تلف میباشد و استماع باعث
آن میشود که جمعی کثیر با وجود استجماع شرایط وجوب بسبب فقدان جزئی از اجزای آن از نیل آن

مراحم محروم گشته پای شکستهٔ زاویهٔ تقصیر و در معرض سخط رب قدیر مانند در خصوصیت آن و ابافتهٔ قوالی جرح
وکل در تنبیه و تادیب آن جماعت تحمل و تاسیس اسباب سعی بلیغ بکار برند تا آنکه از حاجیان در ثواب
ایقاع آن امر شریف انباز و در حین جواز از قنطرهٔ صراط سبکبار و سبکبار باشند و تغافل در این امر
جلیل و ثواب جمیل منع در جریان آن دین مبین و معاندان ملت مستبین از نیل مقاصد و مطالب.
و عدم تصفیهٔ مصالح و مشارب الشیطان است بدین وسیله دست اختیار ایشان بسته و پای اقتدار ایشان
شکسته باشد و معلوم رای منیر و ضمیر دانش تخمیر شده خواهد بود که گریکی بدین باوجه لعیر و تیزیب
بعیوب عقوق ولی نعمت فی بلحراح ای معیوب بکر و حدیث منسوب است و دوستان جهال اولاد را
دشمنان دوست بی دیار اد دشمن و شایسته دار و درس مسیلا نند الفضل حب سعادت منتهی الارکان
عظیم الشان جهت تشیید مبانی عهد و پیمان و آسایش و آرامش جهان و جهانیان آن سالک
طریق عصیان را از نیل مقاصد و انجاح مامول مانع آیند عند الخالق و الخلایق مرضی و مشکور است.
آن در یوم النشور عاید باشد دستور روشن رای جلی النور خواهد بود پیوسته خورشید مطالب از افق حصول
تابان و کوکب آمال فروزان و درخشان باد
خیام دولت و اقبال و شأن و رونق جاه و جلال جناب معلی القاب سپهر قباب شوکت نصاب و کالت اکتساب.
استوار اعظم و فرمان دهٔ معظم مکرم مفخم محی مراسم احسان و جنانماحی رسوم بدع و هوا ناظم مناظم مهام انام
قایم دین عمدهٔ اصفا فرید رحماب تدبیر و منیر رای ضمیر مرجع باب عظام خاقانی ثانی سید الله
ارکان دولته و اقباله و ضاعف انوار شوکته و اجلاله مطمئنه باطنا بخطوط دواوین تا دوام لقد موفق
بتحصیل موجبات فلاح و نجاح نشاتین و سعادت دارین باشند بعد از طی وادی رسمیات و سلوک

مسلک مخاطبات

ملک متعارفات بر لوح ضمیر منیر آفتاب تأثیر منطبع میگرداند که بفحوای اَلدُّنْیَا مَزْرَعَةُ الاٰ

خِرَةِ شایسته اطوار جمعی که بمعارج توفیقات الهی عروج بر مطالع دولت سریع الزوال دنیا محو باشند

آن می باشد که بتعجیل دو روزه بتراتیب عواقب امور در صدد رضاجوئی حضرت باری و طالب اطاعتهم مستغرق

ایشان باشند و سبب ادراک این تمنا و حصول امید عامنوط و مربوط بر آنست که اطاعت والعباد و

اوامر و نواهی هادی سبیل مأمور بامر قل یعنی حضرت خاتم النبیین علیه و آله والسلام الی یوم القیام

نموده بمقتضای لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ در اعزاز و

اکرام مشاهد مقدسه برگزیدگان اولاد عظام حضرت خیر الانام مساعی جمیله بظهور رسانند چنین در این وقت

از اقوال ثقات بصحت پیوسته که صندوق مرقد منور مطهر نیر اعظم جهان سیادت و کوکب تیر

آسمان سعادت موتمن اسرار جناب باری امام مفترض الطاعه امام حسن عسکری علیه السلام

والتحیه را آسیب احتراق بسبب بی پروائی بعضی از اهل جحیم روی نموده تدارک آن بر ذمت همت

عوام امت حضرت خیر الانام فرض و متحتم است اگر متوجه آن دولت بنیاد در احراز این امر

در احراز این قصب السبق سعادت دارین بوده باشد فهو المراد والا مقرر دارند که احدی مانع کارکنان

این دولت و اللانسو که چنانچه باید و شاید باتمام این کار سعادت انجام قیام نمایند ایام دولت

و سعادت و اقبال بر دوام باد

همیشه ایام معین سعادت و دولت و اقبال از ینبوع عنایت بغایت حضرت ذی الجلال و بر ریاض

آمال و حدائق احوال فلان جاری و روان و ریاض مرادات آن منبع خیرات سرسبز و ریان باد

بعد از ادای ثنای بی منتها و ادعیه و للا لعد و لا تحصی بر ضمیر منیر مودت تخمیر و خاطر خطیر بیضا تنظیر

منطبع ضمیر داند که چون همت خیر امنیت و نیت صافی طویت بزرگان اشرف اقدس امجد معالی اعلی
بدان مصروف و معطوف است که بنای دوستی سلاطین عظام و این سلسلهٔ عالیمقام تا انقراض ازمنه
و ایام قایم و حصول این امر خیر انجام دایم و پاینده باشد بزرگان آن دولت والا و کارگزاران السلطنت علیا
نیز ضروریست که اهتمام در تشیید مبانی این امر نموده باشند بمسامع اطلاع آن عظیم الشان سنی المکان رسانند و
لهذا ابراز اعلی و اعلام می نگارد که مسامع افروز آن زبدة الامرا و اعظم الوزرا رسانیده باشد که در زمان
سعادت توامان نواب خاقان جنت مکان طوبی آشیان محمد حسین پاشا حاکم بصره عرایض مشتمل بر تسلیم تعارف کنان
این قلعه دوران عدرت نوشته رسید عالی او بمحض رعایت جهت دولت ابد مدت حصول نیز شده و بعد
از ورود مشار الیه بممالک محروسه از سعادت آستان بوس مالوس [illegible] شده و [illegible] شد و مانع [illegible] بوده از
استیلا و غلبه که بکرات اورا روی نموده تصرف در بصره و قرنه و جزایر نموده و از حقوق آبا [illegible] و در تو اخلاص
بدربار فرمانروای [illegible] آرزومند بعد از مراجعت و از مشار الیه بی نیل مامول و یاس از حصول رقبال
[illegible] سلوک با حجاج بیت الله الحرام نموده در رتبه اهمال الشان [illegible] متفاوت
[illegible] بعد از آن بخیال تصرف در حویزه و محال متعلقه [illegible] برادر [illegible]
ترکش و شعار آن [illegible] با فوجی انبوه بقصد تصرف آن ملک فرستاده و والی محال مزبور نیز بمقتضای
دفع الصایل واجب [illegible] ایشان عزم مقاتله و مقابله او [illegible] نموده بعد از جدال و
ستیز و کشش و آویز [illegible] بر حسنات والدولی سالک درکات [illegible] شده بجهت رفع [illegible] آن مدبر
بر قلعهٔ محضهٔ تصرف در قلعهٔ قرنه که حصن حصین و حرز متین او بود نموده باشد [illegible] تقریب در دفع آن مدبر
که دشمن طریقین و خصم جانبین بود پای ثبات افشرده بعد از فرار آن خذلان شعار بصره و سایر الولایت

را از تصرف

را از بد تصرف او انتزاع نموده نواب کامیاب همایون بنابر رعایت دوستی و ولا امر فرمودند
که رستم خان زنگنه بالقابه بطریق ایلغار جرات فتح مبین انجام آن سرادق سلطنت و جلالت
رسانیده معروض داشت که در دفع اعدای آن دولت دیر بنیاد انقضی خدمتی از دودمان صادق الولا
بمنصه ظهور رسیده بهریک از معتمدان آن سرکار که بجهت حکومت آن دیار از دربار اقبال ابد پایه
بی همال تعیین شده تفویض خواهند فرمود اسعی موفور بذل مسلوک میداشتند بعد که الفرکین ملک تعالی ممتعوق
بجوار رحمت ایزدی منتها سلطان سلیمان در حینی که مشغول دفع کفره فجره شده در زمانه معهود ختامه
که نزد نواب خاقان طوبی آشیان فرستاده قید فرموده اند که صیانت محال متصله ممالک محروسه ایران
بنابر یگانگی و یکجهتی در عهده بندگان این استان باشد و از این قرار ان والله تعالی تا انقراض ادوار
ازمانی باید که همین بنای ارتباط حدتان مصون و محروس بوده رعایای طرفین و سکان جانبین
در سایه دولت این دو سلطان عادل که ظل الله فی الارض اند مرفه الحال و آسوده احوال و
خوشوقت و منشرح البال بوده باشد و برای دستور اعظم اکرم واضح و لایح است که در هذه مدت
مدید و عهد بعید که سلیمان بدنهاد سر از طوق بندگی و قلاده سر افکنده گی آن سلسله علیه
کشیده تصرف در ملکاء شهر زور و توابع نموده و باب فسادی بر چهره ساکنین آن حدود گشوده
بدستیاری غفلت آن مدبر را ایران داشته که متعرض محال مشهوره ممالک محروسه شده و بدین
سبب تفجای الضرورت قبیح المحظورات امرا و اکراد اینجانب چند بین قبل از این در صدد مدافعه آن
ملعون در آمده بوده و فرمان والا با سم پادشاه اسلام پناه رسانیده و نسبت وقایعی که او نموده بوده
اینمعنی بظهور رسید و وزیر اعظم و دستور مکرم سابق معتمدی جهت زجر و منع آن بدکیش عناد اندیش
و تعیین حدود محال سرطرف تعیین نموده و مجدداً جهت سد راه گفتگوی طرفین در سرحد داشته روانه شد

بنای نقض عهد [illegible] از جانب [illegible] سرحد ایران

و آنکه حتی الکنون آنچه قرارداد طرفین بعهد تراضی شده هر روز در صدد ایقاظ فتنه و فسادی باشد
و بندگان اینطرف بملاحظه اینکه آنچه آن مدبر در تصرف دارد متعلق به پادشاه اسلام پناه است اگر
بعنوان تغلب متصرف شده اگر بهجوم عام در صدد ازاله او در آیند رفته رفته مبادا نقض عهد سرایت
نمایند کف نفس و ضبط می‌نمایند و القای مفسد چنین بر طریقه شنیعه سرکشی و نافرمانی حکم مرض
مسری دارد که باطراف سرایت می‌نماید و چنانچه مسموع میشود در بعضی اطراف اکنون هم سرایت
نموده جمعی از اعراب بغداد دایره بتعیین امیر پاشای آنجا تنگ نموده اند بنابرین مناسب شیوه
ایتلاف و التیام آنکه من بعد کارگزاران آن مملکت و الاشان بطریق سابق اهتمام تمام در ازاله آن بدفرجام
بعمل آورند و بسبب عدم اهتمام آن منحوس بد انجام را خلیع العذار بگذارند که مبادا آن شعله جهان سوز
مشتعل و آثار آن بسایر محال طرفین منتقل گردد

صلی الله علیه و آله و صحبه
بعد از حمد جناب کبریا و نعت سید دوسرا و علی مرتضی و آل اطهار بر مرآت رای بیضا ضیا که از
اشراقات انوار غیبی مستضیء و مستنیر است منطبع میگردانند که پیوسته پیش نهاد خاطر خطیر حقایق
اساس و ضمیر منیر حقیقت اقتباس آنست که سنت سنیه پدر بپدر و قرن بقرن معدلت آیین سلف را
که از تشیید مبانی بنای دیر بنیاد صداقت و اتحاد و ترصیص اساس قواعد مودت و وداد قدوه و
اسوه دانسته با دوستان آن پادشاه اسلام پناه خورشید کلاه و تسمان دستگاه دوست و با دشمنان
آن خاندان اشرف عزت و اعتلا دشمن بوده سفارش سلطان جنت آشیان سلطان سلیمان خان
باتقانه را که در حین اشتغال بغزای کفار و دفع و رفع آن گروه بدکردار از بلاد ثغور اسلام حفظ ثغور
قریب الجلای ممالک محروسه را از نواب خاقان جنت آشیان نموده بودند منظور نظر اعتبار داشته در هر باب
بذل جهد موفور میشمود به نهج قدیم مسلوک میداشتند سعادت توامان که کمی ضرر عظیم نافع و مانع که سر از ربقه

اطاعت

اطاعت و فرمانی آن خاقان سکندرشان بپیچید و لطف القیام را بدست سرکشی و خودرایی
برچیده از مستی باده پندار و غرور اراده تصرف در ممالک نیز دیگر دور نموده صفر برادر
خود را که تیر روی ترکش آن بداختر سرکش بود با جمعی کثیر و جمعی غفیر بسر والی حویزه فرستاده و اهل
آنجا بجهت دفع جاین این امر با سید عبدالله ولد خود را با گروهی از شجعان مقابله و مقاتله
او تعین نموده و بفحوای و ما النصر الا من عند الله صفر از دست سید عبدالله بن
ضربت ناگوار بلا دیگر و بوار چشیده سالک درکات سقر گردیده سپاه والی الغالب لغالب جد بغایت
قراری نموده چون پای ثبات مانع از جا بیرون رفته تاب صدمات آن گروه نیاورده
دیار ادبار گردید و والی در ثانی الحال بیرون مانع و مزاحم داخل بصره شده قریه جزایر و سایر محال
آنجا را بحیطه ضبط و تصرف درآورده و دشمن آن خاقان رفیع البنیاد در اینکه سپاه منصور آن
پادشاه اسلام پناه بتجسم تیغ نمایند مغلوب و منکوب شده‌اند اکنون این دوست صادق الاخلاص
بلوازم والبته اگر شاهد اثنید عار را بر منصه اظهار نشانید و گوهر این مطلب را بر طبق اعلام
و مکشوف رای رزین سازد که حصول این مرام از راه تصرف در ممالک متعلقه آن پادشاه
گردون علم بعد بلده مونت رحمت و لعب سپاه آن پادشاه اسلام پناه را از اعناق
حدشکن داران الطرف بسرحد رسانیده الفاه مزبوره کما کان نسبت بلازمان و کارکنان
آن خاقان بلندمکان دارد و هرکس آن دربار اقبال و سده جاه و جلال تعیین مقرر خواهم
فرموده که والی تسلیم نماید و بحمد الله که از سنوح این امر رفیع این خیراندیش و دوست صداقت کیش
کالشمس فی وسط السما فروغ صدق بخشید که آنچه رئیس السلاطین سلیمان حشمت مهیج محاد فبار معوض

دسته نعو بخور ارموز سرابه آن مله شالسته بازخوراست وعتابست وحین ان معترضی کاذب الکالطین الذی یکارفار حسیده وبسبب تغافل بنده کان آن بار ماه غیر یا معان دلیر کردینه شایسته طریق حزم و احتیاط الست که لوت وجود لئن فتنه گرد حامل نامه محبت عنوان رستمخان باتقابله عرض بعض سخنان دوستانه ماموریت بمسامع جاه وجلال التیامه کاف گرباس گردون اساس خوانده رسانند

کللم ابتدای و نوز منتهای اول اول و آخراسم شریقه بلایق و سزاوار کردلورکم احتیاج کابنات کوکبی نوزنك طلوعی و برجوجی لفظه واحد اثنینه واقع ادلو لوزوحمد وثنای للالتعد وللتحصی اول عارس و جهانی و جانی و مورق اوراق زبانی مثمر ثمرات بیانیه شایسته که لدلورکیم قفران عیبانی فصاحتیان مهر و ماه بدیك لخلد وار زرلکاریك موالید وارکان و ثوابت وسیاره اشتهابرله کلزار جهانی وجوده کتوردی و انتخاب دیوان قدرتینی که وجوه ان خاکی بنیان دور ترکیب نبید مفاصل و مقاطع مفاعل و ترجیع اصوات و رباعی استغفار و مسنوع خوف ورجا ور بحر طویل تمنا و مخمس حواس و مسدس احراس و غزلیات تلعق و مستنرلفنق سبرله اتمامه کتوردیکی اول حدیقه حیرت افزا انظاره سنده حدیقه دقیقه بین کروبیان و بهو دیوان انجیار ازمن مطالو سندن لفوس ناطقه تحیر دلشان زبانی درکل وبی ذیلن بخواص تحقیق نظر بده بر حبابك یوس صدق لبریز کوهر درخشان و غریق بحر تفکر حیثمه سنده بر قطره بیر دریای بی نهایت و بایان بیر چشمه دیلن و رباندن وصف اشیاء اجزای زلال بیانی بیر توکانم بسوز و محلس تدبیر دقایق قدرتنده محفل انس حیرت و انذاریه لغوز بغوز لقائش طلی قلم قدرت

سر لقینه

ناطقه

بو لم الوجود

بيرلر لاجورد سپهر وطلاع خورشيدلي لوح طمعيه نقش اتمشدر و صدر جانفزاي امرکن که قافله سالار
وجود درکاروان ممکناتي منزل شهوده ايتوريمش و نفحه لبالب رواحي ولمزين صباح بالابتهاج
باغبان صنعي خيابان طوائف امکنه و اقصور بديع ابداعي قلم تقديرله صفحه وجوده حکمتي موکل
کوزنيه آسان ايشيلدريلک و قائمي مرکلك حدوث و بوزو رشته سردرکم جراغ عقل و درايت بيرله
دلگواز ايولو نور زيش سالکي خرخ کردان کيبي اول کعبه ده ملاذنا ايلرينک پاسينه دولاب و
جداول وجلريده زلال آب روان دهش سبزآسيمه ايک لو ملانور خيال طويل الباغيک درست
تصرفي اذيال دريافت کنه ذات شنديک کوتاه و يوز نغمه حسن ادراک ياب اذهان عنق تفکريده
محبوس زندان جاه عقول کوزللري تماشاي نغمه افتاب صنع ايلاي کن قرار لوب خفاش کبي
ظلمت جالنده سرکردان قاليمشلرو فحعم طايرلري که اسمان جولاني ولامکان مکاف دولريم
ارتفاع پايه تصوريديلک قنات سان کرانديشه رخا زنده ايک اول معشوق حقيقي طلبده
کردان جرات شعار جلادت اطوار کسست لق قليجي نيک کسرلکن لق سناننک
اثري لوز شيجي لق اني سلک سلکي و درجي لق او خي نيک سلکي جرکس بوک لري يا شيي
فللين عنايت بيغايت ساحه نمه اميدوار لولوب بيکسون کيم اول شجاعت اطوار بلکسن تکين
اولدوغي دورجي لتق داور که صفات حسنه سي مکرر ذات همايونه عرض اولوب نوص يادکانم
شول عمده الاشباه رعايته مصروف و معطوف دوريا وجود لکه لوات همايون بريک نخس کبت
لرتربيت ايتدولي اداره سي اطراف واکناف منتشر والمشدور جهت يک اشتد احکوس
همو نمدبک بردار سال عرائض سرايه توسل اتميمس که اول زبده الاشيا بيک باعث سرفرازلقي

اوله شمدی عنایت شاهانم اول شجاعت اطوارنك شامل حالی اولوب خلاع فاخره وانعام بیحسابانه
آت ویراق قوللتم رفعت پناه رستم بیك بیزنك اول جرات شعاره عنایت اولمشدر توقع
شاهانه واثق اولوب بخشش کیم وقابل آدم لرکه بادشاهانه بنده لقیمه یاره اگر رفعت پناه مزبور دادی
ایدن وقتده حاضر اوله اوزآدمی بیره شیروانی بیگلربیگی ماننکه ارسال ایتیوب
که ایالت پناه مزبورآدم قوشوب درگاه خلایق پناهیمه ارسال ایده واگر اول وقتده مذکور اولاد
اینا حاضر اولیه نیجه نیک سعی هروقت تحف آمدرسه ارسالکی وسیله اعتبار بیلوب مابلغ
اینمه چون معروض اولدی کیم اول رفعت پناه وشمال ار القنده قان قفنه سندن کوتیری
لقار واقع اولمشدر فرمان همیونیم ایالت پناه سرچالی خان اسمیه صادر اولدی کیم اول
مقدمه ده منظور وعنوب درگاه اول رفعت ومعالی پناه نیك آدم لری قلدر اوله اعزاز واکرام ایدوب
شیروان بیگلربیگیسی باباکه کوندرسنك عالیجاه مزبور آدم قوشوب بونیدن صنکره بیرنوع اخلاصینی
ظهوره کتورسنك موجب ازدیاد عنایت بیکرانیم اوله
لکانلق والیتام بهارستاننك ازهار تحفه ومهوت بوستانی بیك الوانلرکی محبت ملامنك ساغر
سرشاری اعنی اعلیحضرت آسمان رفعت قضاقدرت خورشید طلعت مشتری رایت واو درایت
جهانبانی وشاهریسی نیك طرازی سلطنت وجلالت اوزنکی نیك پایه فراز غزاوت وجهاد
شمشیرنیك کسری ظلم زدایلق خدنك بیخطای نیك نکانکی وهبری فرنیج وقالت جدآلودسی
نیك جون برآسی نیای جد واعتلا نیك مسند پایه سی شهامت وقالت آجانی نیك سپر
مرصایلی عالم آرایلق بهارنیك سماتی واپلی جواهر مخزونه لطف الهی نیك خازنی جهاد مطلق
العنان کامروانی زالارضی سلطان البرین وخاقان البحرین ثانی اسکندر ذی القرنین
خادم الحرمین الشریفین باطلاب ماعدل الاحسانی تاثیر اولوبه بروآلدمتان لاازال کاسمه مجهز

انلك نامه

انک نامه میمونت ختامه مکتوب صداقت اسلوبی که دست الفت چیده سی و نظر قبول سرکزیده سی و
مصفا و تعیس لی کلبه سی دور سر ساحت منحمی و ترمان سعادت مشحون دن ده که بنت المعمور
حصول مطالب و مآرب الوانی بمقالید الطاف خالق انس و جان و صنایع بدایع تمین و
اسمان بیرله اولیادت الت ابدمقر و ممیز جهه سنیه کشفه و مطلب رعنق لباسی شاد اقبالمز فابتنه
جامه فرسود ایدن صحرای منافرت سواردی رقبه فرسو درلقه اطاعت و سرچشمه عذب سلسه لق واردی سی
اولنلرمت صهبای عزت و فراغت ایکن زبان دان زمزوده ساقی رحیق اتحاد محمد الاقران
اسمعیل اقا زید قدره وساطتی برله نشر روایح مصادقت و ادراره کاس محبت ایدوب بالجهت
لق کاخن عنبر شمیم و دوستلق برین غالیه شمم آبندی و نول مکتوب ناطق که فی الحقیقه حجاب
بیوننه قالق ایدن لسان سخن کزار و بیان صدق شعاری برله درستلق آسالی مشید و صداقت
نباسی مجدد ایلدی حقیق اهل کلذار بمینه بهارتک روایح سکنه الفواح و نسایم روایه السماسندن
سوله استشمام اولندی که کثرت نشیب و فراز طریق مباعدت و صعوبت فتح عمیق موضحه حریم
لطاقت دن دور اولاندن بیرمنت مدید و عهد لعید الفصا لوالمسی لیندرخاطر محبت ذخایر
وضمیر اسنا مناظر حظوظ ایندی صحت دلالت کامل التحیات کمعتیذ علی اقرب الحال استجار و
استعلام اولنه و رفعت معانی بناه قلان کونکل خیر انتما ولدر محبت اقتضا بامور اولان که احمال
ولقال زاید بمقیدا و لمیه لو جدت لازم المستتره قیام ایده و شاق و ارتحالدا مقتضا سحیه
بیخبر اس سبب ایلی کتنه جامه ثبت و ورانقونه صبح و شام نورند و دربرده اصطبات اخاص
دکاه سعادت اختصاص ایبق ارساله مخصوص اولدی
حدیقه کثیره الازهار موالفت و مصادقت و روضه نضیرة الانوار دوستی و مودت ازرکی ایبر خاتمه

اوصلی خفی ... عمر ... در ... عاشق ... ولا ...

متکفل ضمانه منشیان سلطنت و شوکت و جلالت پناه حشمت و نصفت و معدلت دستگاه شهامت و بسالت
اکتناه چراغ افروز سلسله چنگیز خانی واقف رموز رأفت و لعدالت آفاقی المختص بالطاف الملک المنان شمسا
للسلطنة والشوکة والحشمة والنصفة والمعدلة والابهة اوزبک محمد خان سرسبز و ریان
گردیده بعد از اکثر ازمنه نشر نسیم صدق و صفا و مودت و الامنوقه ما بین بتجدید و تکمیل آن را اعتبار آلفه و مثل
اندوخته گردانید و حالا وقوع اینها نیز بسبب آمیوستان دوستان خیر اندیش آستان و ولایت نشان شهید صادق
الحلاده مودت جناب ابنه الشعاری که در باب رعایت خاطر مرحوم خوانخسم شکور و شریعت و فضیلت پناه
افادت انتباه قاضی عبدالحمید آگاه اراده طواف بیت الله الحرام و مرقد منور مطهر خیر الانام داشته خصوصاً
استسعاد بتقبیل آستان سعادت نشان بندگان اشرف اقدس ارفع امجد همایون اعلی و حصول فرمان
والاشان معلی باسم امرای عظام و ولاة کرام مستمله مراتب مشار الیها در ذهاب و ایاب و غلبه جنود
مسعود بر کفره قلماق بدفرجام مردود به نیروی حسن عقیدت آن سلطان والاشان بابن دودمان
خلافت مکان فرموده بعد حصول مرحمت خواست شکور قبول و وصول بدرگاه جهان پناه و سده سینه گردون اشتباه
اجابت دعوت ارجعی و در اثنای طریق عطف عنان بفسحت عمیق عالم بقا نموده شریعت و فضیلت پناه
که حامل نامه مودت ختامه بود شرف تقبیل آستان و ولایت نشان و جلوس محفل خلد من کل ابنیت
عنوان سرفرازی یافته بر طبق خواهش آن سلطان عظیم الشان شمول انعامات خسروانه و محفوظ الله
صدور فرمان واجب الاذعان بنحوی که زبان زد خامه خارق البیان شده بعد گردید و چون ملاذ مرحوم
مذکور ارشاد استمالت نحوه که حامل نامه والا و فرمان معلی بندگان اشرف ارفع همایون گردند آن اشرف اعلی
بعد از مراجعت شریعت و افادت پناه مشار الیه بتحمل آن شرف نامه همیون پیرایه اختصاص خواهند رسید
چون در طی آن منشور الادب ائتلاف و التیام اشاره بآن شده بود که چون اخلاص اسعد آن سلطان والاتبار

در انجام

در انجام خدماتی که صلاح دولت طرفین باشد سعی موفور و جهد مشکور مبذول خواهند داشت لازم نمود که شمه‌ای از حقیقت سپاه
نصرت شاه دریا جوش سیل خروش که درین وقت و زمان لشکر آراده یکی سردار ظفر شعار سعادت نشان بقصد تنبیه
و تادیب ادبار ترکستان روانه صوب صحاری خراسان شده چون موج بحر بیکران بر سبیل تعاقب و توالی
روانند صورت بحر بر باید آن دامنه تلی در حیله ولایت آن کم گرده راهان بعضی از اوقات نصرت
آیات کرده از جانب نجیب السلطنت شاه تیر او خان عمدة العارفین بهزاد گفته بود در مرآت ضمیر منیر
خورشید نظیر شیدگانی اشرف اقدس جلوه استحسان خواهد نمود پیوسته با علام مرغوبات خاطر محبت ذخایر و
اشعار ملفوظات ضمایر دوستانی الا مسرور خواهند ساخت
محمدت بیرون از قیاس مولف القلوبی را که از التیام دو حرف کن بیگانگان اضداد را بجا با هم در مقام
توافق داشته از جانبه خانه صنع لباس التیام پوشید و تریاق اکبر صلح و صلاح مزه این جمع لیندی را که از
زهر جانگزای وحشت مسموم بود با صلاح آورده در آراستگی کشور شهود و جهود و جفو باقصی الغایة کوشید
و برشته متین شرع مبین علت غائی وجود انسان و ماحصل ایجاد زمین و آسمان رسول الثقلین و سید
خافقین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اوراق پریشان اعتقادات و اوراق مختلفه انسانی
را شیرازه اتحاد بست و بیروی اکانتی و موافقت غزات سلیمی بنیان ثبات و قرار خاقانی دین
مبین و معاقل ملت متین را لوازم شکست و مفرح روح افزایی اعدا لیت سلاطین این نیز که از اجزای رضا
جوئی خالق و خلایق ترکیب یافته جانی داروی مزاج فاسد ایام کردانید و ازین شهد افزا مذاق خیراندیش
لذت شناسان محاولا جهان بحلاوت راحت و آسمیر احتیاست سانید   مراد وارسید سرو برین نغمانی
که آراست از عدل باغ جهان   رهی عدل سرو حکیم علیم   که روشن کند شمع گل از نسیم   به بیش باید
لاله را داد حسن   که از شعله دارد به بر پیرهن   ز عدلش چنان شد جهان بی خلل   که آتش کند آب را
در بغل   لله الحمد و الثنا و منه الابتدا و الیه الانتها و بیده ازمة الاشیا و الصلوات السلام علی محمد

رسوله ما دامت الارض والسماء وعلی آله واصحابه الذی هم شموس الضحی وبدور الدجی وبعد بر ضمیر واقفان
دقایق عوالم امکان وسوادخوانان نقوش جریده اوراق حسبجان محجوب ومستور نخواهد بود که بنای ثبات
وقرار این کارگاه رفیع اساس را کارکنان بینش گاه امکان بر الفت واتحاد نهاده اند وبالش مفتاح
الهی ابواب نجاح وفلاح بر روی آمال وامانی عالم وعالمیان گشاده اند وچندین هزار قافله ازهار
رنگارنگ وانوار گوناگون که هر ساله از زاد بوم عدم بعالم ناسوت آمد وشد مینمایند ومدار اقامت
در کمال انشراح بال وشگفته روی در صحن گلستان میکشایند از نتایج حسن ائتلاف والتیام است
که اتفاق خاک وآب باعث بر آن گردید هرگاه تالیف این دو جزو بی اراده ولطف که در دیده
بصیرت ارباب حقیقت صف نعال نشین بزم هستی اند منتج چندین آثار عظیمه وامور غریبه گردد
پیداست که تآلف وتوافق اساطین سلاطین صدرنشینان بزم برتری وبرگزیدگان اقلیم بلند اختر پدید
منشرم قسم آثار حمیده وامور جلیله خواهد بود لهذا درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که اوزبک بادیه
ترکستان بوجوه ما مفتخر ومباهیست بمقتضای امور ملجئه وبفحوای صدق انتمای اتقوا الله و
واصلحوا ذات بینکم تمامی همت والا نهمت مصروف ومعطوف بر آن میداریم که پیوسته مرآت صفات
ومصادقت از غبار نفاق وزنگار وحشت مبرا ومعرا بجهت عموم ناس باهم در مقام استیناس باشند وچهره
اساس واطمینان را گرد جهانیان معوق بپرورد خواسته درین آینه جهان نما نمایان فرمایند وعمده الاماثل
والاقران حسن قوش بیگی را که از طرزدانان رموز مصادقت ومعالی بیعت جهت تشیید این مرام و
تشیید مبانی ائتلاف والتیام بدرگاه بزم الدوحفل معلی اعلیحضرت والا رتبت سپهر منزلت گیتی جاه
بالقابه فرستادیم مطالب این مدعا که باعث ارتفاع حال وتیسیر مآرب یگانه ویکجهتی گردانیده بودیم سلطان
والاشان خسرو سکندر سریر سلیمان مکان تیراقتدار نسبت با عظام واجلاد کرام حضرت ایشان جبهه
انشراح بال وحصول امانی وآمال عموم خلایق ورضاجوی حضرت خالق قبول آنحضرت ومیت ایم
فرمود امارت پناه مهدیخان سلطان حاکم مرند بجهت ترصیص این بیت الامان جهانیان

این امر

بمعرض اعلای

بمعماری وعدالت شاملهٔ سلاطین ذیشان سر رفعت باوج کیوان افراشته روانه خسته اند در وقتیکه
منتخب ادوار قرون و خلاصهٔ حرکات سپهر نگارگون قوانند بهوش شاهزادگان و آتابیقان و امرا و
اعیان و صاحبان اختیار این دو دولت در بارهٔ سریر سلطنت و اورنگ حشمت و ریاست کمال جمعیت داشتند
شاهد این مدعا بر این حصول پوشیده و این وثیقهٔ انیقه کفایت خامهٔ وثوق و ربوع گردید تا
انقراض زمان و انطرف دوران دستور العمل سلاطین ذیشان توران و ایران بهم باهم در مقام
توآلف و تصادق بهم باشند و در تخریب بنیان دشمنان این دولت عظمی و دو ملک فسیح الفضا و از
عام الوف دشمنان خاک زیاد بهم باتش دوستی معاضدت و مظاهرت یکدیگر کوشش نمایند و ملک
آوان دولت زمان سلطنت این دو والاجاه قدر قدرت الی اخر الزمان این دو ملک وسیع
از آفت و آسیب قتل و غارت و نهب و یغما یکدیگر در امان بوده مراحم رعایا و برایا هم بگذرند و اگر کسی
از طرفین از دشمنی روی نماید در امداد و اعانت او بقدر توان و طاقت جهد المقدور نمایند و این وثیقهٔ
منشور الاود و دستور العمل دائمیه متعرض محال متعلقه هم نشوند و هرکس در نقض عهد و پیمان سعی نماید در زمرهٔ
الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ داخل بوده مورد لعنت الهی باشد و لوای این خیر
مستقر و این مستمر رفد کار فرخنده آثار این دو برگزیدهٔ حضرت پروردگار و ملاذ و ملجای صغار و کبار مادام
اللیل و النهار واصل گردد فَمَن بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ
والصلوة والسلام علی محمد و آله ظاهرا و باطنا
خضر خامه که در ظلمات دوات بلد چشمهٔ حیوان معانی نیت بوسیله لب سیراب ساختن لب تشنگان بادیه
مهاجرت از ابر نیسان درر نیسان این لقمان فصیح البیان بهموله خستگان دلو دوای جارکان دلیل باد دواز جانب
ساحتی که مصحوب منزل ابهت الله و شاطر رضا علم حق و ابا ریاست ... در بلده سمنان و
دیگری در قریه اکس المدلقولق لعاقبت وقتی الی دیده مشتاق را روشنی بخشید امید که دست بوس شریف

که پیوسته در تحت قبهٔ منوره رضویه از حضرت عزت مسئول بود میسر گردد هر چند که از عالم بنده نوازیها در مکتوب

هدایت اسلوب مرقوم بود مانند گوهر آبدار از زیب گوش اطاعت و انقیاد گردیده حبیب و مخدوم من اگر چه تو شبیهه

بودند علی صدق و تحقیق نوازش بیت الله الحمد والمنه از در شیوه ملایمت و دوستی و فروتنی و تعمیم مهربانی

نسبت به نیک و بد و خوب و زشت دقیقه فرو گذاشت نمیشود اما حق امراض مهلکه با دویه مجربه رفع نموده

و معالجه حقد و حسد و تداوی بعض اهل عناد به تریاق اربعه مذکوره امریست محال و بیرون از

حیطه احتمال است بود که شیوه کم حرفی و سکوت نیز اگرچه معلوم است اما با سیلاب زبان هاجو سیلاب آسا

از قبیل حاکم بر توقف برگ بید در حین وزیدن باد بهار است بر ضمیر منیر که مرآت ظهور سر دلگمان [illegible] تحقق

حیثیت است مستور نیست که بنای حسن و قبح افعال و با سلاح عفو از ارتکاب ناپایست حیله نگارش

یافته بود هر چند محقلت چه تحقیق از سلسله التکلیف خارج است و این مطلب تزیین التبوت [illegible]

که او را با جبره دستی آن بهای ثبات و قرار نیست چنانچه این بیت در رگهایت شرائط مشعر برانست

مصرع بخاطر رسیده بود   داد از این طبع زشت هیچ گوی   آه از این آب تلخ حافظ در نعوت

چرا که حافظ مطلق نگاهدار زبان از هرزه درایی و تلاش خواهی نماید دیگر چاره نیست اما المعاقد

لطف انتظار تاریخی که دامان نامه اعمال الحمد این وبال شده هرگز از علت ناملایمت هیچگاه حرفی

که باعث انفعال خاطر تو شود نگفته و بلکه در شیوه تواضع و مهربانی افزوده و پیوسته مرکوز خاطر آن بود که خاطر محو

را مامن عاقبت السنه از نیک و بد بحرفی متعلم نشوند بهاتین ولی نعمت حقیقی جان فدایش باد لحظه

نمی گذرند که هرگز مستمع نشوند که فلانی در باغ فلان و حرف میزند و خنده میکند بر ارسینه متعدد و میباید حال

بتوفیق الهی چنان شده که با وجود بر ارسینه نیز با متعدد ضبط خود میکند و لعل الله غلبه شکر و فقدان هوش

اصح از دوستان تحقیق میکند متفق اللفظ میگویند که اصلاح حرفی که دور از عالم مشتاق نزدیک باشد نگوید

نشد و ملالم از ربط و نسق متقابل بهر حال چه درد و غم خدا التوفیق دهد که زبانی عرض نمایم

انکه سیادت و ایالت پناه نجابت و حشمت دستگاه

معدلت [illegible]

آب روان بحر گذار از آنجای خطا مانند بیداد جهان گذران برخرد میخوانیم درجوف زورق برباد
افلاک تنگ دل از ضیق النفس دست در کام نهنگ افگنده بود و بیابانی گذار خستگی و ناتوانی مانند نسیم
که عصای غبار زمین گیر فرسوده است ناله حزینم بر پای بیدار دار تا تیر آه نیم شبی مانند چشمهای حلقه کش
دل گداز جگر لهرام سرد است ولی دو حدت چند دیگر شرار اگر قطره های اشکم بدریا میپیوندد مانند
گوهرهای غلطان اند هم فرد است حالا بی اتفاق ناخن کو هیچ خبر لاقی بخود و اگر حدیث حور و رضوان در میان
می آوردم از دستی نگاهی وطن را مانا راجعاه استراحت روزمانی منزل را حلقه دام آفت آه صعوبت
گمان میکردم که اگر چون آب دریا که بپای سحاب اوج نما میکرد و مسافرت اختیار کنم بغربت گرایی الحاصل
چون گوهرهای لعل بشرق آید و مانند گل که غنچه از تنگنای شاخ بیرون میریزد از رحمت بصحرای دلگشای
غربت کشید چون غنچه این گره تنگی دل میکشید غافل که بهمه جا از زمان لیالی و ایام دو کینی و همه وقت
محتاجیان حوادث گذشت امان خود به چنین اند گفتم که از وطن بغربت نشستم خود رحمت
مانند لعل و گوهر شهر بیا غافل که دیده‌های سپهر ستیزه کار دارد همیشه چشم بر وقفها ما
مانند گوهر که زدریا سفر کند سوراخ شد دلم زوطن تا شدم جدا باری اگر قباحت فهم را حد
باشد از حد گذشت و از کجا تحری گیریت الکلام گسسته خامه غبار ملال بر خاطر آن مخدوم نشست بیش آن
مینماید که بجو نهایی رنگ بر قلم کلمهای الثنیس مطلب را که مانند گل چراغ که آب از چوب شعله میخورد
برده مانم و بسمند خامه را در هوای این شعله برق خرمن طاقت شنوند گمان میشود بال فشان کرده ام
حاصل آنکه از سرد سپهر گیتی افروز والکن فرائض این چشمه ابی کشت راحت و غنچه لعل گلزار
شوونما و طوطی خوش الکلم شکرستان صفا نمک مائده خوش گفتاری شراب حوصله بردار کار گوهر شاهوار

صدف بیمنائی مصرع رسای فطرت بلند و طبیعت عالی شمع فروزان فانوس دل و دیده جوانی راحت
خاطر مطمئن و دل آرمیده لنگر سفینهٔ دل طوفانی بحر اندوه سرمایهٔ شگفتگی روان افسرده خاطر محبت
پژوهی گلدستهٔ بهارستان زندگانی میوهٔ شاداب حدیقهٔ کامجوئی و کامرانی کلید قفل دیده از جهان
بسته اوراق ابتر دیوان حیات را مفرح پرحسته(?) مومیای شکسته دل بیقرار نسیم گرد سرداز(?) دل پر غبار
مردمک دیدهٔ عیش من طراز نقش بدیع بساط انبساط بلبل بوستان آرا حدیقهٔ سخن شکرین طوطی گویا گلدار(?)
سیوابهای(?) کاشتن تخم محبت را زمین قابل انتخاب مجموعهٔ شعر بدین گفتار و تماشا نشانل حلاوت شیرهٔ
حیات باطل السحر شگفتنهای گوناگون جاذبات نسیم ریاحین بهشت انتظام و ساختن نمونهٔ بلبل بیمار رفته جوانی
عنبک(?) شبای قوت بازو و توانائی مفرح جان افسرده در دل غمگین صدق زندگانی این جاد شمن ارکو(?) شوق و آخته
دل بیقرار لانعمه بود که آمد در حصار زیدل متاع صبر و راحت بود حراجت باسود دلرا بمکان ان طنبور آهنگ
دل را تار رسای افزای مغز کار تیر دل از راه دیده مغز زم انتقال النعمه برگزیده چو محسون لکم تار رسا
میکردم زد دنبال سهر وادی عملای جان حق قوت روح و نور دیده ام دی نه هنوز تازه نهال وجود کسی
شانمآ سر سبز و غنچهٔ گلبن هستیش در گلزار وجود چشم باز نگفته بود لطائف وازدون(?) لوربنده بخت بوم
ناکامی بصرصر ضیغه(?) از پا درآمد آری روشن است درد یاه سرد قهر روزگار نازک سرشتان را
تخمیر و معجود از بوی گل و نکهت سنبل باشد بالی ثبات نیست قسمت پیمان گلست از جهان عمر دراز
میوه آتش از سرکیا ملایم و داغ شاخ کرد زو نیم یا مرساه یاد که اند در نگارش این مطلب با خامه تیزم یا
چل معزبان تهمت سیاه که حریمه جو بر یکی انسیای نا شنید با نامه و نیز هم زبانم بریده یاد که با وجود دیدن
چیزی از نقل آن خون در تنم می افزود و نگاه در چشم خامه ام میمرد بتحریران نیز اقدام می نماید چه سازم
چه کنم شکوه از دست کسی نیست گه فریاد کنم بار بیمانان که هر عضوی از اعضا از بند ارتباط الا نهد(?)
برآمدن دارند پیوند آمیزش دل از هر جزوی از جزئیات گسسته و رشتهٔ خواهش از همه در تعقل آید

ابلایم(?)

اوراق

معدلت و نصفت انتباه عمدة السادات والنجباء الکرام نظاماً للسیادة والنجابة والایالة والمعدلة
میر مظفر امیر حلیه خانه دل اخلاص منزل پیوسته بضیاء آفتاب ابدی الاشراق عنایت و
اقبال شاهانه که در وسط السماء تر آید و ترقی اشرق فروغ می نماید روشن و حدیقه بندگی و یکجهتی را
برشحات سحاب درر الطاف بادشاهانه که از بحر زخار سلطنت ابد مدت مایه میدهد گلکاری گلشن داشته بداند
که عرضیه اخلاص مضمون و ذریعه بندگی یکجهتی مشحون که درین وقت بار بار آن خجسته در سلک باریافتگان
ضمیر قدس تخمیر و خاطر خطیر الطاف نظیر منخرط و منسلک گردانیده بود بکمال اثر رسیده خدمات آن
اخلاص قرین بندگی آئین بمنصه ظهور رسیده آنچه در هر باب معروض الطاف دریافت والا و ضمیر خورشید ضیا
گردانیده بود مستنیر بانوار ملاحظه و مستفیض الضیاء مشاهده گشته اخلاص شعار بندگی آثار و کافه فرق ناجیه اثنا
عشریه بمراحم بیکرانه و مراحم شاهانه [illegible] خلیقه بفحوای الامور مرهونة باوقاتها منتظر و متوقع
خواهند بود [illegible] خلوص نیت و صفای طویت سلاطین صفویه انیس سلسله جلیله قطب شاهیه است
دودمان خلافت نشان و اتحاد مذهب تشیع طرفین بر عالمیان عیان و مستغنی از شرح و بیان است
اراده [illegible] والا و طبع معلی متعلق بر آن میباشد که حیثیت این اتحاد بوقوع ایتلاف تازه بلند آوازه
گشته اثمار این پیوند درسته لمعه عزت الصاق سعادت الوار مطلب [illegible] منسوبا سلسله جلیله شرین
گردد و تبلیغ این امر عاد رعهده التقریر مقرب الحضرة العلیة العالیة الخاقانیة بنده زاده
قدیم میرزا مقیم کتابدار سرکار مقرب الحضرة موفق الله تاحین صدور این فرمان جلیل [illegible] الدعا
معروض داشته که بتقدیم آن قیام نموده بایه و جمیع آن [illegible] پناه شایسته آن [illegible] اتساع
فلک شبانی برجوع خدمات بین الاقران سرفراز گردیده باید [illegible] فرمان را با تفاق مقرب الحضرة
مذبور در محفل اظهار و اعلان سرمایه تقریر و بناء [illegible] و الا صدور نامه والا و تعیین معتمد از بندگان درگاه معلی

جهت انجام این مرام لازم باشد بموقف عرض رسانند که درین باب بر آنچه امر فرمایم بندگان و منسوبان اند دولت ابد مدت
دوران عدت تقدیم رسانند انتظار دیگر ذخایر لاالعنایات بعنایات شاهنشاهی معظم دانسته
حسن خدمات و بندگی ذخایر بیشتر از بیشتر بمنصه ظهور رسانند و مطالب و مدعیات خود را بموقف عرض رسانند
که بشرف قبول و حصول تحلی گردد
خوبان کمالیش از هم چمن نو دسته گل برد تو آن از نامه من باغ چمن تا خونده منظور دست
قبول کم گشته‌اند که بخت امیدشان از دامنی های در مقصود کیسه باید به پیشروی کدام رهنما و بلای کدام
بیماراه برادر الملک معنی در شرف قلم توانند برد و بکدام نیرو پای لکعالبود راه تحصیل لعل پاره های
معانی و یاقوت ریزه های الفاظ از بلای ترصیع بالهای قلم تا نیند توانند افسرده یان صحاری گمگشتگی
که موج سراب لاالقیمت آب لقا حر ببلا د و احتمالی که ز لالی کوثر تربیت آورده بیان طراوت گلزار
سخن و هند و اوارگان بادیه سرگشتگی را هم کنجایش را لیلای و ملای دل از کف رفته نغمه قیامت
مترنم نیست راه بصوب مطلب بر برص و قول و حرم میسر ایم آتش در سر دارم که اگر خزف پاره و سنگ ریزه
را بجای لعل آبدار و گوهر شهوار ازمن ستانند مانند شمع بروای بیس پای در بین بلادم و اگر صد هزار
گل و هزار چمن سنبلم دهند دهند دیگر از و بیش همان زخم کاری که بیمارم کام ز بختم مانند دهان بیمار
مرارت امید و پای تحصیل مطالب هم چمن دسته بتعلق آینه فرامش سرنگه بنشینند دید و دل
بکشیده ام که زلال پر بتر یک و بنیاد درصورت سنماد قدلی بری سیماد الفریبی تواند بود و شربت خونابی
بخشنده ام که از تا ساحل خورشید خسارات زهره جبین تشنگی خواهیم توان العزد ادار ابر لشکرای
کام مجوی در دیده خواهیم جبین کلما کلما گرفته بی آب و بی فرزنده ولاشمار سالاب تمارد ببلا بی التفاتم
چون موی های سر بریده دست رنگین لعوارق الالفاکی کر الوظلمی رایان بهارستان کالجی میلانم و موجه

ترصیع

ونه ما ... ۱۱۱۱

از الوان

بربدیده ام چون ذائقه بیمار که شهد و شکر را در ترازوی تمیز نسنجد بالجمله و لیست چادر و
ظلم در دیده بکن در می آید و زشت و نیکو بگردش در نظر جلوه می نماید چنین روشن است
که در شب تار سفید و سیاه را کسوت اتحاد بر اندام است هر گاه جهان در دیده ام تار باشد بر
مطالب مسطور برهان تمام است در نظام میانه مستی این باده بهوش هر دو از خود بر آمده چون
مست لایعقل گم کرده نمیدانستم که این جسم صد هزار رقعه دوخته را کجا انداخته ام و در حلقهٔ
عقول مجرده مانند روستائی بشهر آمده مستغرق بحر تحیر بودم از آن که هر جان لقدم مناسک
حج نمایند و زبان خواهش بندامت مافات کشایند در آن خلوت خاص که کثرت نکهت و بساط
عوام مجرد دست بود شرط کرده شد که من بعد بهوای خاطر گرد منهیات نگردد و بساط خواهش ممنوعات
در نوردد چهره افروخته پیمانه باده را که بر گل سوری برتری میجوید آتش خرمن سنو فرصت داند و از عطور
موجه ساغر شرح تسمیات خواند بجز جای لطریق الحاء از ارتکاب شرب این مشرب مذاب باید محو هوش ایمعنی
نماید و بخامه خیال نیز نسبه دختر رز را در صحیفه ضمیر چهره نگشاید و از گیسو تتای مذهب حق سخف
سیرقانی علتش از سیما ظاهر است اجتناب نموده بلباس هائی که محرم است باید نماز باید اکتفا نماید و از تزیین
لحیه در حقیقت لباس اشتراک بود باید نشست دست کوتاه سازد و تا مقدور باشد اوقات خود را صرف
مرضیات الهی نماید هر چند بی توفیق تر از آنست گمان راسخ ایمعنی نخود داشته باشد لیکن از وهب
عطایا چشم انتظار که بعنوان چه قبل از وقوع این امر در ایام شربان جاری شده بود که
سالک شمع راه بینش دل در لقم ایانه توفیق توبه یافتم اخر با این چراغ توفیق استقرار این امر باید
و بامدادی چه جمیل امر زیبا گوار را بر خود گوارا سازد اکرم الاذن ان شاء الله نیت در تنقیح امور
با وجود تیقن انکه نیو کوار و میفرازی را لشمره بنت اضطراب و بیطاقتی نماید و در جزع و فزع پیوسته سلک
چون از دیده کشاید آنا چنین بنهک تامل کلمه منحو آن مسافر ملک هستی جاوید و در حقیقت جامه زر خلقان

عاریتی کالبد را از دوش افکنده کسوت جدید بیداری در بر کرده بمنزلی که راه نوردان راه رو بجه آن کامزن است رفته هر چند از حیات باندازه خواهش خاطر تمتع نیافت اما چون هر دو نوبت گذشته و آن راه را به بیداری سپرده باشد بعون عنایت پروردگار روان پاک آن طاهر حدیقه قدس پیوسته است تعالی توفیق امری را بکار بندد تا بیاید کرامت کناد

جواهر زواهر حمد بی حد و لآلی متلالی ستایش لا تحصی و لا تعد که کفه زبان و میزان از کشیدن آن قاصر و بازوی توان از تعقل آن فاتر شد نثار سرای کبریای مالک الملکی که مقرنس حجره کبود از سعید ستان عظمت و جلال او کاخی و شجره بدیعه الازهار وجود از گلشن زمرد آفرینش روائیست صحرای انتهای قدرتش کن و روشنی اذهان دانشمندان چراغی در راه معرفتش نهاد و عذر کردن اضداد را از جامه خانه صنعش لباس اتحاد تالیفی خلعتیست شایسته بر دوش و میکساران میکده عرفان را قدح ها پر باده ایست ملام در جوش از زبان شیرین سخنان شکرستان شکر طرازی از خوان نوالش انگشتی شهد است بکام کشید و آگاه مستان اگاهی باده الست بجام سیه رسیده خدای که فر شیرین در بحجوش گواه مطلق آمد و بر وجودش وجودش هر همه موجود قاهر نشانش بر همه بنیده ظاهر و نقود درود نامعدود و صلات صلوات نامحدود بدیه جناب سید کونین سرور ثقلین شهریار خافقین ثمره شجره کلشن ایجاد نتیجه صغری و کبری مبدای معاد آفتاب جهانتاب آسمان هدایت آب بقای چشمه سار لطف و عنایت محراب مسجد عبادت ملایکه مقربین سحر خیر لیلة القدر کنت نبیا و آدم بین الماء والطین در خشان گوهر صدف برتری آفتاب جهانتاب آسمان رفیع الارکان رسالت و پیغمبری سوار گردون جنیبت شعر خجسته اثر لیلة شرح پیشوای صفوف ارواح متعبدان مسجد اقصی مصطفی پادشاه هر دو سرا آفتاب جهان مخبر و علا حکمت حق جو بخت بان جهان لمعه الست خمیرمایه آن جمله عالم تن است او جانست او از عالم جمله نعل ارکانست و ثنای بی منتهای های انداز نام برگزیده حدیث صحیح من کنت مع الله از دفتر خلافتش ایتی و مژده

رحها

فیع الفصاحة صنعت ادناو ... و دیده و فیض ...

صریح من اَنْتَ منی از داستان قدر و منزلتش حکایتست امیر المو وقاتل الکفره امام المتقین
وقامع المشرکین قاهر الملحدین یعسوب الدین اسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب
ومفرق الکتاب علی آنکه مردان علیم وی است دو عالم دو کف کریم وی است
صلوات الله و سلامه علیها و الها اجمعین از حمد جناب کبریا و لطائف لغت سید کرام
او منقبت زبیده اصفیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر اعلیحضرت رفیع منزلت گردون سلطنت مشتری
سعادت خورشید طلعت عطارد فطنت کیوان وقار سپهر اقتدار زینت بخش و سایه جاه جلال
شکی آرای فرخنده یکه و اقبال مصیقل مرآت مطالب شاهی دولت خداداد شیرازه رشد
اوراق امور بلاد و عباد زیب لعل تاج جلالت و بخت یاری آرای سریر ابهت و کامکاری
فروردین ریاض همیشه بهار سلطنت کوه کانی حدیقه طراز گلستان جاودان جهانبانی شهاب ثاقب.
سپهر جرات و جلالت و نهنگ لجه بحر شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الحی سلطان
اورنگ زیب منطبع میگرداند که در این وقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که به نیروی عنایات
خالق الانس و جان و جاعل کمین و مکان اسباب کامیابی و خورسندی من الوجوه آماده و ابواب
فتوحات از شش جهت بر چهره اقبال گشاده است بمیامن خبران صدق انبیاء صادق گفتار مژده
جلوس این گوهر فروزان بحر ابهت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن گداز جرات و جسارت بر سریر والای
سلطنت موروثی گورکانی و سایه للانام السعاده جهانبانی که بفحوای تُؤْتِی الْمُلْکَ
مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ
و بمقتضای آیه وافی هدایه اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ یُورِثُهَا مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِین به نیروی اجابت تدبیر و موافقت کارگزاران تقدیر مرایه وقوع پیوسته:
سامعه افروز گشته مسرت بر مسرت و خورسندی بر خورسندی افزود در عالم دوستی قدیم متوقع میها

آن زبیده اورنگ اقبال و چراغ افروز ایوان مجد و اجلال را هرگونه قسمی که در باب استقرار الحجابیابی
درکار باشد بمقام اعلام آیند که کارگزاران دولت ابد مقرون بانجام آن مامور گردیده‌اند از آنجا که تدارک
مافات بعون عنایت الهی مقدور شده شود و دوستی پیوسته منظور است بر سر هرگونه مطلبی که در خاطر
والا مذکور باشد زبان زد خامه اظهار خواهند نمود چون تذکار روابط قدیم بعد از تاسیس اساس مصادقت
و موالفت موجب تشیید مبانی اتحاد جدید میگردد خامه سخن طراز را بذکر مجملی از مراتب یگانگی سلاطین
سلف رطب اللسان می‌سازد مبین این مرام آنکه بر عالمیان ظاهر و هویداست که از زمان طلوع عالم
افروز این سلطنت عظمی پیوسته فیمابین فرمانفرمایان این دو دولت محکم بنیان خداداد روابط دوستی
و محبت و یگانگی معهود رتبه فرمای سلاطین زمان و خواقین دوران بود از جمله آثار آن نمونه آنکه در زمان
نواب جنت مکان علیین آشیان جد بزرگوارم طاب ثراه که پادشاه خلد آرامگاه جد اعلی رفیع المقدار آن
والا جاه ملکی حضرت شاه ایران را بیمن قدوم منور خجسته نموده بودند و بازای تفقدات و مهربانی که از نواب جنت
مکان علیین آشیان نسبت بانجناب بمنصه ظهور رسید بعد از آن العزار قندهار را بنواب سابق الالقاب تکلف
نموده متصرف مرزبان آن دولت والا داده بودند و آن ملک که در حقیقت سند التیام طرفین و
نشان دوستی جانبین بود تا حین رحلت نواب جنت مکان علیین آشیانی در تصرف کارکنان
آن دولت ابد مدت استقرار داشته و بعد از مسافرت نواب جنت مکان بدار ملک جنان که متغلبه
اوزبکیه انتهاز فرصت نموده در بعضی از ولایت خراسان تصرف نموده بودند مستحفظان قندهار بعلت وقوع
موانع وانسداد طرق و مراعات نسبت دوستی که ساحت جلای منظور بوده رشته بفرمان فرمایان آن سلسله جلیله
رجوع کرده آن ولایت را بتصرف ایشان داده بودند و در عهد سلطنت و زمان خلافت نواب گیتی ستانی
فردوس مکانی جد بزرگوارم خار وجود اشرار اوزبکیه از خراسان بهلاک شمشیر غازیان ظفرنشان درروده
و زنگار موانع از آئینه ملک و ملت زدوده مسالک و طرق بمفتاح سعی مجاهدان گشوده بود در حینی که استرداد
آن ملک نموده با جرات قدیم توجه همایون شده بود عهد یگانگی و مهوت سابق از بین انکه غبار آلود کلفت نگردد

بلکه اولیای

بلکه روابط الفت و صداقت بیشتر از بیشتر فیمابین نواب کشورستان فردوس آشیان جد بزرگوار نواب
جنت مکان جد اعلی شان استحکام یافت و پیوسته بدستور سابق ابواب مراسلات گشوده بما بین
و التیام آن دو پادشاه والا جاه رعایای و برایای طرفین در بستر رفاهیت و آسایش
غنوده بودند و در اوقاتی که والد ماجد آن زینت بخش اورنگ جاه و جلال سر مسند سلطانی
عظمی گورکانی استقرار یافتند محبت و دوستی دیرینیاد آبا و اجداد را منظور داشته بجهت آن امر
خیری منتهج مولد امور کلیه گردیدند و بدین جهة اراده نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان
بدان متعلق بود که خرابی نقصان نمایند و بمقتضای فرمان واجب الاذعان قضا در امتثال امر خالق
ارض و سما نوبه آن خسرو فرخنده شعار و نیر ولی انار بصوب جناب تجری من تحتها الانهار
بر شغر قند بار تقدیم یافت و بر ذمت همت والا لازم گردید که انجاح مطلبی که در خاطر خطیر آن متعلق
بجاری رحمت ملک قدیر استقرار داشت که تحفه‌های این متمنی بجهتی که اطلاع داده‌اند بعنایات واهب
مواهب صورت وقوع یافت و چون مطلب بخراسان نیز بنابر بنیاد صبر و الفت دوستی‌های بنوعی قبل از حصول
این مطلب و بعد از وقوع آن نامه مشتمل بر رعایت شیوه دوستی و یگانگی ابا عظام که فاه حال
کافه انام در ضمن آن مندرج بود ارسال داشته منبطحه اعلان و اظهار رسیده که هر یک از ممالک بیگری را
که در عوض آن خرابه بقدر خواهش داشته باشند بتکلف ایشان اختصاص داده آن جناب بعد از ناصر باقی
و اموری که منافی دوستی و یکجهتی باشد چیزی ملحوظ نگردید و چون هر یک از نعمای الهی را شکری خاص
می‌باید که بدون اتیان بدان از عهده شکران نعمت آملی متعسر بل متعذر می‌نماید چنانچه شکر
نعمت روانی و جاری حدود زبانی آنست که حمد و ثنای منعم حقیقی قیام نمایند و دست و زبان در
نهایت خضوع و خشوع در درگاه واهب عطایات گشایند همچنین شکر نعمت بی منتهای سلطنت و فرمان
روائی و پادشاهی مسند آرای آنست که چون زمام حل و عقد امور جمهور و وقوع خیرات و شرور

برای وروئیت سلاطین عدالت آئین حواله شد و در حقیقت از بنده کانی معتمد بالله علی الاطلاق

ومالک الملک باستحقاق اند پیوسته رفاه حال عباد الله را که ودایع و بدایع الهی اند مطمح نظر حقیقت شناس

خجسته حنان نمایند که همواره بطرازنده کی ایشان ممهد و ابواب فتن بر چهره احوال ساکنان مسدد باشد

که از عهده سپاس دولت جاوید باین مرتبه بر کمال سکبار حاصل آمده باشند بدین جهت این نیاز مند درگاه بی نیاز

از بدو ابتدای ایام بهارستان سلطنت و مبادی طلوع نیر دولت اینمعنی را مطمح نظر والا و ضمیر معدلت خجسته بالعموم

رعایا و برایا طریق اینق لطف و مرحمت و مروت و عدالت مسلوک داشته و میدادو و از گلشن اطوار

آن سلطان حقیقت دانی نیز شمایم اینمعنی بمشام اطلاع واگاهی میرسد و بطرز منافات بالکلیه بر

چیده و در هم نوردیده است لهذا الحمیت تقدیم مراسم سلطنت امارت و حکومت شاه کرمه الله

مارة والحکومة علا مراقبه در این دفعه اخلاص ایشی لوارق سلطان حجله روانه محفل خلد امکان

گردید بعضی از لغتهای محبت عنوان رجوع بتقریر موفق الله شده که در بزم ارم تزئین و محلس بهشت آئین

لآلی مکنون و جواهر مخزون خلت و ولا را زینت بار مدد قبت و افتخار سازد باغ کامیابی از

رحیق عنایات الهی مالامال و آفتاب دولت و شوکت مصئون از کسوف عین الکمال باد

تاریخات شمایل فیض ربانی

وقطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدایق ابداع و اختراع باد همیشه گلشن سلطنت و جهانبانی

و چمن بلاد ابهت و کامرانی اعلیحضرت فلک مرتبت خورشید منزلت پادشاه جوان بخت کیوان وقار

شهریار زمان مدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر کشورگیر خسرو سکندر شکوه دارا اولای مسند نشین بارگاه

عظمت و اقتدار صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت ریاض کامرانی حجس آرای گلشن صاحبقرانی

چهره گشای جمال جهانبانی مبین رموز کشمانی زیور چهره دانش و بینش فهرست کتاب آفرینش مجموعه کمالات

انسانی مرآت تجلیات یزدانی بلند بخش همت بلندی سعادت افزای طالع ارجمندی آفتاب فلک اقتدار

بابر عاطفت

سایه عاطفت کردگار پادشاه جم جاه انجم سپاه فلک بارگاه صاحبقرانی خورشید کلاه عالم پناه
از جویبار عنایت الهی و چشمه‌سار مرحمت نامتناهی سرسبز لجه رحمت قدسی مشکل زار ستر حالک
عین الکمال محروس باد حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست قلم را آن زبان
نه که راه عشق گوید باز اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده اما قبله همت را
نسبت معنوی و قرب باطنی است الله الحمد که بحسب وحدت ذاتی میان این نیازمند درگاه ذو الجلال و آن
نهال سلسال ربانیت و اجلال این معنی بتحقیق پیوسته بعد مکانی که اسی صوری جسمانی مانع قرب حقانی و وصال
روحانی نگشته رود ربانیت است و ازین جهت گرد ملال بر آینه خورشید مثال نه نشسته عکس پذیر جمال آن
مظهر عنایات است و همواره مشام جان بروایح فوائح خلت و وداد و نسایم عنبر شمایم محبت و اتحاد معطر گشته
بهم انسیت روحانی و مواصلت جسمانی زنگ زدای خاطر درست است هم نشینم بخیال تو و رکعه دلم
کیش و حالیست که اوراد ایام سحر الیست ثبت المنة لله الحی و القدس که نهال آرزوی دیرستان حقیقی ثمره مراد
بارور شده شاهد مقصود که سالها در پرده خفا مستور بود استمال از بارگاه واهب متعال جلوه آن
منزلت میدهد حسن و چهره از حجله غیب بظهور در آمده پرتو خورشید رحمت آمال خجسته مآل منتظران انداخته
بر فراز تخت همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن آرای پادشاهی و زینت افزای
سریر شاهنشاهی گردیده لوای جهانگشای خلافت و شهریاری و چتر فلک فرسای معدلت و جهانداری
آن رفعت بخش افسر و اورنگ عقده گشای دانش و فرهنگ ظل معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان
انداخت امید که میمنت مراد بخش جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت فرازنده تخت سربلندی
مبارک و میمون و فرخنده و همایون گردانیده همیشه اسباب سلطنت و جهانداری و موجبات حشمت و کامرانی در تزاید
و تضاعف باد آیین وداد و روش اتحاد که بین الآبا و الاجداد انعقاد یافته شایستگی میانه این مخلص
محبت گزین و آن معدلت آیین استقرار پذیرفته مقتضی آن بود که چون مژده جلوس آن جانشین مسند گورکانیه
و وارث افسر صاحبقرانی بدین دیار رسید یکی از محرمان حرم عشرت بر سبیل تعجیل تعیین شده مراسم تهنیت اقدام
نماید لیکن چون از آذربایجان و تسخیر ولایت شیروان در پیش بود با خاطر قدر لیتی از مهمات ولایت مذکور جمع نمودیم

خجاک

مراجعت مستقر سلطنت مستبعد بود در اوقات این امر خطیر تقصیر واقع شد هرچند لوم و تدارک ظاهر نزد ارباب
دانش بنیش چندان اعتباری ندارد ولله الحمد که آن بالفعلیه تجدید ظاهر در نظر قوام که مطمح نظر ایشان حیز امور ظاهر
نیست ظلّ مراتب رابطه ثابت است لاجرم درین خجسته فرجام که بمیمنت توجهات توجه صلاح ملایک احترام فتحنامه ولایت
از دست رفته بر حسب مدعای احبا صورت یافته بالفعل از آن طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنه اصفهان که
مقر سلطنت است نزول اجلال واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین بابا کار علی سلطان را
که ابا عن جد از زمره بندگان بامحبت و صوفیان صافی طویت آن دودمان است روانه درگاه معلی نمود که بعد از
دریافت لوازم سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلثیم بساط عزت و علا لوازم پرسش و تهنیت رخصت
مراجعت یافته باخبار مسرت آثار سلامتی ذات ملایک صفات و صحت مزاج وهاج خورشید ابتهاج بهجت افزای
خاطر مخلص خیرخواه گردد مرجا آنکه پیوسته دوحه محبت و وداد موروثی و حدیقه خلت و اتحاد صوری و معنوی
را که بارعایت انهار موالات و اجرای جداول مصافات نضارت و خضرت پذیرفته از نشو و نمای تشیید یافته
بار سال رسل و رسایل که مجالست روحانیت محرک سلسله یگانگی و رافع غایله بیگانگی توقع باشند و روابط معنوی را
بایتلاف صوری متفق ساخته باجابت و انجام مهام مشفق سازند حق سبحانه و تعالی آن سلاله خاندان جاه
جلال را و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را بتاییدات غیب الغیب موید داراد بعون الله
القدوس و الحمید المجید انشاء نهایت فطرت میرزا طاهر وحید بحسب فرمایش حضرت تفضل گستر
فیض منبع میرزا ان [redacted] استاد بخط شکسته دسته عقیدت مخلص میر العلی و دیگر
شاگردان حضرت معصوف تاریخ بیست و چهارم شهر ربیع الاول سنه [illegible]
بروز چهارشنبه وقت بر آمد بیست یکشنبه روز بلند در بیت
نیک در مقام شهر جهانپناه عرف مدراس صورت اختتام پذیرفت

مرصا

Persian

D.A.
8000

"Insha i Saib"
or
Excellent Epistles
by
Tahir Wahid

1250 Hagira

(MS. ab 1250 H.)
(1834)

187 pp.

Persisch.